

## انتخاب خاتمی پاسخی به تداوم بحران!

دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی در شرایطی می کوشد با علم کردن خاتمی همچون چهار سال گذشته مردم را فریب داده و با اشاعه توهم اصلاح پذیری جمهوری اسلامی اعتراضات مردمی برعلیه رژیم را به کانالهای انحرافی بکشاند که تداوم بحرانهای اقتصادی و اجتماعی و فشارهای بی حد استبداد حاکم کرد به استخوان مردم رسانده و خشم و کینه آنها را به شدت برانگیخته است. تا آنجا که علیرغم همه سرکوبهای وحشیانه، فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی هر روز و هر ساعت در چهار گوشه کشور به آشکاری شنیده می شود. در چنین شرایطی است که سردمداران جمهوری اسلامی تلاش می کنند درصد مشارکت مردم در انتخابات را هرچه بیشتر جلوه داده و با بالا بردن میزان آرا امکان فریبکاری خاتمی را افزایش دهند تا او بتواند با سرگرم کردن مردم با شعارهای فریبکارانه، رژیم را برای سرکوب قطعی اعتراضات مردمی یاری رساند.

درصفحه ۲

## قراردادهای ننگین نفتی، جلوه ای از وابستگی جمهوری اسلامی

در چهارچوب قراردادهای "بای بک"، اولاً نرخ بهره تعلق گرفته به سرمایه اولیه بسیار بالا و با احتساب عواملی چون "ضرب امنیت سرمایه گذاری در ایران" و..... در واقع چند برابر میانگین نرخ بهره در معادلات بازرگانی است. ثانیاً قیمت محصول نفت و گازی که به مثابه اقساط این سرمایه گذاری به سرمایه گذاران مسترد می گردد بسیار پائین تر از میانگین قیمت نفت و گاز در بازارهای بین المللی است.

در جریان این قراردادهای اسارتبار، ارزش احتسابی برای محصول تولید شده، تابع میانگین قیمت بازارهای نفتی - که به نوبه خود بسیار ناعادلانه و به نفع امپریالیستهاست- نبوده و در جریان توافق بین طرفین با یک قیمت ثابت و اغلب بسیار پائین احتساب می گردد و مطابق این قیمت نازل در یک پروسه طولانی به کمپانیها و دول امپریالیستی تحویل میشود.

درصفحه ۴

## تسلیم طلبی مجاز؟! (بستن سنگ و رها کردن سنگ)

درصفحه ۷

## در این شماره می خوانید:

- ملاحظاتی چند پیرامون اجلاس سران کشورهای قاره  
۱۱ امریکا در شهر کبک کانادا
- سفر بوش به سوئد  
۱۶
- چند روزی در کنار چریکهای کلمبیا  
۱۷
- ستون آزاد  
۲۲
- نامه های رسیده  
۲۶
- گزارشی از مبارزه چریکی در جنگلهای مازندران  
۲۸
- پیام فدایی و خوانندگان  
۳۲
- گزیده هایی از اظهارات سران نظام و...

## گزارشات:

لندن : بزرگداشت جنبش دانشجویی-مردمی  
تیرماه

●●●

اعتراض به بالماسکه انتخاباتی جمهوری  
اسلامی در لندن

●●●

لس آنجلس : بزرگداشت خاطره جنبش  
قهرآمیز دانشجویی - مردمی تیرماه

در صفحه ۱۰

## انتخاب خاتمی پاسخی به تداوم بحران!

شده بود- اما با اینحال تعداد رای دهندگان یک میلیون نفر کمتر از قبل بود- روشن است که حد مشارکت مردم حتی براساس آمارهای خود ساخته رژیم نسبت به قبل کاهش یافته تا آنجا که خود سردمداران جمهوری اسلامی از کاهش ۲۰ درصدی مشارکت مردم در انتخابات سخن می گویند. کاهش که به قول برخی از آنها دارای پیام روشنی است .

از تقلبات انتخاباتی و آمارسازیهایی رژیم که بگذریم برای درک ابعاد واقعی تحریم و مخالفت مردم با نمایشات انتخاباتی جمهوری اسلامی باید به این واقعیت توجه داشت که تعداد زیادی از مردم به خاطر ترس از عواقب عدم وجود مهر انتخاباتی در شناسنامه هایشان بالاجبار در این نمایشات شرکت می کنند. برای نمونه در روزهای قبل از انتخابات اخیر در اکثر مدارس کشور این خیر منعکس گشته بود که عدم وجود مهر انتخاباتی در شناسنامه امکان ادامه تحصیل و پیدا کردن شغل مناسب را از دانش آموزان سلب می کند. حتی در موارد مشخصی روسا و دبیران مدارس به دانش آموزان گفته بودند که برای پرهیز از چنین مشکلاتی بهتر است در انتخابات شرکت کنند. بنابراین در شرایطی که رژیم می کوشد با گسترش فضای تطمیع و تهدید، مردم را به پای صندوقهای رای بکشاند و ترس و نیاز عواملی هستند که بطور واقعی ذهن بخشهایی از مردم را اشغال کرده اند به هیچوجه نباید تعداد شرکت کنندگان در بالماسکه انتخاباتی رژیم را دلیل برعدم آگاهی توده ها نسبت به ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و شخص خاتمی تلقی نمود. بلکه با توجه به واقعیتهای فوق الذکر هم باید و می توان به چرایی شرکت بخشی از اهالی در این انتخابات و حجم بالای آرای باطله پی برد و هم به اهمیت عدم شرکت بیش از یکسوم جمعیت واجد حق رای که بنا به آمارهای خود رژیم چیزی حدود ۱۴ میلیون نفر میشوند تاکید نمود. این تعداد که تازه در آمارهای رژیم تصغیر گشته است بیانگر وجود آن توده های مبارزی است که علیرغم همه تظمیعات و تهدیدات جمهوری اسلامی بازهم حاضر به شرکت در مضحکه انتخاباتی رژیم نشدند و

نتایج انتخابات ۱۸ خرداد علیرغم همه تبلیغات جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیست اش خوشبختانه این بار هیچکس را "غافلگیر" نکرد، چون حتی سازشکارانی که نتایج انتخابات سال ۷۶ آنها را به راستی "غافلگیر" کرده بود با مشاهده عملکرد چهار ساله خاتمی به این اعتقاد نزدیک شده اند که نباید نمایشات انتخاباتی جمهوری اسلامی را جدی گرفت. از سوی دیگر رسوایی بالماسکه انتخاباتی جمهوری اسلامی آنقدر آشکار بود که حتی آن نیروهای معلوم الحالی که دل به مضحکه انتخاباتی رژیم بسته بودند نیز نمیتوانستند انکار کنند که از میان ده نفری که جمهوری اسلامی برای این نمایش انتخاباتی به صحنه فرستاده، خاتمی بدون شک نقش اول را بازی خواهد کرد.

در مورد تعداد شرکت کنندگان در این انتخابات همانطور که میدانیم با توجه به روشهای شناخته شده ای که جمهوری اسلامی جهت بالا نشان دادن میزان مشارکت مردم در انتخابات بکار می برد، آمارهای ارائه شده از سوی وزارت کشور رژیم، فاقد هرگونه ارزش و مشروعیتی می باشد. اما اگر آمارهای چند برابر شده توسط رژیم را نیز ماخذ قرار دهیم آشکار می شود که بنا به ادعای خود آنها حداقل بیش از یک سوم واجدین حق رای از شرکت در این انتخابات خودداری کرده و از میان کسانی هم که به هر دلیل مجبور به شرکت در این نمایش مسخره شده اند بازهم تعداد قابل توجهی (حدود نیم میلیون نفر) آرای باطله در صندوقها ریخته اند. و این در شرایطی است که مبلغین جمهوری اسلامی از مردم خواسته بودند از ریختن آرای سفید به صندوقها خودداری نمایند. ولی خود آمار رژیم نشانگر آن است که آرای باطله از مجموع آرای ۵ نفر از کاندیداهای نظام حاکم نیز بیشتر است!

اعلام شرکت حدود ۲۸ میلیون و ۱۶۰ هزار نفر در انتخابات، آنهم در شرایطی که وزارت کشور که وظیفه برگزاری بالماسکه انتخاباتی ۱۸ خرداد را برعهده داشت از همان آغاز کار، خود را برای ارایه یکسری آمارهای قلابی و تقلبات انتخاباتی آماده نموده بود، امر عجیبی نبود. قبل از انتخابات، روزنامه کیهان (۲۵ اردیبهشت) با انتشار گزارش جامعی آنهم با اتکا به آمارهای وزارت کشور جمهوری اسلامی نشان داده بود که با توجه به جمعیت کشور و ترکیب سنی این جمعیت، حدود ۴۴/۵ میلیون نفر در ایران واجد شرایط رای دادن می باشند. اما وزارت کشور در آستانه انتخابات، این آمار را نادرست خوانده و با یک تقلب کوچک قلمی با حذف ۲/۵ میلیون نفر، واجدین حق رای را تنها ۴۲ میلیون نفر اعلام نمود؛ تا به این وسیله درصد آرای شرکت کنندگان در انتخابات را بالا برده و نمایش انتخاباتی جمهوری اسلامی را موفقیت آمیز جلوه دهد. ترفند دیگر رژیم برای ارائه آمارهای قلابی از "انتخابات" و بالا بردن ابعاد مشارکت مردمی در آن پائین آوردن سن رای به ۱۵ سال و اجازه شرکت در انتخابات با شناسنامه های بدون عکس به شرکت کنندگان بود. اما مسئول برگزاری انتخابات در جمهوری اسلامی به این ها هم بسنده نکرده و با افزایش تعداد صندوقهای سیار و کم کردن تعداد صندوقهای رای گیری، جهت ایجاد تراکم و نشان دادن تجمع رای دهندگان به خبرنگاران خارجی شرایط را جهت لاپوشانی این تقلبات آماده نمود. از ۳۷۱۲۴ صندوق رای گیری ۱۳۷۸۲ صندوق سیار بود و در تهران نیز نسبت به انتخابات قبلی تعداد صندوقها را ۲۳۰ صندوق کم کرده بودند.

در هر صورت بنابه آمار رژیم از ۴۲ میلیون واجد حق رای، ۲۸ میلیون نفر در انتخابات شرکت کرده و حدود ۲۱/۵ میلیون نفر به خاتمی - سیدخندانی که هرلحظه اراده کند مثل هر آخوند دیگری اشک از چشمانش جاری می شود و هم خنده و هم گریه اش را در جهت تداوم سلطه نظام حاکم بکار می گیرد- رای دادند. با توجه به این واقعیت که به تعداد واجدین حق رای ۷ میلیون نفر نسبت به انتخابات قبلی اضافه

دهد که خاتمی نه برای اصلاح و رفم بلکه جهت حفظ سلطه "ولایت مطلقه فقیه" که خودش بیش‌رمانه آنرا "اراده برتر منتسب به وحی" می خواند به ریاست جمهوری رسیده است. با در نظر گرفتن همه این واقعیات نباید اجازه داد که خاتمی با شعارهای فریبکارانه اش چهارسال دیگر مردم را مشغول ساخته و انرژی انقلابی آنها که باید در جهت سرنگونی این رژیم جنایتکار کانالیزه گردد را در مسیرهای انحرافی به هز دهد. واقعیت این است که جمهوری اسلامی با خمینی یا بدون خمینی، با رفسنجانی یا بدون رفسنجانی و با خاتمی یا بدون خاتمی بازهم جمهوری اسلامی است. یعنی رژیم دار و شکنجه، یعنی رژیم حافظ نظام ظالمانه سرمایه داری وابسته. رژیمی که وجودش با آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی مغایرت داشته و اساسا جهت سرکوب همین خواستهاست که ۲۲ سال تمام در حال تعرض وحشیانه به توده هاست. بنابراین انتخابات ۱۸ خرداد تنها یک پیام برای مردم ما می تواند داشته باشد و آنهم این است که رژیم مستاصل جمهوری اسلامی جهت حفظ سلطه خود بازهم مجبور گشته به سیاست ورشکسته خاتمی توسل جوید. این امر همانقدر که بی آیندگی جمهوری اسلامی را به نمایش می گذارد وظیفه افشای این فریبکاری و تلاش هرچه بیشتر جهت نابودی قطعی رژیم را در مقابل توده های رزمنده و نیروهای انقلابی قرار میدهد.



علیرغم همه خطراتی که این اقدام میتواند برایشان داشته باشد اجازه ندادند که جمهوری اسلامی با شرکت آنها بساط معرکه گیری خود را پر رونق ساخته و همین رونق را بعدا به عنوان چماقی برعلیه آنها بکار ببرد.

تحریم گسترده مردم و حجم بالای آرای باطله به روشنی موضع توده های جان به لب رسیده و معترض نسبت به شرایط زندگی طاقت فرسایی که جمهوری اسلامی برای آنها ایجاد کرده را به نمایش گذاشته و خیر از خشم و نفرت توده ها نسبت به این شرایط و حامیان و حافظان آن میدهد. همین خشم و نفرت است که سردمداران جمهوری اسلامی را به وحشت انداخته و آنها را واداشته تا باردیگر خاتمی جنایتکار را با ۲۱ میلیون رای به عنوان انتخاب اکثریت مردم ایران قلمداد نمایند.

در واقع توسل به خاتمی و ادعاهای اصلاح طلبی اش نیاز جمهوری اسلامی بوده و تلاشی از طرف سردمداران رژیم جهت جلوگیری از انفجار خشم و نفرت توده ها می باشد. سردمداران جمهوری اسلامی آنچنان از خشم و نفرت توده های جان به لب رسیده در وحشت به سر می برند که چندی پیش روزنامه ملت (۲۳ خرداد) با توصیف انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ به "انقلاب عشق"، به همپالگی های خود هشدار داد که اگر آن انقلاب که "انقلاب عشق" بود "ضایعاتی آن چنان که دیدیم" به بار آورد تصور کنید که "انقلاب خشم و کینه چه خواهد کرد؟".

دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی در شرایطی می کوشد با علم کردن خاتمی همچون چهار سال گذشته مردم را فریب داده و با اشاعه توهم اصلاح پذیری جمهوری اسلامی اعتراضات مردمی برعلیه رژیم را به کانالهای انحرافی بکشاند که تداوم بحرانهای اقتصادی و اجتماعی و فشارهای بی حد استبداد حاکم کرد به استخوان مردم رسانده و خشم و کینه آنها را به شدت برانگیخته است. تا آنجا که علیرغم همه سرکوبیهای وحشیانه، فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی هر روز و هر ساعت در چهار گوشه کشور به آشکاری شنیده می شود. در چنین شرایطی است که سردمداران جمهوری اسلامی تلاش می کنند درصد مشارکت مردم در انتخابات را هرچه بیشتر جلوه داده و با بالا بردن میزان آرا امکان فریبکاری خاتمی را افزایش دهند. تا او بتواند با سرگرم کردن مردم با شعارهای فریبکارانه، رژیم را برای سرکوب قطعی اعتراضات مردمی یاری رساند. خاتمی در چهار سال گذشته به عینه نشان داد که جز در جهت حفظ سلطه نظام حاکم و جز در جهت تقویت پایه های لوزان سلطه جمهوری اسلامی کاری انجام نمی دهد. در چهار سال گذشته مردم به عینه همیاری و همکاری خاتمی با خامنه ای و رفسنجانی را دیده اند و همه واقعیات نشان می



رها کنید مرا تا ببینم

من این گل را می شناسم

دستاش دو کبوتر بودند

برماشه تفنگ .....



جاودان بادخاطره

رفیق کبیر امیر پرویز پویان،

از بنیاتگذاران

چریکهای فدایی خلق ایران

که آندیشه و عملش

راهگشای جنبش

کمونیستی بود.

گرامی باد خاطره شاعر انقلابی خلق رفیق سعید سلطانی

**مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!**

## قراردادهای ننگین نفتی، جلوه‌ای از وابستگی جمهوری اسلامی

صدها قرارداد اقتصادی ریز و درشتی است که سران جمهوری اسلامی در طول ۲۲ سال حکمرانی خویش با کمپانی‌ها و دول امپریالیستی منعقد کرده و در چهارچوب آنها با بیش‌رمی تمام، منابع و ثروتهای ملی و منافع کارگران و خلقهای تحت ستم ما را در بازارهای جهانی در جهت منافع جهانخوارانه کمپانیها و دول امپریالیستی به حراج گذارده اند. روشن است که این قرارداد یک جانبه و اسارت‌بار اساسا به نفع طرف ایتالیایی بوده و در آن تنها عاملی که در نظر گرفته نشده همانا منافع آبی و آبی توده‌های محروم و ستمکش ایران یعنی صاحبان اصلی این ثروتهاست. عقد این گونه قراردادهای ظالمانه در شرایطی است که بنابه اعتراف خود مقامات جمهوری اسلامی، نزدیک به دوسوم آحاد جامعه ما و بطور اولی کارگران، برغم آنکه ایران از نظر منابع طبیعی یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیاست، در فقر مطلق زندگی میکنند و حتی از برآوردن نان شب خود و خانواده‌هایشان عاجزند. عقد اینگونه قراردادهای غارتگرانه، در حالی که بیکاری و تورم و سایر معضلات کمرشکن اقتصادی - اجتماعی در زیر سایه ترور و خفقان دیکتاتوری حاکم بینداز می‌کنند قبل از هرچیز ماهیت کثیف و وابسته به امپریالیسم رژیم را به نمایش می‌گذارد که فلسفه وجودی آن، خدمت به امپریالیستها، به بهای نابودی حیات و معاش میلیونها تن از کارگران و خلقهای ستمدیده می‌باشد. با توجه به اینکه در طول ۲۲ سال گذشته، جمهوری اسلامی با وجود تمامی خوش خدمتی‌هایش به سرمایه‌داران جهانی و دول امپریالیستی، همواره با فریبکاری بسیار کوشیده است رژیم وابسته خویش را در انتظار توده‌ها "مستقل" ، "ملی" و "مردمی" نشان دهد و ژست ریاکارانه ضدامپریالیستی بگیرد - و اکثر نیروهای سیاسی نیز با کوتاه اندیشی و نادانی بر ادعاهای پوچ رژیم صحنه گذارده اند - لازم است تا کمی در محتوای سیاستها و بویژه قراردادهای نفتی این رژیم دقت کنیم تا هر چه بیشتر به فریبکاری‌های کارگردانان نظام در زمینه "مستقل" و "ضدامپریالیست" بودن حکومتشان پی ببریم. این مساله بویژه با توجه به نقش نفت به عنوان یک کالای حیاتی مورد نیاز موسسات امپریالیستی در اقتصاد جهانی و همچنین اهمیت نفت به عنوان محصولی که درآمد حاصل از فروش و صدور آن، اساس اقتصاد تک محصولی و وابسته ایران را می‌سازد - آنهم در شرایطی که ایران صاحب پنجمین ذخایر عظیم نفت و گاز شناخته شده در سطح جهان و دومین تولید کننده نفت در اوپک است - از اهمیت وافری برخوردار می‌گردد.

تا آنجا که به طور کلی به سیاستهای نفتی و نقش جمهوری اسلامی در بازارهای نفتی جهان باز می‌گردد باید گفت که این رژیم از ابتدای روی کار آمدن خود، در بازارهای نفتی مجری و پیش برنده سیاستها و منافع کمپانیها و دول امپریالیستی بویژه امریکا بوده است. کمک به اشباع بازارهای نفت از طریق تولید خارج از ظرفیت در مواقع لازم، عرضه نفت ارزان قیمت به امپریالیستها و حراج آن تا بشکه ای ۵ دلار در شرایطی که میانگین قیمت نفت در بازارهای جهانی ۲۱ دلار بود، پیش فروش کردن حجم عظیمی از نفت با قیمت‌های نازل و..... نمونه‌هایی روشن از جهت گیریها و سیاستهای نفتی جمهوری اسلامی در بازارهای بین‌المللی بوده اند. با وجود تداوم این سیاستها، با پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق ما شاهد بروز کیفیت جدیدی در عقد قراردادهای تحمیلی نفت و گاز بین جمهوری اسلامی و امپریالیستها هستیم. به گونه ای که این قراردادها با مزین شدن به اسامی دهان پرکن نظیر "بای بک"، "بیع متقابل" و... وابستگی هرچه بیشتر کشور به کمپانیها و دول امپریالیستی را به بار آورده اند.

با خاتمه جنگ ایران و عراق و اعلام دوران "بازسازی" - که اسم رمز تشدید هجوم سرمایه‌های امپریالیستی به بازار ایران می‌باشد - این رژیم با سرعت هرچه فزونتری به حراج منابع نفت و گاز و به همان نسبت ایجاد

در اوایل تیرماه اعلام شد که در پی یک مذاکره طولانی، کمپانی نفتی ایتالیایی ENI در تهران قرارداد بزرگی به ارزش یک میلیارد دلار برای بهره برداری از منابع نفتی "دارخوین" واقع در جنوب غربی ایران را با مقامات جمهوری اسلامی به امضاء رسانید. منطقه "دارخوین" یکی از غنی‌ترین مناطق نفت و گاز در ایران و منطقه است که طبق تخمینهای مقدماتی، میزان نفت آن به ۳ میلیارد و ۶۰۰ هزار بشکه بالغ می‌گردد. نگاهی به آنچه که ظاهرا درباب مفاد قرارداد اخیر به آن اشاره می‌شود، نشان می‌دهد که شرکت ایتالیایی نخست مبلغ ۱۸۰ میلیون دلار در امر حفاری چاههای نفت سرمایه‌گذاری می‌کند و در تداوم پیشرفت طرح، این سرمایه‌گذاری در طول ۵ سال به حداکثر ۵۵۰ میلیون دلار خواهد رسید. قرار است که در فاز اول این پروژه، پس از به بهره برداری رسیدن طرح، روزانه ۵۰ هزار بشکه و سپس با تکمیل فاز دوم، روزانه ۱۶۰ هزار بشکه نفت از این منطقه استخراج شود. نکته اساسی در این قرارداد آنجاست که پس از به بهره برداری رسیدن پروژه فوق، طرف ایتالیایی ۶۰ درصد از درآمد حاصله را به جیب می‌زند و تنها ۴۰ درصد باقیمانده در اختیار ایران (بخوان خزانه جمهوری اسلامی) قرار می‌گیرد. در پایان گفتگوها بنابه گفته رضوی هدایت زاده، از مقامات رژیم، جمهوری اسلامی انتظار دارد تا ۳۰ سال آینده در چهارچوب این قرارداد اسارت‌بار و ناعادلانه یک میلیارد و ۶۰۰ هزار بشکه نفت از منطقه "دارخوین" استخراج شود.

قرارداد یک میلیارد دلاری اخیر جمهوری اسلامی با کمپانی نفتی ایتالیایی، یکی از

مشابه اقساط این سرمایه گذاری به سرمایه گذاران مسترد می گردد بسیار پائین تر از میانگین قیمت نفت و گاز در بازارهای بین المللی است. در حقیقت یکی از کثیف ترین اقدامات سران مزدور جمهوری اسلامی در عقد قراردادهای "بای بک" آنجاست که در جریان این قراردادهای اسارتبار، ارزش احتسابی برای محصول تولید شده، تابع میانگین قیمت بازارهای نفتی - که به نوبه خود بسیار ناعادلانه و به نفع امپریالیستهاست - نبوده و در جریان توافق بین طرفین با یک قیمت ثابت و اغلب بسیار پائین احتساب می گردد و مطابق این قیمت نازل در یک پروسه طولانی به کمپانیها و دول امپریالیستی تحویل میشود. حتی از زمان به بهره برداری رسیدن پروژه، در اکثر اوقات محصول بدست آمده، همانگونه که از قرارداد اخیر جمهوری اسلامی با ENI هیدراست، با نسبت کاملاً نامساوی و یک طرفه بین "شرکا" تقسیم می گردد. بنابراین اگر بخواهیم جوهر و نتیجه عملی قراردادهای مبتنی بر "بای بک" جمهوری اسلامی با دول امپریالیستی را توضیح دهیم باید گفت که در جریان بای بک، شرکتها ودول امپریالیستی، علاوه بر تمامی اشکال دیگر غارتگری های خود، به برکت عقد قراردادهای یک جانبه و استثمارگرانه با رژیم مزدور جمهوری اسلامی، با سرمایه گذاری در منابع غنی نفتی ایران و استفاده از تمامی امکانات و منابع خلقهای تحت ستم ما منجمله نیروی کار بسیار ارزان، امر دستیابی به منابع انرژی مورد نیاز صنایع و کارخانجات خود را در مقایسه با خرید نفت در بازارهای جهانی در یک پروسه اقتصادی بسیار ارزاتر و مطمئن تر، تسهیل و تضمین می کنند. در حالیکه در سوی دیگر این قراردادهای تحمیلی و یکجانبه، کارگران و خلقهای محروم ایران قرار دارند که بدلیل غارت وحشیانه منابع و ثروتهای ملی آنها توسط امپریالیستها و رژیم کارگزاران جمهوری اسلامی، نصیبی از منافع سرشار حاصل از این قراردادها نبرده و بالعکس هر روز بیشتر در چنبره فقر و محرومیت و فلاکت فرو می روند. البته این تمامی قضیه نیست. اصل رعایت سری بودن ماهیت پشت پرده قراردادهای نفتی جمهوری اسلامی، امر دستیابی به جزئیات این توافقات، در نتیجه افشای تمامی پلیدی های مقامات رژیم جمهوری اسلامی در رابطه با چوب حراج زدن به منابع و ثروتهای طبیعی کشور دربارگاه اربابان امپریالیستش را غیرممکن می سازد. در این رابطه کافی است اشاره شود که در جریان اوج یابی تضادهای درونی هیات حاکمه در سالهای اخیر، اعتراضات بیشماری به ماهیت قراردادهای منعقد موسوم به "بای بک" در محافل خود حکومت صورت گرفته و برخی از این محافل، در مطبوعات خاص خویش اینگونه قراردادها را مشابه قراردادهای اسارتبار دوران "قاجاریه" خوانده اند که گریزی برماهیت به غایت ارتجاعی، استعماری و تحمیلی آنهاست. حقایق فوق به نوبه خود به خوبی نشان می دهند که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برغم تمامی های و هوی باصطلاح ضدامپریالیستی اش در وابستگی به امپریالیستها دست رژیم مزدور شاه را نیز از پشت بسته است.

اگر به عملکردهای ارتجاعی ۲۲ سال گذشته رژیم نگاهی بیفکنیم می بینیم که برغم تمامی ژستهای فریبکارانه ضدامپریالیستی خمینی و اعوان و انصارش، در جریان صدور نفت و گاز ارزان ایران در ۲۲ سال گذشته به کشورهای امپریالیستی هیچ وقفه ای ایجاد نشد. هنوز از روی کار آمدن حکومت مدتی نگذشته بود که در ورای فریادهای "نه شرقی، نه غربی" دارو دسته خمینی مزدور روشن شد که شرکتهای امریکایی همچون زمان شاه بزرگترین شرکای تجاری جمهوری اسلامی هستند. سیل صدور سلاح ها و کالاهای امپریالیستی در مقابل غارت منابع بیکران نفت و گاز و دیگر ثروتهای کشور همچنان ادامه یافت. جمهوری اسلامی در خدمتگزاری به منافع امپریالیستها و کارتلها و تراستهای بین المللی و بویژه دولت امریکا رژیم شاه را نیز پشت سرگذارند. در طول حکمرانی این رژیم بود که سیاست کثیف پیش فروش کردن نفت و اشباع بازارهای جهانی از نفت ارزان در ابعادی عظیم در جهت منافع کمپانیها ودول امپریالیستی متحقق شد. همین جمهوری اسلامی بود که با سیاست اخذ وامهای خانه خراب کن امپریالیستی، ایران را به یکی از مقروض ترین کشورهای دنیا به منابع امپریالیستی بدل نمود و با این کار نه تنها حال، بلکه منافع نسلهای آتی را نیز به تاراج داد. در دوران خاتمی فریبکار نیز همچون دوران خمینی و رفسنجانی سیاست تشدید وابستگی اقتصادی و به حراج گذاردن منابع ملی در اشکال بسیار وحشیانه تر به پیش رفت. برای نمونه، دادن حق انحصاری مذاکره حول بهره برداری از منابع نفتی عظیم "دشت آزادگان" که توسط خاتمی در جریان سفرش به ژاپن به دولت این کشور اعطا شد را می توان از زمره کثیف ترین قراردادهای ظالمانه امپریالیستی خواند.

تسهیلات متعدد برای غارتگری دولتها و کمپانیهای امپریالیستی به منظور سرمایه گذاری در حوزه های جدید کشف شده نفت در ایران پرداخت. یکی از آشکارترین سیاستهای ضدخلق رژیم جمهوری اسلامی در این دوران عقد قراردادهای موسوم به "بای بک" یا "بیع متقابل" در زمینه نفت و گاز با کمپانیهای امپریالیستی است. لازم است اشاره کنیم که سیاست فوق در دوران رفسنجانی مزدور و با تائید خمینی، این سگ زنجیری امپریالیسم اتخاذ شد و از آن زمان تا کنون مکانیزم حاکم بر اکثر قراردادهای نفتی کلان جمهوری اسلامی با دول و کمپانیهای امپریالیستی همین "بای بک" و یا بیع متقابل است.

مطابق قراردادهای موسوم به بیع متقابل، ظاهراً سرمایه لازم برای اکتشاف، تولید و به بهره برداری رساندن پروژه های نفت و گاز، از طرف شرکتها و یا دولتهای خارجی تامین می گردد. پس از به بهره برداری رسیدن پروژه، اصل سرمایه و بهره تعلق گرفته به آن - که معمولاً در طی مکانیزمی بسیار پیچیده و ناعادلانه احتساب می گردد- با تحویل نفت و گاز در یک پروسه طولانی به سرمایه گذاران مسترد می گردد. در چنین پروسه ای در ظاهر امر، کشورهای تولید کننده به علت کمبود سرمایه در جریان این قراردادها قادر می شوند با جذب سرمایه های خارجی بدون آنکه برای طرحهای اقتصادی خود پولی گذاشته باشند، پروژه های نفت و گاز خود را به بهره برداری برسانند. اما آنچه که در کنه این قراردادها به پیش می رود، در واقع یکی از وحشیانه ترین اشکال غارت و چپاول منابع ملی متعلق به کارگران و خلقهای تحت ستم ما توسط امپریالیستهاست استثمارگر است.

در چهارچوب قراردادهای "بای بک"، اولاً نرخ بهره تعلق گرفته به سرمایه اولیه بسیار بالا و با احتساب عواملی چون "ضرب امنیت سرمایه گذاری در ایران" و.... در واقع چند برابر میانگین نرخ بهره در معادلات بازرگانی است. ثانیاً قیمت محصول نفت و گازی که به

خانه خراب کن امپریالیستی برگرده آنها نداشته و ندارد.

تداوم انعقاد قراردادهای تحمیلی و ناعادلانه جمهوری اسلامی با دول و کمپانیهای امپریالیستی نظیر ENI نشان می دهد که جمهوری اسلامی در زمان خاتمی نیز همچون دوران خینی و خامنه ای و رفسنجانی هم و غم و ماموریتی جز تشدید استثمار و غارت کارگران و خلقهای محروم ما و تحکیم سلطه

رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی تا امروز با برخورداری از حمایتهای همه جانبه مستقیم و غیرمستقیم اربابان جهانی اش این پروسه را با اعمال یک دیکتاتوری وحشتناک و خفقان سیاه مبتنی بر سر نیزه و زندان و اعدام تداوم بخشیده است. برای خلقهای تحت ستم ما و بویژه کارگران که خواستار امحاء روابط ظالمانه امپریالیستی، برچیدن این اوضاع و رسیدن به استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی هستند راهی جز نابودی قهرآمیز نظام بورژوازی وابسته به امپریالیسم و رژیم حافظ آن جمهوری اسلامی با تمامی دارو دسته های درونی اش وجود ندارد.

## مرگ بی افتخار "شاهزاده"!

بدنبال فوت لیلیا پهلوی بدلیل مصرف بیش از حد "داروهای خواب آور" که احتمالاً نام محرمانه و سلطنتی "مواد مخدر" می باشد مطبوعات جیره خوار تلاش کردند این نتیجه طبیعی اسراف در مواد مخدر را به "افسردگی" ناشی از دوری از وطن نسبت داده و برای خانواده وطن فروش و بی اعتبار سلطنتی سابق کمی اعتبار جلب کنند.

فرح پهلوی نیز مرگ دختر را بهانه ای جهت تبلیغ به نفع سلطنت قرار داده و به این وسیله نشان داد که از هیچ فرصتی جهت تبلیغ برای برگشت دوران "خوش" گذشته کوتاهی نمی کند. فرح به جای پرداختن به علت اصلی مصرف مواد مخدر در خانواده سلطنتی و نقش خاندان سلطنت از جمله اشرف پهلوی در توزیع مواد مخدر که به "پرپر" شدن جان هزاران جوان انجامید، نازبرده خود را از "تبار" جوانهایی که در "طوفان آوارگیها و افسردگی های تبعید" "پرپر" شدند قلمداد نمود. اما چگونه میتوان مرگ جوانی که از جهنم جمهوری اسلامی فرار نموده و در نیمه شبی مجبور به تن دادن به خطر عبور از رودخانه مرزی بوسنی می شود و سرانجام در امواج این رودخانه غرق میشود و هیچکس حتی از سرنوشت اش نیز مطلع نمی شود و یا مرگ جوانی که برای فرار از شرایط دهشتناک زندگی زیر سلطه جمهوری اسلامی به مخفی شدن در زیر چرخهای هواپیما تن داده و جسد بیخ زده اش را روزها بعد پیدا می کنند با مرگ شاهزاده ناز پرورده ای که در یکی از گرانقیمت ترین هتل های لندن بدلیل مصرف بیش از اندازه مواد مخدر یا به قول مطبوعات جیره خوار "داروهای خواب آور" جان می بازد را یکی گرفت. اتفاقاً جوانهایی که از جهنم جمهوری اسلامی فرار میکنند خود بخشی از قربانیان نظام سرمایه داری وابسته ایران هستند که رژیم سلطنتی از حامیان و حافظان آن بوده و امروز توسط جانشین خلف اش جمهوری اسلامی پیش برده می شود. بواقع آرزوی جوانانی که در این سالها با تن دادن به هزاران مرارت و سختی از جهنم جمهوری اسلامی فرار کرده و در "طوفان آوارگیها و افسردگی ها" پرپر شدند نابودی نظام نکبت باری است که سلطنت از جمله یکی از رژیمهای حافظ آن می باشد در حالیکه "شاهزاده خانم غمگین" درست بدلیل از دست دادن تاج و تخت سلطنتی افسرده گشته و به "مواد خواب آور" روی آورده و سرنوشتی چنین بی افتخار برای خود رقم زده است.

## شدت فقر در امریکای لاتین

به گزارش آسوشیتدپرس در نیمه اول ماه جولای کنفرانس سران امریکای لاتین در کاراکاس پایتخت ونزوئلا برگزار شد. یکی از مسایل بررسی شده در این کنفرانس مساله فقر بود. گرچه اغلب سازماندهندگان این کنفرانس به عنوان رژیمهای وابسته به امپریالیسم خود عامل اساسی تشدید فقر و محرومیت میلیونها تن از توده های محروم امریکای لاتین هستند، اما آنچه که آسوشیتدپرس به عنوان "جمع بندی" کنفرانس مزبور منتشر کرده گوشه ای از فقر وحشتناک توده های تحت ستم و بویژه فقر کودکان را زیر سلطه وحشتناک دیکتاتوری های امپریالیستی در این منطقه به نمایش می گذارد. مطابق آماری که در این کنفرانس عنوان شده و به طور حتم بیانگر تمامی واقعیت هولناک فقر در این کشورها نمی باشد، امروز تعداد فقرا و گرسنگان در امریکای لاتین بیشتر از سالهای دهه ۸۰ می باشد. امروزه از هر ۱۰۰۰ کودک تولد یافته در امریکای لاتین، ۵۰ کودک قبل از رسیدن به سن ۶ سالگی می میرند. از این گذشته اکثر آنهايي که از مرگ رهایی یافته و به سن ۶ سالگی می رسند، به خاطر فقر به احتمال قوی دوران تحصیل حتی ابتدایی را به پایان نمی برند. کودکان امریکای لاتین قبل از رسیدن به سن نوجوانی مجبور به کار کردن برای دیگران، دستفروشی و بالاخره گدایی در خیابانها می باشند. به لحاظ مسکن و سرپناه نیز هزاران تن از این کودکان در حلبی آبادها و خانه های مقوایی بدون دسترسی به آب تمیز و در شرایط وحشتناک سوء تغذیه زندگی می کنند. و بالاخره در امریکای لاتین تحت سلطه و فقیر درصد مرگ مادران حامله ۵ برابر مادرانی است که در کشورهای صنعتی زندگی می کنند.

تمامی این واقعیات هولناک پس از اجرای برنامه های اقتصادی خانه خراب کن امپریالیستها و ورود تدریجی این کشورها به "اقتصاد بازار آزاد" به نحوی وحشتناک تشدید شده است. مطابق آمار خود کنفرانس روشن گردیده که افزایش سریع بدهیهای خارجی کشورهای امریکای لاتین در یکی دو دهه اخیر به منابع امپریالیستی عامل اساسی اوضاع دهشتناک فوق در این کشورهاست. لازم به ذکر است که از اوایل دهه ۸۰ با تشدید هجوم سرمایه های امپریالیستی به کشورهای امریکای لاتین تحت نام گلوبالیزاسیون و رشد "اقتصاد بازار آزاد" و توسعه "دمکراسی" در این منطقه، اوضاع زیست و معاش میلیونها تن از خلقهای تحت ستم امریکای لاتین زیر سلطه چکمه های خونین دیکتاتوری های سرکوبگر امپریالیستی هرچه بیشتر به وخامت گرائیده است. و فقر و فلاکت، تورم، بیکاری و گرسنگی و دهها عارضه اجتماعی دیگر زیر سایه سیاه اختناق و سرکوب دولتهای وابسته حاکم هرچه بیشتر حیات و زندگی توده های تحت ستم منطقه را در چنبره نابود کننده خود فرو برده است.

# مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

# تسلیم طلبی مجاز؟!

## (بستن سنگ و رها کردن سگ)

مورد ادعای خود را می دانند و آگاهانه بر خشونت ارتجاعی که بوسیله رژیم و حتی جناحی که مدافعش هستند، هر روز اعمال میشود، چشم می بندند و به شیوه "انشالله گریه است"، بر طبل آوازه گری دوم خرداد می کوبند. آن بخش از توده های مردم که چه در داخل و چه در خارج با این نواهای "نفی هر نوع خشونت" همدلی و تأیید نشان می دهند، البته دلایل خود را دارند، اول اینکه: در بستر عملکرد ۲۲ ساله رژیم دارو جنایت جمهوری اسلامی از قبیل جنگ، کشتار و سرکوب خلقها، زندان و شکنجه خلقها، زندان و شکنجه و اعدام و سنگسار، بویژه اعدامهای دسته جمعی زندانیان، آواره گان میلیونی و تداوم این وضعیت تا به امروز و با تأیید همین دوم خردادی ها که به جرات می توان گفت خانواده ای نیست که از این طریق زخم نخورده باشد و از این وضعیت خسته نباشد، پس لاجرم بخشی از آنان می توانند با ساده اندیشی به این فکر کنند که شاید خلاصی

از این وضعیت، از این همه جنایت، تأیید این ایده ها و نواهای انحرافی و تمایل به گذشت باشد. دوم اینکه بدلیل انسان دوستی و پاک اندیشی خود به این خیال اند که بدینوسیله می توانند از سرکوب و جنایت و خونریزی بیشتر رژیم جلوگیری کرده و یا حتی آنرا به تغییر وادارند. به نظر می رسد که آقای نقره کار نیز از زاویه اومانیستی به این موضع غلطیده و با این گروه ناهنجار آواز که از جناح حکومتی و سازمانهای معلوم الحال تشکیل شده، هم آوایی می کند. از آنجایی که ایشان خود را در اپوزیسیون رژیم میبندارند، بویژه خود را "چپ" و حداقل در مقطعی وابسته به سازمان چریکها قلمداد می کند و از آنجایی که مقاله ایشان نمونه وار و تپیک است، مکتب بیشتر و بررسی آن ضروری به نظر می رسد.

ایشان مدعی است که "جنبش روشنفکری به تأیید، تقدیس و بکارگیری خشونت پرداخته است"، "بخش اعظم جریانهای روشنفکری لائیک و دینی نه فقط خشونت را تأیید و تقدیس میکنند بلکه بعنوان پاره ای از سیاست درون گروهی و برون گروهی بکار میگیرند". و ادامه میدهد که: "بخشی از جنبش روشنفکری - بویژه ما چپ ها- در راه دستیابی به اهداف خود بکارگیری خشونت را مجاز می دانستیم." اوضمن دل سوزاندن برای ساواکی ها و افسران کشته شده به دست توده ها در جریان انقلاب بهمن آنرا اعمال "خشونت

مدتهاست که در میان "روشنفکران" خارج از کشور - بویژه بعد از روی کار آمدن خاتمی و جناحش - نواهای "نفی و طرد خشونت از هر نوع" همگام با جناح حکومتی اوج گرفته و ارکستر گوش خراشی را تشکیل می دهد. از رئیس جمهور "خندان" که قیام دانشجویی - مردمی تیرماه ۷۸ را "کار ارادل و اویاش" خوانده و نفی خشونت را طلبید تا نویسندگان قد و نیم قد جناحش در روزنامه ها و هفته نامه های موسمی شان، همگی در این باره دادسخن داده و میدهند، حتی برخی سازمانهای معلوم الحال نیز به تکرار و غرغر کردن آن مشغولند. در این میان آقای مسعود نقره کار نیز طی مقاله ای در نشریه هفتگی نیمروز شماره ۶۱۹ به تاریخ ۱۶ دیماه ۷۹ با این گروه همسرایان، همنوایی به خرج داده است. این نیز واقعیتی است که این نواها و حرفها حتی بخشا در بین توده های داخل و خارج هم گوش شنوایی پیدا کرده است و بعضا همین حرفها را تکرار می کنند و به ظن خود با آن همدلی نشان می دهند، بدون آنکه متوجه مقصود گویندگان آن باشند و به منظور آنان راه یابند. برآستی چرا چنین است؟ این همسرایان ناهنجار آوا چه اهدافی را دنبال می کنند از این آوازه گری چه مقصودی را پی میگیرند؟

در بررسی و پیگیری این چراها، به سادگی نمیتوان همگی اینان را یکجا و باصطلاح فله ای مورد قضاوت قرار داد، هر بخش و گروهی و حتی هر فردی از زاویه ای و به منظوری با این نواها همصدایی میکند و به گمان خود با آن همسویی نشان میدهد. باید این تفکیک و هماهنگی را دید و به نقد کشید، زیرا موضع و هدف هرکدام از تشکیل دهندگان این ارکستر همسرایان متفاوت است. جناح حکومتی معروف به دوم خردادی ها با چندین هدف به تبلیغ و ترویج ایده "نفی خشونت از هر نوع" میپردازد؛ اول اینکه: زمین را زیر پای خود داغ احساس می کند و جامعه را بمثابة بمب ساعتی در حال انفجار می بیند، پس برای تحمیق و فریب مردم به این حربه متوسل میشود. به تبلیغ اینکه توده ها از خشونت بیزارند، مردم خونریزی و انقلاب نمی خواهند، مشغول است تا شاید مفری بیابد و به عمر حکومت و بالطبع به عمر برسر قدرت بودن خود بیافزاید. دوم اینکه بدینوسیله هر دم جناح رقیب را می ترساند و یادآوری می کند که توده های به جان آمده دست به خشونت و انقلاب خواهند زد زیرا "آستانه تحمل اجتماعی آنان پائین آمده است" و برای اینکه چنین نشود، پس بخود آئید و به ما اختیارات و قدرت بیشتری بدهید تا جلوی ابراز خشم و اعمال قهر توده ها را گرفته و آنها را مهار کنیم، تا همه با هم ناپود نشویم. سوم اینکه: اینان بدینوسیله نه تنها از عملکرد سرکوبگرانه و خشونت آمیز رژیم - که خود بمثابة شریک دزد و رفیق قافله همراه بوده اند- زندانه تبری می جویند، بلکه از احساسات انسان دوستانه و اومانیستی توده های مردم نیز زندانه سوءاستفاده می کنند. اینان بدلیل موقعیت و منافعشان به تخطئه ابراز خشم و انزجار و اعمال قهر توده ای میپردازند تا آنان را هرچه بیشتر به تمکین وادارند و در عوض، مدرنیزه کردن ارگانهای سرکوب و افزایش کارایی آن متناسب با شرایط و زمان، دل مشغولی آنان است و هرجا که لازم باشد بیدرنگ آنرا برعلیه توده هابکار میگیرند. اینان در واقع سنگ را می بندند و سگ را رها می سازند.

آن دسته از سازمانهایی که به تبلیغ ایده مآشات و تسلیم طلبی طبقاتی می پردازند، بویژه اکثریت و حزب توده که "گرانیگاه" جنبش را در بالا و در تضادهای حکومتی می بینند، بالطبع بمثابة مشاطه گران و جاده صاف کن های جناح دوم خردادی، با هر سازی که آنها بنوازند به رقص خواهند پرداخت، اینان را با مبارزات مردم کاری نیست و در نتیجه غم آنرا ندارند که ببینند چگونه و با چه تئوری بافی هایی مبارزات مردم لوٹ و کند می شود، اینان وقتی از ابراز خشم انقلابی مردم علیه رژیم وحشت دارند، طبعاً مدافع چنین استدلال هایی خواهند بود. مضافاً اینکه دفاع از این تئوری ها را وسیله ای برای گدایی آزادیهای

در کار نباشد باید شرایط آن را از بین برد و دیگری می گوید: برای خضوع و خشوع انسانها و به تسلیم واداشتن آنان باید نیرویی قهری برآنان اعمال شود. یکی آن را امری اجتماعی - طبقاتی و دارای بار طبقاتی می داند و دیگری آنرا الهی و مشروع می پندارد. تفاوت این دو نوع نگرش از زمین تا آسمان است. پس گفتن اینکه "مبانی معرفتی" هر دو اندیشه یکی است. یا اینکه هر دو اندیشه خشونت را تأیید و تقدیس می کنند و بکارگیری آن را مجاز میدانند، دروغ محض است. اگر ایشان سفسطه و مغالطه نمی کنند باید همسانی این "مبانی معرفتی" را نشان دهد. در نتیجه ادعای اینکه چپها نیز خشونت را مجاز دانسته و با "بیمار روانی ای چون صادق خلخالی همصدا شده اند" - ضمن اینکه انتساب جنایات انجام شده به یک بیمار روانی بار او و رژیمش را سبک میکند و این همان چیزی است که دوم خردادی ها که اکنون خلخالی نیز جزو آنان است، می خواهند - اگر یک شادی نباشد، نادانی "بیمارگونه" است. این را هر "شاگرد مبتدی عرصه سیاست و پیکار اجتماعی" می داند که چپها - یعنی کمونیستها- مدافعان پیگیر نفی خشونت و اعمال قهر ارتجاعی اند و لازمه ایجاب چنین امری را مبارزه و بسیج نیرویی سازمانیافته و اعمال قهر انقلابی می دانند تا شرایط وجودی اعمال قهر ارتجاعی محو و نابود شود. آنانی را که شما به مثال یاد کردید و از آنها نقل قول آوردید، نه کمونیست اند و نه مدافع پیگیر محو و نابودی قهر ارتجاعی اند، آنان و امثالهم سازشکارانی بودند و هستند که در شرایطی خواستار تسلیح سپاه پاسداران به سلاح سنگین برعلیه توده ها شدند و امروز در شرایطی دیگر به نفی خشونت و اعمال قهر توده ای به شیوه دوم خردادی ها می پردازند. ضمناً این را نیز هر "شاگرد مبتدی عرصه سیاست و پیکار اجتماعی" می داند که قهر توده ای در شرایطی می تواند به شکل "کور و انتقامی" بروز کند و این را هیچ کمونیستی تأیید نکرده و نمیکند، ولی انتساب صفت "حیوانی" به این واکنش "انبوه کهنسال ترس و خفت" نه شایسته توده ها که برارنده سرکوبگران آنان است و این نیز نه فقط نادانی، که دشمنی "بیمارگونه" با توده هاست. همسان دیدن دو رابطه ناهمسان - رابطه گرگها باهم و رابطه گرگها و توده ها- یک نوع "ژست روشنفکرانه" و ناشی از موضع فراطبقاتی است که به "لودگی" انجامیده است. گرگها البته با منطق قانون جنگل و به شیوه حیوانی همدیگر را می درزند، توده های مردم و نیروهای انقلابی

حیوانی" می داند و مدعی است که چپها آنرا تأیید کرده اند، کشتارهای دادگاههای انقلاب اسلامی و قاضی شرع را مجاز دانسته و با "بیمار روانی ای چون صادق خلخالی همصدایی کرده اند" و برای تأیید ادعاهای خود جملاتی از سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، مجاهدین، حزب توده و غیره را نقل و چاشنی مطلب خود می نماید. ایشان مدعی است که: "مبانی معرفتی پشتوانه اعمال خشونت الهی و مشروع، شباهت های ناگزیری با همین نوع مبانی در اندیشه مارکسیستی دارد." و با "اتکاء به برداشتهای سطحی، فرصت طلبانه و ماجراجویانه از مارکسیسم تنوریزه می شد." و پیامبرگونه پیش بینی میکند که: "ما - یعنی اکثریت کمونیستهای ایرانی- اگر در فردای انقلاب بهمین به قدرت دست می یافتیم همان می کردیم که آیت الله خمینی و دارو دسته اش کردند، چرا که ما نیز خشونت مجاز و سازنده بخشی از رفتارمان بود." و بالاخره نتیجه میگیرد که: "از درس های مهم انقلاب بهمین و بیست سال حاکمیت زندان، شکنجه و اعدام بر میهنمان این است که هر نوع تعریف و تقسیم بندی ای که از خشونت شده باشد، نمیتواند توجیه کننده کاربرد اجتماعی آن باشد..... هیچیک از انواع خشونت مجاز نیستند و می باید نفی شوند"..... "تبلیغ و تلاش برای نفی و طرد هر نوع خشونت از پراهمیت ترین مولفه ها و ویژگی جنبش روشنفکری است، ویژگی ای که می باید همچون نخ تسبیح از میان مقوله هایی چون طبقات، سیاست، جامعه، فرهنگ، اخلاق، هنر، روان انسان و اجتماع .... بگذرد." و برای اینکه راه هرگونه نقد و اظهار نظری را بسته باشد و به منظور محکم کاری و ایجاد ترس و رعب برای هر منتقد احتمالی، با پیشگویی و کف بینی دیگری می گوید: "آنان که نفی و طرد هر نوع خشونت را با "کرشمه مطبوعاتی"، "لودگی" و "انقلابی گری بیمارگونه" نوعی اندرز دادن" و "سراب دیدن" می دانند، خود در قدرت به خشونت روی خواهند آورد و آنرا به راحتی توجیه خواهند کرد."

آیا به راستی تمامی این ایده ها و گفته ها درست است و جای تردیدی نیست؟ آیا هرگونه چون و چرادر این احکام صادره و تعیین جایگاه درست آنان "لودگی" و "انقلابی گری بیمارگونه" است؟ براستی این ترها و بیانات خلط مبحث شده و از پایه مغلوپ و متزلزل در خدمت کیست، رژیم و دستگاههای سرکوبش از آن سود می برند یا توده ها؟ چرا باید مردم را از دست زدن به اعمال رادیکال و قهر انقلابی بازداشت و به تبلیغ ایده های تسلیم طلبی پرداخت؟ برای پاسخگویی به این سوالات متأسفانه باید از پایه ترین و ابتدایی ترین توضیحات شروع کرد. به طور کلی می توان گفت که خشونت یا اعمال قهر وسیله ای است برای تغییر یا تحمیل یک رابطه یا شرایط به منظور اعمال سلطه. واضح است که این رابطه دو طرف دارد، یعنی اعمال کننده و اعمال شونده. لاجرم بلافاصله این سوال مطرح است که چه نیرو (یا نیروها) برعلیه چه نیرویی (یا نیروهایی) خشونت یا قهر اعمال می کند و برای چه؟ اگر از این ابتدایی ترین و پایه ای ترین تعریف با "لودگی روشنفکرانه" و سفسطه طفره رفته و در ابهام نگهداشته شود، نتیجه همان می شود که آقای نقره کار انجام داده است، یعنی سرباز زدن از ارائه یک تعریف روشن به منظور درهم آمیختن و یکی انگاشتن اعمال خشونت یا قهر از ناحیه هر نیرویی که باشد، و در نتیجه تقبیح خشونت به طور عام. یکی انگاری خشونت و قهر بکار گرفته شده از طرف طالبانها و جنبش زاپاتیستها، از طرف کارگرانی که به منظور دستیابی به حقوق معوقه راه بنادان میکنند یا لاستیکی آتش می زنند با سرکوبگران آنان که هر حرکتی را با گلوله و زندان و اعدام پاسخ می دهند و نمونه هایی فراوان دیگری که بیانگر اعمال قهر و خشونت انقلابی و ارتجاعی اند- اگر از این کلمات وحشت دارید: بکارگیری خشونت و اعمال قهر برحق و ناحق - از طرف کسی که خود را "شاگرد مبتدی عرصه سیاست و پیکار اجتماعی" نمیداند، اگر ریگی در کفش نداشته باشد، بلاهت محض است. این نوع نگرش نه تأیید و تقدیس خشونت یا اعمال قهر که صرفاً بیان واقعیت است، واقعیتی که زمینی، تاریخی- اجتماعی و طبقاتی است. - قابل توجه آنانی که می خواهند خشونت را چون نخ تسبیح از این مقولات عبور دهند- حال بیان این "مبانی معرفتی" برگرفته از واقعیت های تاریخی - اجتماعی چه ربطی با "مبانی معرفتی" اعمال خشونت الهی و مشروع نازل شده آسمانی دارد؟ آقای نقره کار اعلم! یکی می گوید این واقعیت است و وجود دارد و چنین است و دیگری می گوید نیروی آسمانی "قادر متعال" چنین گفته و باید پیاده شود. یکی می گوید: برای اینکه خشونت، قهر و یا جنگی



مطبوعاتی" به منظور خاص است. و به همین گونه است اشاره تان مبنی بر بکارگیری خشونت "در سیاست درون گروهی" چپها و کمونیستها. شما حق دارید در اثبات ادعایتان - حتی با تاخیر فاز بسیار طولانی- به دو مورد پیش آمده - در سازمان مجاهدین (بیکاری های بعدی) و سازمان اقلیت - بپردازید که آنهم طبعا باید واقعی و با احاطه به موضوع باشد ، اما حق ندارید آن را به حساب همه چپها و کمونیستها واریز کنید. این درست نیست که به طور قالبی و چکشی "بخش اعظم روشنفکران چپ و دینی" را با یک چوب برانید، زیرا بودند چپها و کمونیستهایی که در همان شرایط این موارد را غلط و زیانبار ارزیابی کردند و در مقابل آن موضع گرفتند و اعلام کردند که راه حل تضادهای درون گروهی به شیوه مسالمت آمیز است و به کارگیری قهر با خشونت در چنین موردی عملی ارتجاعی و محکوم است. کسی که خود را "شاگرد مبتدی عرصه سیاست و پیکار اجتماعی" نمیداند ، باید این حداقلها را بداند و اگر منظور خاصی ندارد حق ندارد استثناء را به قاعده تبدیل کرده و نتیجه گیری دلخواه بنماید. به چنین شیوه استدلالی جز "ژست روشنفکرانه" چه نامی میتوان داد؟ این چنین تلاش و تبلیغی برای "نفی و طرد هر نوع خشونت" ، با چنین شیوه ای که برگزیده اید ، همانا به درد "روشنفکرانی" چون شما و همپالگی هایتان می خورد، لایق سازمانهای معلوم الحالی چون اکثریت و حزب توده و دوم خردادی هاست. چنین شیوه استدلالی و چنین نفی و طردی همان "نخ تسبیحی" است که شما را با اینان مرتبط می سازد . روند واقعیت های جاری در میهنمان ، سرکوب ها و مقاومتها ، بکارگیری متداوم قهر ارتجاعی بوسیله رژیم جمهوری اسلامی و مقابله اعتراضی توده ها به صورت شورشها و قیامهای مردمی، روند رو به رشد به کارگیری خشونت انقلابی بوسیله کارگران و زحمتکشان ، پاسخ روشنی به این اباطیل است. شاید بد نباشد که شما نیز آقای نقره کار پاسخی به این سوال کوچک بدهید که در کجا ایستاده اید ؟ در کنار سرکوب کنندگان یا سرکوب شوندهگان؟ خشونت ارتجاعی رژیم ، دیکتاتوری افسار گسیخته ، ترورها ، اعدامها و سنگسارها را محکوم میدانید یا خشونت انقلابی توده ها و کارگران با هدف دفاع طبیعی در مقابل ستمگران را؟ بستن سنگ و رها کردن سنگ شایسته هیچ روشنفکری نیست.

جعفری

با موضع ، منطق و فرایند دیگری به دفاع می پردازند . مخدوش کردن این رابطه ها ، همسان دیدن جایگاه و موقعیت ظالم و مظلوم ، گرگها و انسانهای آزادیخواه را به یک مسلخ فرستادن و نتیجه یکسان گرفتن، آن "ژست روشنفکرانه" میان تهی است. و به همین سیاق است "استدلال" سخیف و بی پایه تان مبنی بر اینکه : "اگر کمونیستها در فردای انقلاب بهمین به قدرت دست می یافتند، همان می کردند که آیت الله خمینی و دار و دسته اش کردند." چونکه این یک قیاس مع الفارق است و از هرگونه واقعیتی تهی است. زیرا اولاً، دو نوع و جنس و از دو خمیره و تفکر متفاوت را یکسان داشته اید و ثانیاً دست یابی به قدرت از طرف هر نیرویی - نه کمونیستها که حتی یک نیروی دمکرات- که باشد پایه و مایه ای می خواهد ، یعنی یک قدرت سازمان یافته و حمایت توده ای همراه با یک رهبری و برنامه لازم است و اینها چیزهایی اند که نه تنها خود آن نیرو را دچار دگرگونی و تحول خواهد کرد بلکه روند قضایا و جریان مبارزه طبقاتی آن را تعیین خواهد بخشید و نه خیال "بیمارگونه" یا مقایسه ای از سر "گرشمه مطبوعاتی" . و بی پایه تر و سخیف تر باز این حرف شماست مبنی بر اینکه : "آنانی که بکارگیری خشونت از هر نوع را نفی نمی کنند ، خود در قدرت آن را بکار خواهند گرفت، زیرا خشونت مجاز و سازنده بخشی از رفتارشان است." اولاً به کارگیری خشونت بخشی از رفتار کمونیستها نیست بلکه یک وسیله است و میان رفتار و وسیله تفاوت بسیار است. ثانیاً: بکارگیری خشونت یا اعمال قهر بمثابه یک وسیله می تواند در خدمت یک نیروی انقلابی یا ارتجاعی قرار گیرد. نه به یکسانی که باید به نتیجه و بازده کار نگریست و معیار همانا منافع توده ها، کارگران و زحمتکشان است. ثالثاً دفاع از منافع توده ها، زحمتکشان و کارگران لاجرم به یک زور سازمان یافته و اعمال قهر انقلابی نیاز دارد، مگر اینکه شما آقای نقره کار از این مواضع فاصله گرفته باشید، پس حق ندارید خود را چپ و کمونیست بنامید و از این موضع و به این نام به چپها و کمونیستها حمله کنید و گرشمه بفروشید و اندرز دهید. نتیجه اینکه : "از درسهای مهم انقلاب بهمین و بیست سال حاکمیت زندان و شکنجه و اعدام بر میهنمان" این است که خشونت و بکارگیری قهر باید حتما تعریف و تقسیم بندی شود، کاربرد اجتماعی آن از طرف توده ها و نیروی انقلابی تائید و از طرف رژیم و سرکوبگران محکوم گردد، و گرنه "نفی هر نوع خشونت" به طور عام ، خاک پاشیدن به چشم توده ها، خلق سلاح نظری آنان ، کند کردن مبارزه آنان و لاجرم تبلیغ ایده تسلیم طلبی است، که شایسته هیچ انسان نه تنها کمونیست که شما مدعی آنید، بلکه یک آدم دمکرات هم نیست. به علاوه متهم نمودن چپها و کمونیستها مبنی بر اینکه خشونت را "بعنوان پاره ای از سیاست درون گروهی و برون گروهی بکار می گیرند" نیز شایسته یک انسان شرافتمند نیست. اینکه بخشی از کمونیستها بمثابه یک شیوه - بخوانید وسیله - مبارزاتی برعلیه رژیم های وابسته به امپریالیسم شاه و خمینی اعمال قهر انقلابی را برگزیده اند ، چه ربطی به این دارد که بگویید "سیاست برون گروهی" آنان "اعمال خشونت را مجاز" می داند؟ سیاست برون گروهی کمونیستهای واقعی و در راس آنان چریکهای فدایی خلق از موضع کارگران و زحمتکشان حرکت کردن، جان نثاری و فداکاری در راه توده ها ، خواست وسیع ترین آزادی و دمکراسی ، قطع سلطه امپریالیسم و بالاخره تلاش در راه استقرار جامعه ای سوسیالیستی است. در کجا و چه موردی از تاریخ مبارزاتی اینان میتوان نشان دهید که چماقدار بسیج کرده باشند، دمکراسی و آزادی را لگدمال کرده باشند. تظاهرات و یا تجمعی را به خون کشیده باشند و الخ. حال آقای نقره کار انصاف دهید که این همطرازی و همسان انگاری نیروهای ارتجاعی و حزب الهی با چپ ها و کمونیستها ، که یکی می کشد که چرا به آزادی می اندیشی و دیگری کشته میشود که از آزادی دفاع کند، شرافتمندانه است؟ اگر این خلط مباحث و مغلطه نیست ، پس چیست؟ این صرفاً یک اتهام به چپ ها و کمونیستهاست. این صرفاً یک دفاع زیرکانه و غیر مستقیم از رژیم سرکوبگر و حزب الهی هاست. شما حق دارید و درست است که در "بررسی تان" چگونگی "اعمال خشونت" را بمثابه نخ تسبیح از مقولاتی چون طبقات ، سیاست ، فرهنگ اجتماع و روان آدمی و غیره عبور دهید- ایکاش یکی حداقل یکی ، از اینهمه موارد ادعایی را بطور واقعی و درست انجام داده بودید- اما حق ندارید و منصفانه نیست که برای اثبات ادعای خود خرمره ها را با یاقوتها با هم از این نخ عبور داده و "تسبیحی" درست کنید و برای خوشامد تقدیم آخوندها و دوم خردادی ها نمائید. این مغلطه کاری نه انتقاد از خود نام دارد و نه درس گیری از انقلاب بهمین . بلکه صرفاً یک "لودگی" و "گرشمه

فوق تعداد بسیار اندکی - عمدتا از وابستگان و کارگزاران رژیم - در این مضحکه شرکت کردند.

## لوس آنجلس: بزرگداشت خاطره جنبش قهرآمیز دانشجویی - مردمی تیرماه

در تاریخ ۱۷ تیر با فرارسیدن سالگرد خیزش دانشجویی - مردمی دو سال پیش در ایران، در شهر لوس آنجلس امریکا تظاهرات ایستاده ای از سوی هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در مقابل ساختمان فدرال این شهر برگزار شد. شرکت کنندگان در این حرکت اعتراضی با سردادن شعارهایی به زبانهای فارسی و انگلیسی ضمن افشاکاری و محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی و تمامی جناحهای ضدخلقی اش، یاد خیزش قهرآمیز عظیم دانشجویی - مردمی تیرماه را گرامی داشتند. در جریان این حرکت که دو ساعت به طول انجامید تظاهرکنندگان با حمایت از خواستهای دانشجویان و توده های ستمدیده شعارهایی نظیر "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر خاتمی فریبکار"، "اکبرشاه، اکبرشاه مرگ بر شاه"، "تنها ره رهایی جنگ مسلحانه"، "تنها ره رهایی، چریکهای فدایی"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "زنده باد مبارزه طبقه کارگر ایران" را سردادند. این حرکت انقلابی خشم سلطنت طلبان مرتجع که در همان محل تجمع کرده و با استناد به بیانیتهای تشکلهای دانشجویی دست ساز حکومت نظیر "دفتر تحکیم وحدت" و.... زیر لافافه نفی "خشونت" مشغول فریبکاری و تبلیغ در جهت منافع حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی بودند را برانگیخت. سلطنت طلبان ضمن اعتراض به شعارهای انقلابی هواداران چریکها، آنها را "خراب کار" و "عامل بدبختی" خود می خواندند.

حرکت اعتراضی فوق توجه و نظر تعداد قابل توجهی از مردم را جلب کرد به گونه ای که گروهی از آنها با پیوستن به جمع هواداران چریکهای فدایی خلق به تکرار شعارهای تظاهرات پرداخته و پشتیبانی خود از اهداف تظاهرات و هواداران چریکهای فدایی خلق را به نمایش گذاردند.

## اعتراض به بالماسکه انتخاباتی جمهوری اسلامی در لندن

همزمان با برگزاری مضحکه انتخاباتی ریاست جمهوری رژیم در روز ۱۸ خرداد، مقامات حکومت برای گرمی بخشیدن به بساط خیمه شب بازی تحت نام "انتخابات ریاست جمهوری" سه مرکز رای گیری در لندن دایر نمودند. در این روز چریکهای فدایی خلق ایران در لندن با همکاری سازمان دمکراتیک - ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان تظاهرات ایستاده ای را در مقابل یکی از این مراکز، واقع در کنسولگری جمهوری اسلامی با هدف افشاکاری برعلیه رژیم و اعتراض به مضحکه انتخاباتی فوق برپا کردند. در این حرکت که با استقبال تعداد قابل توجهی از ایرانیان آزادیخواه و نیروهای مبارز مواجه شد تظاهرکنندگان با سردادن شعارهایی برعلیه کلیت رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی به حمایت از جنبش انقلابی و مبارزات کارگران و توده های محروم پرداخته و با شعار تحریم انتخابات، ماهیت فرمایشی و ضددمکراتیک مضحکه انتخاباتی جمهوری اسلامی را افشاء کردند.

از نکات قابل توجه در تظاهرات فوق، حضور پلیس انگلستان به همراه یک مترجم فارسی در محل تظاهرات به هدف اخلاف در این تظاهرات بود. به شکلی که هربار تظاهرکنندگان شعار "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی" و "مرگ بر خاتمی" و "مرگ بر خامنه ای" را سر می دادند، افراد پلیس به آنها نزدیک شده و با تهدید به دستگیر کردن تظاهرکنندگان از آنها می خواستند شعار مرگ بر رژیم و مرگ بر سران حکومت را متوقف کنند. اما تظاهرکنندگان به این اقدام پلیس انگلستان که بیانگر حمایت آشکار آنان از رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی است وقعی ننهادند و در طول مدت تظاهرات شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی و مرگ بر خاتمی در محل طنین انداز می شد. برغم تمامی تبلیغات مقامات حکومت برای گرمی بخشیدن به بساط "انتخابات" ریاست جمهوری در خارج کشور، مرکز رای گیری واقع در کنسولگری حکومت در لندن بسیار سوت و کور بود و با توجه به حرکت اعتراضی

## گزارشات:

### لندن: بزرگداشت

### جنبش دانشجویی - مردمی تیرماه

روز شنبه ۱۶ تیرماه چریکهای فدایی خلق به همراه برخی از سازمانها و نیروهای انقلابی و مترقی تظاهرات ایستاده ای را در مقابل بانک ملی در لندن در بزرگداشت جنبش دانشجویی - مردمی تیرماه سال ۷۸، سازمان دادند. در این تظاهرات که با استقبال شماری از ایرانیان آزادیخواه روبرو گردید، شعارهایی در افشای رژیم جمهوری اسلامی و کلیه دارو دسته های ضدخلقی آن سرداده شد و اعلامیه هایی به زبانهای فارسی و انگلیسی در میان عابرین توزیع گردید.

تظاهرکنندگان با سردادن شعارهایی به زبانهای انگلیسی و فارسی نظیر "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "دانشجو می رزمند، ارتجاع می لرزد"، "دانشجو کارگر، اتحاد، اتحاد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "دانشجویان زندانی آزاد باید گردند"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "مرگ بر خاتمی" و.... ضمن افشای ماهیت سرکویگرانه رژیم جمهوری اسلامی یاد جان باختگان جنبش قهرآمیز دانشجویی - مردمی را گرامی داشتند. در اعلامیه توضیحی این حرکت ضمن یادآوری گوشه کوچکی از قساوت و وحشیگری رژیم سرکویگر جمهوری اسلامی در به خاک و خون کشیدن جنبش عادلانه دانشجویان و توده های محروم، نقش فریبکارانه و تلاشهای دارو دسته باصطلاح اصلاح طلب خاتمی ریاکار در به انحراف کشیدن و سرکوب این حرکت توده ای تشریح شده و بر ضرورت سرنگونی رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی تاکید گردیده بود. تظاهرات فوق توسط چریکهای فدایی خلق ایران، سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان، بنیاد کار و کمیته زنان کانون ایرانیان لندن برگزار شد.

سویسیدهای دولتی چه در عرصه تولید داخلی و چه در رابطه با تأمین مایحتاج و خدمات عمومی ... پیکر اقتصادی - اجتماعی این جوامع را بیش از پیش مضروب ساخته است. در همان حال، تحت تأثیر مستقیم همین سیاستها، وضعیت کار و معیشت توده ها در دو کشور پیشرفته صنعتی شمال (آمریکا و کانادا) نیز، بطور مشخص از آغاز دهه ۹۰ به این سو، وسیعا و با شتاب هرچه سریع تری وخامت پیدا کرده است. درست به همین دلیل، در طول یک دهه گذشته ما نه تنها شاهد بروز و اوج گیری جنبش های اعتراضی توده ای و دامنه دار در این دو کشور، بلکه در عین حال شاهد نوعی همبستگی مبارزاتی میان خلقهای سراسر نیمکره غربی میباشیم. حرکت اعتراضی اخیر مردم در شهر کبک، نمونه بارز و برجسته ای از این جنبش ها و از این همبستگی مبارزاتی بود.

مطلب از این قرار بود که در راستای تحکیم و گسترش هرچه بیشتر سیاست های نئولیبرالیستی در سراسر نیمکره غربی، طراحان و مجریان اقتصاد سیاسی سرمایه های امپریالیستی امریکای شمالی (تحت رهبری ایالات متحده) اخیرا با احضار سران دول وابسته در این منطقه، یکبار دیگر و اینبار در شهر کبک کانادا اقدام به برگزاری یک اجلاس سراسری مینمودند. در این نشست سراسری - که هزینه برگزاری آن در مجموع مبلغی بیش از ۳۰ میلیون دلار از دارایی عمومی این کشور را به باد فنا داد - روسای اقتصادی ۲۴ کشور از امریکای شمالی، مرکزی و جنوبی و همچنین جوائز کارائیب در رابطه با سرنوشت ۸۰۰ میلیون انسان ساکن این نیمکره با یکدیگر و پشت درهای بسته، به مذاکره می نشستند.

اگرچه گردانندگان اصلی این نشست - یعنی مقامات دولت آمریکا و توله گرگهای کانادایی آنها - اهداف و چشم اندازهای عمومی گردهمایی مزبور را، مطابق معمول، "توسعه اقتصادی" و "گسترش دموکراسی" (دو اصل ادعایی نئولیبرالیسم) در کل نیمکره اعلام نموده بودند، اما مسایل مشخص مورد بحث، طرح ها و سیاستهای موزد نظر خویش و بطور کلی جزئیات امر را بیشرمانه از معرض دسترس و آگاهی عموم مخفی نگاه داشتند.

از سوی دیگر، با توجه به رشد حرکتهای اعتراضی گسترده و توده ای در چند سال اخیر و مشاهده عینی رادیکالیسم بالقوه موجود در این حرکتها - منجمله در جریان برگزاری نشست کشورهای عضو "سازمان تجارت جهانی" در سیاتل آمریکا در سال ۱۹۹۹ - اینبار مقامات دولت کانادا و البته با استمدادهای همه جانبه نیروهای سرکویگر دولت آمریکا، اقدامات امنیتی ویژه ای جهت مهار حرکت اعتراضی توده ها و خفه ساختن رادیکالیسم موجود در آن ترتیب دادند. از جمله این

## ملاحظات چند پیرامون اجلاس سران کشورهای قاره آمریکا در شهر کبک کانادا در ماه آوریل ۲۰۰۱

آوریل امسال، شهر کبک (مرکز استان فرانسوی زبان کبک در شرق کانادا) میزبان یک حرکت اعتراضی وسیع و توده ای و شاهد لحظات حساس و صحنه های به یادماندنی چندی از مبارزه اقشار و طبقات مختلف مردم بر علیه ارتجاع جهانی بود. سران دول ۲۴ کشور از سراسر نیمکره غربی (به استثناء کوبا) از ۲۰ تا ۲۲ آوریل در این شهر دور هم جمع شده بودند تا در رابطه با پیشبرد طرح موسوم به **Free Trade Area of Americas (FTAA)** یا "حوزه آزاد تجاری نیمکره غربی" که از چندی پیش عملا به مرحله اجرا درآمده است، تجدید میثاق نمایند. طرح ایجاد یک حوزه تجاری آزاد در سطح نیمکره غربی، که نخست در دسامبر ۱۹۹۴ در "اجلاس میامی" در آمریکا و سپس در آوریل سال ۱۹۹۸ در "اجلاس سانتیه گو" در شیلی دنبال شده بود، اینبار تحت عنوان "اجلاس نیمکره غربی" (Summit of the Americas) یا "اجلاس کبک" (Quebec Summit) پیش برده میشد. این طرح را در حقیقت میتوان ادامه و شکل تکامل یافته **NAFTA (North American Free Trade Agreement)** یا "قرارداد تجارت آزاد در آمریکای شمالی" بین سه کشور ایالات متحده، کانادا و مکزیک، دانست. عبارت دیگر میتوان گفت که طرح **NAFTA** - که سوده های کلان و مزایای چندگانه ی ویژه ای برای سرمایه های امپریالیستی آمریکای شمالی با خود به همراه آورده و در واقع چیزی جز یک طرح نواستعماری در محدوده آمریکای شمالی نبود - اکنون چندی است که رسما در مقیاسی گسترده تر یعنی در سرتاسر نیمکره غربی دنبال میشود. اما اگر پیشبرد این گونه سیاستها، از یک سو برای سرمایه های امپریالیستی و اجزاء وابسته بدان در این حوزه (سرمایه های کمپرادور) منافع سرشار و گسترده ای به همراه آورده است، از سوی دیگر، علاوه بر تخریب و آلودگی روزافزون محیط زیست، در مجموع برای اکثریت توده مردم و بویژه برای کارگران و زحمتکشان ممالک تحت سلطه در این نیمکره، جز موج سنگینی از فقر و گرسنگی، بیکاری و بیگاری و رنج و محرومیت فزاینده و ... چیز دیگری به ارمغان نیاورده است. افزایش هر چه بیشتر بدهی خارجی توأم با رشد سرسام آور نرخ بهره، روند رویه رشد خصوصی سازی و حاکمیت بلامنازع موسسات خصوصی تقریبا در تمامی حوزه ها و عرصه های زندگی اجتماعی توده ها، کاهش هرچه بیشتر و در اغلب موارد لغو

ها آن بود که (۱) گلوبالیزاسیون یک ضرورت جهانی و غیرقابل اجتناب است و طرح تجارت آزاد و برقراری یک حوزه آزاد تجاری در نیمکره غربی، نه تنها به اوضاع اقتصادی - اجتماعی کشورهای این منطقه و بویژه ممالک درحال توسعه لطمه نمی زند بلکه باعث رونق آنها میگردد و اگرچه در جریان پیشبرد این طرح، در ابتدا کمبودها و نقایصی میتواند وجود داشته باشد، اما تکمیل و تثبیت طرح مذکور در نهایت به توسعه اقتصادی کشورها و در نتیجه به بهبود شرایط زندگی مردم منتهی خواهد و (۲) از آنجا که کلیه دول شرکت کننده در این اجلاس با "رای خود مردم و بطور دموکراتیک" انتخاب گردیده و به عنوان "نمایندگان منتخب مردم" به قدرت رسیده اند، بنابراین، اجلاس مزکور نیز در اصل اجلاس "نمایندگان منتخب" مردم محسوب میگردد و لذا "کاملا دموکراتیک" میباشد. آزادی بیان هم مادام که از آن به شیوه قانونی و در چهارچوب قانون استفاده شود، قابل تحمل و قابل تضمین میباشد. (نقل به معنی)

اگرچه گروه اول، با استناد به انبوهی از مدارک و شواهد عینی و ارائه استدلال های منطقی و روشن، براحتی

خلاف دعاوی گروه دوم در ارتباط با رشد و توسعه اقتصادی را اثبات مینمود. اما چنین به نظر میرسید که در رابطه با مقوله دموکراسی و اظهارات گروه دوم در این زمینه، مجموعا بر سر یک دوراهی قرار گرفته و از برخورد بنیادین با این موضوع ناتوان مانده بود. به هر حال، روند وقایع و رویدادهای اجتماعی چند سال گذشته فرصت مناسب و تاریخی دیگری برای توده ها و به ویژه احزاب و سازمانهای سیاسی فراهم آورده است تا درس های ارزنده اما نیاموخته و یا فراموش شده مبارزه طبقاتی در ارتباط با مقوله دموکراسی و مفهوم آن را بار دیگر بیاموزند و بدرستی بخاطر بسپارند.

در حرکت اعتراضی ماه آوریل در شهر کبک، گذشته از عناصر منفرد و احزاب و سازمانهای سیاسی و نهادهای اجتماعی کوچک و بزرگ، بطور مشخص پنج جریان عمده در تدارک و برگزاری نقش برجسته ای داشتند. اسامی این پنج جریان به قرار زیر میباشد:

(۱) **Operation SalAMI** (تشکیلات ائتلافی خودجوشی که مقر آن در شهر مونترال کانادا میباشد و در جریان اعتراض به **MAI (Multilateral Agreement on Investments)** یا "قرارداد چندجانبه حول مساله سرمایه گذاری" بوجود آمد.)

(۲) **Council of Canadians** (گروه پان کانادایی نسبتا نوینپادی که اخیرا به یکی از پرعضوترین احزاب کانادا تبدیل گردیده و پیرامون مسایل مربوط به حقوق بشر و منابع طبیعی فعالیت

اقدامات میتوان از احداث یک دیوار سیمی به ارتفاع بیش از سه متر که مساحتی معادل چهار کیلومتر مربع را دربر میگرفت و همچنین استقرار هزاران تن از نیروهای انتظامی - امنیتی (مشمول بر پلیس ایالتی، پلیس فدرال، پلیس ضد شورش، پلیس سلطنتی و پلیس اطلاعاتی - امنیتی کانادا) در محل برگزاری نشست، یاد کرد. علاوه بر این، کلیه مرزهای شرقی آمریکا - کانادا و پروازهای داخلی و خارجی به استان کبک و بویژه به شهر کبک تحت تدابیر امنیتی قرار گرفته و کنترل گردید. یکی از مقامات اداره (پلیس) مهاجرت کانادا چند روز قبل از برگزاری اجلاس کبک، طی یک مصاحبه خبری در شبکه تلویزیونی سی بی سی، در پاسخ به این سوال که چه دلیل یا دلایلی میتواند مانع از ورود افراد به داخل کانادا گردد، چنین گفت: "دو دلیل. (۱) نبود یا کمبود مدارک سفر و (۲) دلایل ایده نولوژیک"! یکی دیگر از تلاش های مزبوحانه و پرخرج دولتی جهت جلوگیری از شرکت گسترده مردم در این حرکت اعتراضی آن بود که پلیس فدرال از ماهها قبل تمامی هتل ها، مسافرخانه ها و سایر امکان قابل اسکان و اجاره ای را در سراسر شهر و حومه آن پیشاپیش رزرو کرده بود. در همان حال، زندانیان را به مراکز دیگر انتقال داده و زندان های شهر را موقتا تخلیه نمودند تا مبادا برای به بند کشیدن اعتراض کنندگان با مشکل جا روبرو گردند! مقامات امنیتی این استان، در آستانه برگزاری نشست، حتی از تصویب "قانون ممنوعیت اختفا چهره" (**Anti-Scarf Law**) سخن به میان آوردند ولی بعدا تحت تاثیر مخالفت شدید مردم و موانع حقوقی پیرامون این مطلب، بناچار از عملی کردن آن صرف نظر نمودند. در جریان سرکوب این اعتراضات، نیروهای امنیتی کانادا برای در هم شکستن صفوف تظاهرات کنندگان و مقابله با حرکت های تعرضی آنان، از هزاران کپسول گاز اشک آور (که بخش قابل ملاحظه ای از آنها از پلیس آمریکا خریداری شده بود)، صدها گلوله پلاستیکی، باتوم، گاز فلفل ( **pepper spray**)، سگهای تربیت شده پلیس و توپ های آب پاش نیروهای ضد شورش استفاده نمودند.

با توجه به مباحث مطرح شده از سوی توده ها و مطالبات مورد نظر اقلشار مختلفی که در جریان این حرکت اعتراضی شرکت داشتند، انگیزهای حرکت مزبور را بطور کلی میتوان (۱) مبارزه با روند عمومی گلوبالیزاسیون و مخالفت با اعمال طرح "تجارت آزاد" و مشخصا ایجاد "حوزه آزاد تجاری در سراسر قاره آمریکا" و (۲) نحوه برگزاری اجلاس مزکور و نقض دموکراسی و حقوق مدنی در جامعه، تعریف کرد. (نقل به معنی)

از سوی دیگر، برخورد و موضع گیری مقامات دولتی کانادا و سایر دول شرکت کننده در این اجلاس نیز در قبال این ایرادات و مخالفت

مینماید.)

۳) **La Red Mexicana de Accion Frente al Comercio** (ائتلافی متشکل از کشاورزان، گروه های حمایت از محیط زیست، مدافعین حقوق بومیان و اتحادیه های مکزیک).

۴) **Continental Direct Action Network** (ائتلافی از گروه های فعال محلی در آمریکا که در هماهنگ سازی اعتراضات توده ای دو سال قبل در سیاتل آمریکا نقش بسزایی ایفاء نمود.)

۵) **La Convergence des Luttes Anti-Capitalistes** (گروه دیگری که در مونترال کانادا مستقر میباشد. این گروه خود را یک جریان ضد سرمایه داری قلمداد مینماید.)

از مجموع پنج جریان عمده ای که در تدارک و سازماندهی این حرکت اعتراضی فعالانه سهم داشتند، تنها یک جریان، بطور مشخص خود را ضد سرمایه معرفی نمود. این گروه - که خود را **Anti-Capitalist Convergence** (همگرایی ضد سرمایه داری) نام نهاده است - اگر چه در نوشته جات خود شدیداً سرمایه و نظام سرمایه داری را به باد انتقاد میگیرد، اما بطور کلی - همانطور که در ادبیات سیاسی آن نیز آشکارا منعکس گردیده است - در قلمرو فکری آنارشیسم پرسه میزنند. (رجوع کنید به [www.quebec2001.net](http://www.quebec2001.net))

از سوی دیگر، علیرغم وجود چندین حزب "کمونیست" در کانادا، هیچ یک از این احزاب "کمونیست" نه فقط از ایفاء هر گونه نقش رهبری کننده و دست کم موثر بر اعتراضات توده ها ناتوان بودند بلکه حتی حضور آنان را به عنوان یک تشکل سیاسی منسجم نیز در محیط نمیشد احساس کرد. برآستی این نکته پرسیدنی است که اگر احزاب "کمونیست" این کشور - که برخی از آنان قریب به هشتاد سال در چهارچوب یک بورژوازی به اصطلاح "متعارف" و در شرایط وجود آنچه که "دمکراسی بورژوایی" نامیده میشود فرصت داشته اند تا "تجلی" اراده پولادین طبقه کارگر" خویش باشند - اکنون تا این اندازه در بی ارتباطی با طبقه کارگر بسر برده و از تأثیر گذاری (نمیگوییم رهبری) بر مبارزات طبقه کارگر (نمیگوییم همه اقشار تحت ستم جامعه) بازمانده اند، حساب آن دسته از احزاب "کمونیستی" که حتی بطور موقتی نیز با طبقه کارگر پیوند جدی و واقعی نداشته و لحظه ی نیز بدور از حس و بند، شکنجه و اعدام و بارانی از گلوله های "سربی" (نه پلاستیکی) فرصت حتی ارتباط گیری با طبقه را نیافته و نمی یابند، چه خواهد بود؟

اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری نیز به واسطه غلبه دیرپا و منفور فرمیسم در رهبری این تشکل ها، عموماً فاقد هرگونه رادیکالیسم

سازمان یافته و ناتوان از برخورد انقلابی با مسایل جاری در جامعه بوده و نه تنها هیچ شباهتی به تشکل های واقعی و سرخ کارگری ندارند بلکه حتی در ارتباط با مسایل و مطالبات طبقه کارگر نیز عمیقاً سازشکارانه عمل نموده و شدیداً دست به عصا راه میروند.

فعالین محیط زیست، مدافعین حقوق بشر، فعالین حقوق مدنی، فمینیستها، گروههای مدافع حقوق بومیان (**Aboriginals**)، گروه های ضد نژاد پرستی و بسیاری از دیگر فعالین امور اجتماعی از این سو و آن سوی آبهای آتلانتیک از جمله دیگر جریانهای شرکت کننده در این اعتراض عمومی بودند، که هر یک از زاویه دید و به فراخور درک خود در قبال اجلاس ارتجاعی و ضد مردمی سران دول نیمکره غربی موضع گیری نموده و دست به اعتراض زدند.

در همین جا لازم به یادآوری است که در جریان برگزاری نشست اخیر **FTAA** و به اصطلاح "موازات آن"، اینبار نیز در کنار اجلاس سران دولتها، اجلاسی که از آن تحت عنوان "اجلاس سران مردم" (**People's Summit**) نام برده میشود، برگزار گردید. این اجلاس، بدلیل عدم برخورداری از اهرم های رسمی و اجرایی، تاکنون فاقد هرگونه قدرت اجرایی و واقعی در جهت اعمال اراده مردم بر سیاست های جاری صاحبان اصلی قدرت بوده و لذا تا آنجا که به مقوله "توزیع قدرت" در جامعه مربوط میشود، علیرغم عنوانی که به این اجلاس داده شده، تغییری در موازنه کنونی قوای اجتماعی حاصل نمیکند. با این وصف، میتواند (و توانست) زمینه مناسبی برای یکسری فعالیت های آگاه گزانه و فرصتی برای بحث و تبادل نظر و احتمالاً برقراری برخی پیوندها میان عناصر فراهم آورد. بنابر این، هرچند که نباید نسبت به قابلیت های عملی آن دچار توهم شد، لیکن اثرات بالقوه و پتانسیل واقعا موجود آن را نیز نمیتوان و نباید نادیده گرفت.

حرکت اعتراضی اخیر در شهر کبک که طبق گزارش رادیو محلی شهر کبک جمعیتی بایخ بر ۶۰ هزار نفر در آن شرکت نمود، از آنچنان اهمیت و حساسیتی برای برگزارکنندگان "اجلاس سران نیمکره غربی" برخوردار بود که بنابه تأیید مقامها و نهادهای رسمی این کشور، اقدامات تدارکاتی و امنیتی اخیر دولت برای مواجهه با آن، هم از لحاظ وسعت و هم از نظر هزینه، گسترده ترین و پرخرج ترین عملیات انتظامی دولتی در تاریخ صد سال اخیر کانادا بشمار میرود.

نگرش و خط مشی غالب بر حرکت اعتراضی بخش وسیعی از توده ها را بطور کلی میتوان "فعالیت قانونی" در قلمرو محدود دمکراسی بورژوایی و مثلاً اقدام به برگزاری جلسات بحث و تبادل نظر عمومی،

نشر و پخش بیانیه و گردهمایی و تظاهرات آرام خیابانی ارزیابی کرد. امپریالیستی و دول منتخب آنان مورد حمله قرار گرفته و از آنان سلب میگردد.

با این حال، شمار نسبتاً قابل توجهی از نوجوانان و جوانان شرکت کننده در این حرکت اعتراضی، به اشکال مختلف اقدام به حرکت های تعرضی نموده و مزاحمت های جدی و فراوانی برای نیروهای رنگارنگ انتظامی - امنیتی کانادا ایجاد کردند. اتفاقاً هراس مقامات امنیتی و اداری دولت کانادا نیز عمدتاً از این گروه و فعالیت های آنان نشأت میگرفت، چرا که پیش از این، نیروی موثر و احتراقی آنرا در "سیاتل" به تجربه دریافته بودند. در واقع، ترس و وحشت بی حد و حصر اینان - که برای تخفیف آن، میلیونها دلار آنهم از مالیاتهای اخاذی شده از توده ها، صرف تدارکات امنیتی گردید - در واقع از همان نیرویی بود که قبلاً در "سیاتل" فریاد زده بود: "No

justice, no peace". عنصر و نیروی جوانی که اساساً نظام حاکم و مشروعیت آن را مردود دانسته و امکان هرگونه راهگشایی در چهارچوب نظم کنونی را بعید می شمارد. صرف نظر از ابعاد کمی این نیرو و نیز صرف نظر از پشتوانه فلسفی - سیاسی آن، گردانندگان نظام پتانسیل کیفی و پیامدهای آتی نحوه نگرش نیروی مزکور در جنبش های اعتراضی کنونی را به خوبی دریافته اند.

باید اضافه کرد که در حمایت از این حرکت اعتراضی - که در حقیقت آنرا باید ادامه و بخشی از جنبش بین المللی نوپا و جوان توده ها بر علیه نئولیبرالیسم جهانی دانست - مردم در ایالات و شهرهای مختلف کانادا و در بسیاری از نقاط دیگر جهان راهپیمایی ها، میتینگها و حرکات اعتراضی مشابهی ترتیب داده و ابعاد این مبارزاتی را در سطح ملی و بین المللی بنمایش درآوردند.

**جمع بندی**

هنگامی که با فروپاشی "شوروی"، بلندگوهای تبلیغاتی بورژوازی جهانی "مرگ کمونیسم"، جاودانگی نظام سرمایه داری و داستان مسخره ی "پایان تاریخ" را به هزار و یک وصف به ذهن مجروح مردم جهان فرو می بردند، در حقیقت، زمینه های ایده نولوژیک و توجیهات سیاسی - اجتماعی لازم جهت مادیت بخشیدن به یورش همه جانبه و وحشیانه ی سرمایه ی جهانی بر علیه حقوق و دستاوردهای مبارزاتی خیل عظیم استثمارشوندگان و ستمدیدگان سراسر عالم را، هموار میساختند. بطوری که امروز به موازات استمرار و تشدید هرچه گسترده تر استثمار و غارت دسترنج کارگران و توده های محروم جهان تحت سلطه، حتی بدیهی ترین و جاافتاده ترین حقوق انسانی - اجتماعی و دستاوردهای مبارزاتی طبقه کارگر و سایر اقشار زحمتکش جوامع متروپل نیز با بیشرمی تمام از سوی صاحبان سرمایه های

اگر تجربه انقلابات سوسیالیستی و اعتلای جنبش های رهایی بخش ملی در پاره ای از کشورهای جهان از یک سو، و مبارزات طبقه کارگر و سایر اقشار زحمتکش در ممالک امپریالیستی از سوی دیگر، سرمایه های امپریالیستی را طی قرن گذشته وادار نموده بود تا جهت جلوگیری از گسترش دامنه امواج انقلاب اجتماعی به درون کشورهای متروپل، موقتاً به یکسری اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در این جوامع تن در دهند، پس از فروپاشی "شوروی" و بدنبال عواقب خیره کننده ی سیاسی و ایده نولوژیک آن هم در جنبش کمونیستی جهانی و هم در نهضت های رهایی بخش، اکنون چندی است که سرمایه داری امپریالیستی یک جنگ طبقاتی آشکار و تمام عیار بر علیه حقوق انسانی - اجتماعی انبوه بیشمار زحمتکشان زحمتکده جهانی عصر ما براه انداخته است. جنگی گسترده و همه گیر. جنگی عریان که از مرزهای جغرافیایی این یا آن کشور و از محدوده این یا آن منطقه عبور میکند و از قاره ها نیز میگذرد. جنگی که در آن، در عین حال، هم بی حقوقی و محرومیت وصف ناپذیر توده های کارگر و زحمتکش "جنوب" به طرز هرچه وحشیانه تری در جهت منافع سرمایه های امپریالیستی و عناصر وابسته بدان گسترش و تداوم میابد، و هم حقوق و دستاوردهای مبارزاتی طبقه کارگر و سایر اقشار محروم "شمال" مورد تعرض وحشیانه این سرمایه ها قرار گرفته و از آنان بازپس ستانده میشوند. اگر از یک سو، پیکر در خون نشسته توده های جهان تحت سلطه بیش از پیش به چهارمیخ سیاست های نواستعماری کشیده میشود و ابتدایی ترین حقوق و مطالبات آنان زیر سم ضربه های دیکتاتوری امپریالیستی لگدمال میگردند، در همان حال، حاصل بیش از دو قرن مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان کشورهای متروپل نیز با شتابی حیرت انگیز مورد دستبرد قرار گرفته و به آتش کشیده میشود. مفهوم حقیقی و انعکاس مادی مقولاتی چون "جهانگستری سرمایه" (گلوبالیزیسیون) و "نئولیبرالیسم" جهانی را نیز دقیقاً باید در همین چهارچوب ملاحظه و بررسی نمود. برخلاف تعبیری که گلوبالیزیسیون را جهانی شدن سرمایه یعنی صرفاً استقرار جهانی مناسبات سرمایه داری ارزیابی مینمایند، مفهوم دقیق "گلوبالیزیسیون" در حقیقت امر همانا استیلای جهانی و بلامنازع سرمایه مالی امپریالیستی و حاکمیت مناسبات نواستعماری در سراسر جهان میباشد. با نگاهی به وخامت روزافزون وضعیت کار و معیشت زحمتکشان سراسر جهان (هم در کشورهای متروپل و هم در ممالک وابسته) میتوان به ابعاد گسترده این استیلا و نتایج فاجعه آمیز آن در عرصه بین المللی پی برد. امروز، توأم با خانه خرابی هر چه بیشتر توده های محروم "جنوب"، ما شاهد تغییر و تحولات تکان دهنده ای

با وصف این، اعتراضات توده ای و بین المللی اخیر مردم کشورهای متروپل بر علیه طرحها و سیاستهای سرمایه امپریالیستی، از پتانسیل مبارزاتی قابل توجه ای برخوردار بوده و از حیث تأثیرگذاری بر فضای سیاسی - اجتماعی حاکم بر این جوامع بسیار امیدوار کننده و نویدبخش میباشند.

با توجه به آنچه که گفته شد، یکی از ضعف های عمده در جنبش اعتراضی توده ها بر علیه نئولیبرالیسم جهانی - و منجمله حرکت گسترده آنان در شهر کبک - را میتوان فقدان رهبری و خط مشی انقلابی و خصوصاً کم رنگ بودن نقش و فعالیت نیروهای کمونیستی در این جنبش ارزیابی کرد. بدون شک، این مطلب وظایف آتی و مسئولیت های خطیری در مقابل تمامی عناصر و نیروهای کمونیست قرار میدهد که بی اعتنایی و یا کم توجه ای بدان ها، غیرقابل توجیه خواهد بود.

\* البته ایده ی "سرمایه داری انسانی" یا "سرمایه داری ایده آل" بعنوان یک تفکر تناقض آمیز موضوع تازه و ناشناخته ای نیست که اکنون نیاز به توضیح داشته باشد. قدر مسلم آنکه، دیر یا زود "پاشنه ی آهنین" بورژوازی بزرگ، یکبار دیگر و این بار در هیئت سرمایه امپریالیستی، بر خیل خوش باور این خیابان خیال انگیز خواب آلود فرود خواهد آمد.

نیز در شرایط کار و زیست اقشار و طبقات زحمتکش جوامع "شمال" میباشیم. تحت تأثیر مستقیم این تغییر و تحولات، نارضایتی ها و اعتراضات توده ای گسترده ای در این جوامع شکل گرفته که هر روز هم وسعت بیشتری پیدا میکنند. پهنه وسیع

مشکلات و نابسامانی های اقتصادی - اجتماعی در این جوامع، دایره پهناری از اعتراضات اجتماعی بوجود آورده است که در آن انبوه متنوعی از اهداف و مطالبات دیده میشود. اقشار و طبقات مختلف با گرایشها و تمایلات فکری متفاوت هر یک به نوعی از زاویه دید خود موج رویه گسترش طرحها و سیاست های ارتجاعی اخیر دول امپریالیستی را مورد انتقاد قرار داده و مذمت مینمایند. اگرچه بطور کلی تقریباً تمامی عناصر و نیروهای شرکت کننده در این اعتراضات، موسسات عظیم مالی و شرکتهای چند ملیتی یا فراملی را تقبیح مینمایند، اما در درون این دایره پهنار اعتراضی، درک طبقاتی روشن و واحدی از نیروی مقابل، از ماهیت، مشتقات و اهرم های اجرایی آن و نیز از آلترناتیو نظام و شرایط کنونی، موجود نیست. آنچه که به عنوان یک گرایش عمومی در صفوف نیروهای معترض بیش از هرچیز بطور برجسته دیده میشود، آمال و اندیشه های انساندوستانه، عدالتخواهانه و برابری طلبانه ای است که الزاماً نه با بنیان های نظام سرمایه داری بلکه با حدود و ثغور آن مخالفت دارند و ضرورتاً نه خواهان نابودی این نظام بلکه خواستار "عادلان بودن" و "انسانی شدن" آن اند.\*

## کمکهای مالی

مبلغ	نام	کشور	مبلغ	نام	کشور
۲۸۰ گیلدن	رفیق امیر پرویزیان	کانادا	۵ پوند	پیام فدایی	لندن
" ۳۳۰	رفیق عباس مفتاحی	۵۰۰ دلار کانادا	" ۵	نشریه	
" ۲۸۰	رفیق حمید اشرف		" ۵/۵۰	نیما	
" ۳۰۰	رفیق حسن نوروزی	۵۰ مارک	" ۵	پیام فدایی	
" ۳۲۰	رفیق علی اکبر صفایی		" ۱۰	رفیق شهید محمد حسین خادمی	
" ۳۰۰	رفیق احمد زبیرم		" ۱۰	رفیق شهید فریدون محمدی (فرهاد)	
" ۲۰۰	رفیق شاهرخ هدایتی	۳۰۰ گیلدن	" ۱۰	رفیق شهید عزت	
" ۳۲۰	رفیق مهرانوش ابراهیمی	" ۴۰۰	" ۱۰	پیام فدایی	
" ۲۴۰	رفیق طاهره خرم		" ۱۰	رفیق شهید خشایار سنجری	
" ۱۰۰	ر- همایون	۲۰۰ کرون	" ۱۰	شاعر انقلابی سعید سلطانپور	
		" ۲۰۰	" ۱۰		
	ایتالیا	" ۲۰۰	" ۱۰		
۱۲۰۰۰۰ لیر	رفیق شهید همدانی پور	" ۲۰۰	" ۱۰		
		" ۳۰۰			

## سفر بوش به سوئد

مذاکرات سران دول امپریالیستی بطور عمده در پشت درهای بسته انجام شد، اما آن قسمتهای کوتاهی که بطور علنی پخش شد حکایت از آن میکرد که پای جهان سوم در میان است و ناتو! که اتفاقاً شورشیهای خیابانی چند روز گذشته هم در همین ارتباط بود. مردم سوئد، بویژه کمونیستها خواهان بیرون آمدن کشور سوئد از اتحادیه اروپا و هشدار به دولت این کشور برای عدم پذیرش عضویت ناتو بود. آنان خواهان این بودند که دستان کشورهای کاپیتالیستی از جهان سوم کوتاه شود و سرنوشت آنان به خودشان واگذار گردد. کمونیستها میگفتند که با غارت جهان سوم توسط کشورهای کاپیتالیستی، روز بروز بر فقر و فلاکت میلیاردها انسان در جهان افزوده خواهد شد و دیری نخواهد پانید که حتی کمر کارگران و سایر توده های محروم اروپایی در زیر بار استثمار و گرانی شکسته خواهد شد.

بدنبال ملاقات سران کشورهای عضو اتحادیه اروپا، جرج دبلیو بوش رئیس جمهور آمریکا به گوتنبرگ سوئد آمد. دولت سوئد از ماهها قبل اقدامات لازم جهت استقبال از بوش را بعمل آورده بود، اما علیرغم تمامی تلاشها، حکومتگران سوئدی آنچه انتظارش را نمیکشیدند به چشمان خود دیدند.

حرکت اعتراضی برعلیه اجلاس سران اروپا و سفر بوش از کمونیستها و نیروهای رادیکال و نیروهای ضدفاشیست و طرفداران محیط زیست و آناشیتها را در بر می گرفت. جهت سازماندهی این اعتراض چندین جریان از جمله "اتحاد ۲۰۰۱ گوتنبرگ" و تشکلهایی چون، "خلاف جریان" و "اتک" فعالانه نقش ایفا کردند. بدون شک با توجه به دیدگاهها و برنامه های مختلف عملکرد آنها یکسان نمیتوانست باشد. اما در مجموع این حرکت سه روزه، از آنجایی که با قهر انقلابی همراه بود توانست باعث بالابردن آگاهی طبقاتی در میان زحمتکشان سوئدی و بخصوص نوجوانان و جوانان گردد و ویژگی مهم این حرکت در همینجا بود، و به یقین اگر سالها کار آرام سیاسی میشد، نمی توانست اینچنین ماهیت فاشیستی دولت و ارگان سرکوب آن، پلیس سوئد را بر ملا سازد.

در روزهای ۱۴ تا ۱۶ ژوئن دهها هزارتن از مردم سوئد به خیابانها ریخته و یکپارچه با سردادن شعارهای «مرگ بر امپریالیسم، زنده باد سوسیالیسم» و «مرگ بر بوش» خشم و انزجار خود را از نظام گندیده سرمایه داری و سران کشورهای امپریالیستی نشان دادند. بعلاوه بیش از دو هزار نفر بعنوان نمایندگان گروهها، سازمانها و احزاب ضد امپریالیستی از کشورهای مختلف اروپا و آمریکا به شهر گوتنبرگ آمدند تا ضمن اعتراض به سیاستهای اقتصادی سیاسی کشورهای امپریالیستی حضور خود را در صحنه های اجتماعی به سران اتحادیه اروپا گوشزد نمایند.

رعب و وحشت آنچنان در دل سران اتحادیه اروپا افتاده بود که دولت سوئد هزاران پلیس ضد شورش خود را از سراسر سوئد فرا خواند و دستور سرکوب خونین تظاهرات و حتی استفاده از سلاح گرم را صادر نمود چنانچه بر اثر شلیک پلیس سه نفر هدف قرار گرفته و بشدت مجروح شدند. طبق نوشته روزنامه های سوئدی ۸۲ نفر بسختی مجروح شده و تعداد زیادی جراحات سطحی بر داشتند.

از نکات برجسته دیگر این حرکت افشاء نقش دولت سوئد در غارت و سرکوب خلفهای تحت ستم در کشورهای جهان سوم بود، اگر چه سیاست مکارانه دولت سوئد و همکاری نزدیک این کشور با فاشیستهای آلمانی به رهبری هیتلر در بحبوحه جنگ جهانی دوم و درست زمانی که سایر خلقها در کشورهای اروپایی در شعله های جنگ و کوره های آدم سوزی در آشویتس می سوختند، بر کسی پوشیده نیست. اما از آنجایی که این کشور با تبلیغات وسیعی در طی سالهای متمادی سعی بر این داشته که سوئد را مهد دمکراسی در جهان معرفی نماید و متأسفانه تبلیغات این کشور در سطح جهان مؤثر واقع شده بود، چنین تصور میشد که سوئد نقش مؤثری در کمک به کشورهای فقیر دنیا دارد، اما با سفر بوش به سوئد و برخوردهای بسیار خشن پلیس سوئد به تظاهراتهای آرام سیاسی، پرده از دمکراسی کذائی دولت سوئد برداشت و نشان داد که نه تنها اصولاً در هیچیک از کشورهای سرمایه داری دنیا اثری از دمکراسی واقعی نیست بلکه طبقه کارگر و دیگر اقشار ضعیف جامعه حتی از حق برگزاری یک تظاهرات آرام سیاسی که کنترلش دست نهادهای دولتی و یا بظاهر غیردولتی نبوده و از طریق آنها مهار نشود، نیز برخوردار نیستند.

تظاهرکنندگان بعنوان اعتراض به سرکوب تظاهرات توسط پلیس دست به شکستن شیشه بانکها، فروشگاههای زنجیره ای و شعبه های مک دونالد به عنوان سمبل سرمایه آمریکایی زدند. در همان روز اول دیوارهای چند خیابان شهر با آرم داس و چکش تزئین شد و پرچم تصویرهای مارکس، لنین، چه گوارا و مائو به احتزاز در آمد.

کمون گوتنبرگ از ماهها قبل مکانهای چندی را برای اجرای برنامه های گوناگون جهت سرگرم کردن جوانان و نوجوانان تدارک دیده و همچنین قرار بر این بود که در مدت گفتگوی سران اروپا، ورود به سینماها آزاد اعلام گردد. کمون مذکور پیشبینی کرده بود که در این ایام میلیونها کرون سود خواهد برد، اما زمانی که مذاکرات سران دول اروپایی و بوش به اتمام رسید کمون یاد شده اعلام کرد که خسارات حاصله از تخریب بانکها و فروشگاه ها بالغ بر یکصد میلیون کرون میباشد!

در حال حاضر، اگرچه یک هفته از وقایع فوق میگزرده، اما هنوز بر اساس نوشته روزنامه های سوئدی ۵۲ نفر از دستگیر شدگان در بازداشت بسر میبرند که ممکن است خطر تا ده سال زندان بسیاری از آنان را تهدید کند.

آنچه به ظاهر از طریق رسانه های دولتی اعلام شد این گفتگوها جهت همکاری بین اتحادیه اروپا با دولت آمریکا برای توسعه دمکراسی و ساختن دنیایی بهتر و همچنین کمک به کشورهای جهان سوم بود، اما آنچه در عمل پیش آمد بگونه ای دگر بود. آنچه مسلم است بوش به سوئد نیامده بود که برای ساختن دنیایی بهتر مذاکره کند بلکه او آمده بود تا ضمن بازدید از کارخانه های اسلحه سازی سوئد درباره چگونگی کنترل بازار اقتصادی جهان برای سود بیشتر به بحث بپردازد.



مقدمه

جنگ داخلی در کلمبیا (کشوری در شمال غربی آمریکای جنوبی) هر چه خونین‌تر شده و جوخه‌های مرگ متشکل از شبه نظامیان این کشور هر روز جنایت تازه‌ای به وجود می‌آورند. چندی پیش دولت کلمبیا اعلام کرد که در پی مذاکراتی سخت و طولانی، برای پایان دادن به جنگ داخلی ۳۷ ساله‌ای که کلمبیا را به بحرانی عمیق سوق داده است، تصمیم گرفته منطقه‌ای را بزودی به چریکهای متشکل در سازمان "ELN" تحویل دهد. اما هفته بعد بار دیگر خبرها دایر بر آن بودند که میلشیاوی دست راستی کلمبیا، جریان موسوم به "AUC"، به این ناحیه حمله کرده است. این حملات چندی پیش زمانی که "پاسترانا Pastrana"، رئیس‌جمهور کلمبیا دستور خروج نیروهای دولتی را از ناحیه‌ای در شمال "بوگوتا" پایتخت کشور صادر کرد، آغاز گردیدند. این بار رسانه‌های محلی خبر از مرگ یازده نفر داده اند و به این ترتیب تنها در سال ۲۰۰۱ بیش از ۲۰۰ کلمبیاوی به دست جریانی که از جانب بزرگان ارتش کلمبیا حمایت و رهبری می‌شود به قتل رسیده‌اند.

در نوشته زیر با کمک متن "دیک امانولسون Dick Emanuelsson"، تنها روزنامه‌نگاری که توانسته است پس از پایان ژانویه ۲۰۰۱ خود را منطقه چریکها و به کوههایی که محل مهمترین درگیریها هستند برساند، آشنایی بیشتری با شرایط زندگی افراد متشکل در دو جریان چریکی "ELN" و "FARC" و بخشی از روستائیان کلمبیا پیدا می‌کنیم. این نوشته از شماره ۱۴ نشریه سوندی "Proletaren"، به تاریخ ۵ تا ۱۱ آوریل ۲۰۰۱ به فارسی برگردانده شده است.

## چند روزی در کنار چریکهای کلمبیا

### نوشته‌ای از: دیک امانولسون

### برگردان به فارسی: نادر ثانی

داده است. صورت دخترک گاهگاهی که نور ماه به ما می‌تابد و دور و ور ما را کمی روشن می‌کند، برق زده و نشان می‌دهد که او حدود ۲۲ یا ۲۳ سال سن دارد. حدود یک ساعت روی آب هستیم و سپس به روستایی که کوچکترین شناختی از آن ندارم می‌رسیم.

پنج ساعت پیش به همراه یک گروه روزنامه‌نگار، مشاور خلقی ناحیه و چهار کامیون پر از مایحتاج ضروری روستائیان به منطقه که اکثر و روستائیان آن گرسنه می‌باشند، رسیده بودم. در میان ما عکاسی هم از نشریه "نیویورک تایمز" بود اما او و دیگر روزنامه‌نگاران قبل از غروب آفتاب به شهر "باران کابرمیجا Barrancabermeja" که در نزدیکی قرار دارد برگشتند. من پس از گفتگویی با رهبران روستائیان تصمیم گرفته بودم که در ناحیه مانده و نتایج پروژه‌ای در مورد پرورش دام را که سازمان ملل در این ناحیه سازمان داده است مورد بررسی قرار دهم. من به خوبی می‌دانستم که این ناحیه منطقه‌ای است که از سالها پیش توسط چریکهای "ELN" و "FARC" کنترل می‌شود. زمانی که تصمیم خود را به اطلاع دیگر روزنامه‌نگاران رساندم یکی از روزنامه‌نگاران آمریکایی جمع ما با چشمانی از حدقه درآمده نگاهی وحشت‌زده به من کرد.

قایق ده متری ما که چیزی جز پیکر توخالی‌شده یکی از درختان عظیم‌الجثه جنگل پهناور ناحیه نیست به آرامی در آب تیره و تاریک به جلو می‌رود. صدای یک موتور با قدرت ۴۰ اسب، تنها صدایی است که بر روی رود "ریو سیمیتارا Rio Cimitarra" به گوش می‌خورد. اما صدای کنسرت شبانه قورباغه‌ها و پرندگان که از جنگل اطراف به گوش می‌رسد، جلوه دیگری به شب تاریک بخشیده است. تنها منبع نور ما چراغ قوه کوچکی است که در دست قایقران، امیدبخش ما جهت عدم اصابت به تنه‌های شناور درختان در آب می‌باشد. گاه به گاه قایقران ناچار می‌شود که برای جلوگیری از خرد شدن پروانه‌ها، موتور کوچک قایق را در دست گرفته و به طرف بالا سوق دهد. ما چند دقیقه‌ای است که دهکده "سان فرانسیسکو" را ترک کرده و من به سوی سرنوشتی نامعلوم در حرکت هستم.

ده چریک "ELN" که در قایق در کنار من هستند کاملاً ساکت هستند. در جلوی من پسر جوان قد بلند سرخپوستی که رفیقی را، که گویا دوست دخترش است، در آغوش گرفته نشسته است. می‌بینم که او تفنگ اسرائیلی "گالیل" خود را روی زانو، بین خود و پیکر دوست دخترش قرار

مناظری بود که من در خلال ۲۱ سال مسافرتهایم به کلمبیا دیده بودم. کناره‌های رود "ریو سیمیتارا" پر از لاک‌پشته‌های نیم‌متری که در این روزها در سواحل شنی رودخانه تخم می‌گذاشتند بود.

در این ناحیه طوطی و بسیاری دیگر از پرندگان زیبا به همان اندازه معمولی هستند که کبوتر در برخی از شهرهای اروپا و آسیا عادی انگاشته می‌شود. در سالهای اخیر جنگل پهناور این ناحیه و مردم آن این امکان را به دست آورده‌اند که پس از چندین دهه چپاول بی حساب، فرصت طلایی دیگری برای بازسازی خود بیابند. "گیلیرتو گوترا **Gilberto Guerra**" رهبر جریان قوی اشتراکی روستایی فعال موجود در "سیمیتارا" زمانیکه روی رودخانه در کنار او در قایق نشسته بودم به من گفته بود: "چریکها اجازه نمی‌دهند که تخم‌های لاک‌پشت‌ها به بازار شهر "باران کابرمیا" برده شده و در آنجا به فروش برسد. در این اواخر از قطع گسترده درختان جنگل هم به شدت کاسته شده است. ماهیگیری با دینامیت به کلی ممنوع شده و کسانی که کوکا می‌کارند باید به همان اندازه کشت دیگر هم داشته باشند وگرنه از منطقه بیرون انداخته می‌شوند."

اما حالا دیگر در بالای سلسله جبال "ال فیلو **El Filo**" ایستاده و از آنجا به سنگرهایی که هشت شبه‌نظامی کنده بوده و اکنون به قبر خود آنان تبدیل شده بود نگاه می‌کردم. "آلبرتو" از فارک رو به من برگردانده و گفت: "این ناحیه سنتی چریکهاست و هرگز اجازه نمی‌دادیم که شبه‌نظامیان در اینجا بتوانند پایگاهی به دست آورده و با استفاده از آن کمر به قتل غیرنظامیان ببندند. اما اکنون ارتش بطور گسترده‌تری به کمک آنها آمده است." "جولیان" اضافه کرد: "در این ناحیه علائق اقتصادی بسیاری از جمله منابعی مانند طلا، نفت و کشتهای کوکا موجود است و از این رو شرکتهای آمریکایی می‌خواهند در این منطقه مستقر شده و بهره‌برداری خود از آن را آغاز کنند. تنها سد راه این استقرار مرگبار دو جریان چریکی و فعالیتهای آنهاست."

آلبرتو و جولیان بسته‌ای را که در آن کارتهای شناسایی یازده نفری که در نبردهای چند روز پیش کشته شده‌اند، قرار داده شده‌اند جلو آورده و به من نشان می‌دهند. نام فردی که رهبری گروه "لوس پاراس **Los Paras**" را بر عهده داشت "هنری مورالس روخاس **Henry Morales Rojas**" بود. کارت شناسایی او از طرف وزارت دفاع کلمبیا و ارتش این کشور صادر شده و نشان می‌دهد که این جوان ۲۶ ساله مانند بسیاری دیگر از "غیرنظامیان شبه‌نظامی" در اصل یک نظامی است. مابقی اطلاعات موجود در مورد او نشان می‌دهند که او از اعضای گروه ضدچریکی ارتش که به "سریازان رامبو" موسوم است، بوده است. بیشتر کارتهای شناسایی صادرشده از جانب وزارت دفاع و یا نیروهای مسلح کلمبیا می‌باشند. جولیان می‌گوید: "این کارتها بخوبی نشانگر رابطه همه‌جانبه بین ارتش و گروههای شبه‌نظامی می‌باشد" او

چشمهای او زمانیکه چریکهای دو گروه ناگهان در روستایی که در آن بودیم ظاهر شدند دوچندان بزرگتر شدند. جالب اینجاست که چریکها بطور غیرمترقبه خود را به روستا و تنها مغازه آن رسانده بودند تا در گرمای ۳۵ درجه آن روز با نوشیدن نوشابه و یا یک آبجو کمی خود را خنک بکنند. در اینجا بود که من از فرصتی طلایی که به دست آورده بودم استفاده کرده و از رهبر گروه "ELN" پرسیدم که آیا امکان یک مصاحبه را به من می‌دهد. او پاسخ داد: "تا یک ساعت دیگر به تو خبر خواهم داد" و ناپدید شد!

ساعت ۷ بعدازظهر بود که پیش من برگشته و گفتم که برای انجام مصاحبه آمادگی دارد. به دنبال او بطرف رودخانه به راه افتادم. در تاریکی بطرف قایقی در ساحل رفته و سوار آن شدیم، قایقی که اکنون من را به روستای دیگری رسانده است.

همانطور که گفتم حرکت به سوی قایق برای انجام مصاحبه‌ای آغاز شده بود اما مصاحبه نه آن غروب و نه در فردای آن شب به انجام نرسید. حوادث بسیار مهمتری در شرف اتفاق بودند.

ناگهان سقف خانه ساده‌ای که شب را در آن، نزد روستایی فقیری، به پایان رساندم تکان شدیدی خورد و تمامی کف خانه به حرکت درآمد. نخست فکر می‌کردم که زلزله‌ای که کشور "ال سالوادور" را تکان داده بود، این بار کلمبیا را در هم ریخته است. پس از چند لحظه‌ای متوجه شدم که زلزله‌ای در کار نیست و تکان ناشی از انفجاراتی بود که در پی اصابت مخزنهای گازی که چریکها به سوی پایگاه شبه‌نظامیان در آن نزدیکیها شلیک می‌کردند به وجود می‌آمدند. نیروی مشترکی از پنج گروه از چریکها در این حمله وسیع شرکت داشتند. هدف حملات پنج پایگاهی بود که نیروهای شبه‌نظامی دست‌راستی پس از ورود خود به منطقه در اوایل دسامبر ۲۰۰۰ در اینجا به وجود آورده بودند.

چریکهای "ELN" شب که به روستای "پورتو ماتیلده **Puerto Matilde**" رسیدیم من را پیش مردی روستایی جا دارند. رهبر محلی چریکها به من گفت که باید با مرکزیت سازمان تماس گرفته و از آنان اجازه انجام مصاحبه با من را کسب نماید. او اضافه کرد: "اگر بتوانی خودت را به "کوچه **Coce**" (مرکز چریکهای **ELN** در کوهستان "سور د بولیوار **Sur de Bolivar**" برسانی خیلی خوب خواهد شد."

آن شب گذشت و ما بطرف مقصد به راه افتادیم. اما نبرد سخت‌تری در مقابل نیروهای شبه‌نظامی در کوهستان در راه بود.

پس از دو روز سفر بر پشت اسب به راهنمایی دو نفر از رهبران گروه، "آلبرتو **Alberto**" از **FARC** و "جولیان **Julian**" از **ELN** به سنگرهای چریکها رسیدیم. دمای هوا بین ۳۵ تا ۴۰ درجه بود و خورشید سوزانی خودنمایی می‌کرد. راهی که به سنگرها ختم می‌شد از زیباترین

می‌آمد و مواد مورد نیاز آنها را برایشان می‌آورد و همینطور که می‌بینی هنوز کنسروهای بسیاری که ارتش به آنها رسانده در اینجا ریخته است. وقتی پایگاهها را به تصرف خود در آوردیم متوجه شدیم که برای سهولت فعالیت و زندگی‌شان در این بالاها تعداد بسیار زیادی میمون را هم به قتل رسانده بودند.

به ۲۵ کیلومتری شهر باران کابرمیا رسیده‌ام. این شهر با وجود پنج لشکر از سه نیروی نظامی کلمبیا در آن، به صورت یک قرارگاه نظامی درآمده است. این افراد دارای تمامی وسایل مورد لزوم از جمله رادارهایی بسیار پیشرفته هستند. آلبرتو به من می‌گوید: "اگر پاسترانا و نظامیان همانطور که می‌گویند رابطه‌ای با شبه‌نظامیان نداشته و بر ضد آنان کار می‌کنند چرا جلوی حرکت هلیکوپترهای آنها را نگرفته و پایگاههای شبه‌نظامیان را که بطور کاملاً علنی در همین نزدیکیها قرار دارند مورد حمله هلیکوپترها و هواپیماهای خود قرار نمی‌دهند؟ در واقع هلیکوپترهای شبه‌نظامیان از پایگاههای نظامیان بلند شده و پس از انجام ماموریت‌های خود به همانجا هم برمی‌گردند."

تمامی چریک‌هایی که می‌بینم مست از پیروزی خود هستند. مردم روستایی با رویی گسترده و خنده‌ای آشکار پیروزی چریکها بر شبه‌نظامیانی را که از آنان نفرت دارند، به هم تیریک می‌گویند. در این حملات گسترده تنها دو چریک مصدوم شده‌اند. نارنجکی در دست یکی از چریک‌های "ELN" منفجر شده و تمامی دست او را از بین برده است.

همزمان خبر کشتار دیگری که شبه‌نظامیان کارلوس کاستانیوس **Carlos Castanos** در ناحیه "سوکره" **Sucre** به وجود آورده‌اند به گوشمان می‌رسد. ۲۸ مرد مجبور شده‌اند که در مقابل چشمان وحشت زده زن و فرزندان خود پیشانی بر خاک گذارند و سپس سر آنان با خنجرهای شبه‌نظامیان از گردن جدا شده است.

روزنامه "واشنگتن پست" چند روز بعد در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۱ می‌نویسد که هلیکوپترهای ارتش از چند روز پیش از این حمله شبه‌نظامیان تا چند ساعت پس از آغاز حمله، منطقه را تحت کنترل کامل خود داشته تا از عدم وجود چریکها در منطقه مطمئن باشد. مسئولیت این نظارت‌های هوایی را ژنرال "رودریگو کوی‌نیونز" **Rodrigo Quinonez** فردی که چند سال پیش متهم شده بود که رهبری گروه مرگ نیروی دریایی کلمبیا، جریان موسم به "۰۰۷ سرخ" را بر عهده داشته و در خلال سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳ مسئول قتل حداقل ۱۳۰ فعال سیاسی و سندیکایی بوده، بر عهده داشته است. از جمله افرادی که توسط این گروه به قتل رسیدند می‌توان شش نفر از اعضای یک گروه محلی حقوق بشر را نام برد. ژنرال نامبرده برای پاسخ دادن به اتهامات در مقابل یک دادگاه قراز گرفت اما البته همانطور که در کلمبیا مرسوم است با وجود اینکه سه تن از افرادی که در این گروه مرگ عضو بودند بسیاری از واقعیات را در دادگاه مطرح کردند و سازمان عفو بین‌الملل و سازمانهای دیگر حقوق بشر با شدت

اضافه می‌کند "بین!" و با دست به چهار قوطی فلزی که روی زمین و در کنار سنگرها افتاده‌اند اشاره کرده و می‌گوید: "اینها قوطیهای ارتش برای گلوله‌های ۷،۵۷ میلیمتری هستند ولی این تنها گلوله‌ها نیستند که از طرف ارتش در اختیار شبه‌نظامیان گذاشته می‌شوند. این سه مین که متعلق به شبه‌نظامیان بوده، از مدل "کلیمور" **Kleymor** آمریکایی هستند.

پنج پایگاهی که در بالای کوهها به تصرف درآمده‌اند، مین گذاری شده هستند و چریک‌هایی که مین‌ها را در پایگاهها کار گذاشته‌اند ما را با احتیاط تمام به اینجا و آنجا می‌برند. دیگر چریکها و روستائیان خبر دارند که پایگاهها مین‌گذاری شده هستند و مناطقی ممنوع محسوب می‌شوند. چریکها به من گفتند که به "سازمان صلیب سرخ بین‌المللی" پیشنهاد کرده بودند که برای بردن جنازه یازده نفری که من قبر هشت تن از آنان را دیده بودم، به ناحیه بیابند. اما صلیب سرخ با ذکر ریسک حمله گروههای شبه‌نظامی این دعوت را رد کرده بود.

زمانیکه به طرف پایگاه چهارم در راه بودیم به ناگاه یکی از مین‌ها، که علامت خطر به حساب می‌آیند، منفجر شد. تا چند دقیقه سرگیجه و التهاب شدیدی در میان ما حکمفرما بود. علت انفجار مین می‌توانست وجود دشمن در منطقه باشد. اما پس از چند دقیقه معلوم شد که این بار تنها یک حیوان سرگردان و بی‌گناه بوده که باعث انفجار مین شده است.

هر چه بیشتر بطرف دره‌ای که در نزدیکی است می‌رویم بویی که از جسد شبه‌نظامیانی که به خاک درغلطیده‌اند بلند شده، شدیدتر می‌شود. به همراه سه چریک **ELN** جسد سه تن را پیدا می‌کنم. به نظر می‌آید که شبه‌نظامیانی هستند که زمانی که چریکها حمله خود را آغاز کرده‌اند، مجروح شده و برای خلاصی از صحنه نبرد از بالای کوه به پایین پریده‌اند. در این میان دیدن جنازه جوان ۲۱ ساله‌ای به نام "اورلاندو فرانسیسکو کامپو مندوزا" **Orlando Francisco Campo Mendoza** بسیار وحشتناک است. او با پیکری درهم‌شکسته، دهانی باز و چشمانی که به سوی آسمان گشوده شده‌اند، در گوشه‌ای در حال گنبدیدن است. پیکر بی‌جان او پس از قرار داشتن دو روزه در حرارت ۳۵ درجه و زیر نور خورشید جایگاهی برای کرماها شده است. گلوله‌ای از زیر چانه او به درون جمجمه‌اش رفته است. معلوم نیست که گلوله چریک‌هاست و یا این که این جوان درمانده برای خلاصی خود گلوله‌ای را به استفاده درآورده است. می‌دانم که هیچیک از دو طرف درگیری خواستار گرفتن اسرای جنگی نیستند و در کنار درگیریها افراد بسیاری به اینگونه جان خود را از دست می‌دهند.

یکی از چریکها به نام "میلر" **Miller** رو به من کرده و می‌گوید: "از روز سوم دسامبر سال گذشته دستکم صد نفر از آنها را کشته‌ایم. روحیه مقاومت آنان زمانیکه ما آخرین حمله‌مان را شروع کردیم به صفر رسیده بود." آلبرتو اضافه می‌کند: "هر روز یک هلیکوپتر سفیدرنگ به اینجا

تمام خواستار محکومیت ژنرال (که آن زمان سرگردی بیشتر نبود) گردیدند، دادگاه رای به برائت او داد! در عوض کمی بعد دو تن از سه شاهد حاضر در دادگاه "ناپدید شدند". سرگرد هم درجه گرفته، ژنرال شد و ریاست بریگاد اول کلمبیا را کسب نمود!

پس از انجام مصاحبه با رهبران چریکها به سوی شهر "یوندا" **Yonda**، شهری که جایگاه دو پایگاه ارتش و پلیس است، باز می‌گردم تا بتوانم از آنجا قایقی گرفته و خود را به آنطرف رودخانه "ماگدالنا" **Magdalena** برسانم. روستائینی که من در خلال یک هفته با آنها زندگی کرده‌ام، نگران هستند و به من می‌گویند مواظب باشم. می‌گویند ده دقیقه قبل از اینکه به شهر "یوندا" برسیم، به پاسگاهی شبانه‌روزی که مقر شبه‌نظامیان است خواهیم رسید. می‌گویند که تمامی مسافران مورد بازرسی قرار گرفته و از آنان "مالیات" مورد نظر (!) گرفته خواهد شد. بیش از بیست سال با مسائل کلمبیا کار کرده‌ام و از این رو بارها تهدید به مرگ شده‌ام اما هیچگاه پیش از این مستقیم نگاهم در نگاه کسانی که درباره آنها بارها نوشته‌ام و در جوخه‌های مرگ فعالیت دارند دوخته نشده است.

در کنار یک مرد در پشت ماشین باری کوچکی که ما را از "ریو سیمیتارا" به "یوندا" منتقل می‌کند ایستاده‌ام. هشت نفر دیگر هم سفر ما هستند. ده دقیقه قبل از اینکه به "یوندا" برسیم از دور آنها را می‌بینم. هفت شبه‌نظامی مسلح در کنار جاده ایستاده‌اند. صد متر جلوتر یک تویوتای نو پارک شده است. در کنار آن هم ده شبه‌نظامی ایستاده‌اند. فریادی به گوشم می‌رسد: "همگی از ماشین خارج شده و اسباب‌بایتان را باز کنید!" فرمانی است که همه می‌دانند باید به انجام برسانند. به کاستهایی که مصاحبه‌هایم روی آنها ضبط شده‌اند و به فیلمهایی که برداشته‌ام فکر می‌کنم. می‌دانم که کشف مصاحبه‌ها و عکسها می‌تواند به ضربه‌های یک خنجر و یا گلوله‌های یک اسلحه منجر گردد. ناگهان یکی از شبه‌نظامیها اسلحه خود را بلند کرد و گلوله‌ای که از بالای سر ما می‌گذرد بطرف جنگل شلیک می‌کند. پس از شلیک گلوله، با نگاهی تمسخرآمیز به ما نگاه کرده و خنده‌کنان می‌گوید: "این گلوله فقط برای این بود که خوابتان نبرد. یادتان باشد که جواب تمام تخم‌سگهایی را که در جنگل هستند به این نحو می‌دهیم". نگاه، خنده و جمله‌اش یادآور آن است که او یکی از روانی‌های ارتش روانی‌هاست، ارتشی که ترس و نفرت بر آن حکمفرمایی می‌کند.

به "گیلبرتو گوترا" **Gilberto Guerra** رهبر روستائیان که در "سیمیتارا" ملاقات کردم فکر می‌کنم. یک شب برایم از یک پسر ۱۷ ساله که در میان چریکها فعالیت می‌کرد تعریف کرد. می‌گفت که او با سرنیزه‌اش بالای سر یک شبه‌نظامی که به شدت زخمی شده بود ایستاده بود و می‌خواست که سر او را از تنش قطع کند که ناگهان با صدای فرمانده گروه مواجه شد که می‌گفت: "مقررات" "فارک" حاکی از آن هستند

که هرگز نباید به یک سرباز زخمی صدمه‌ای وارد کرد". چریک جوان با گریه‌ای که در گلو خفه شده بوده روی به فرمانده خود کرده و می‌گوید: "اما رفیق، این یک سرباز زخمی نیست! این یک مار است. اگر سر او را نبرم شاید بار دیگر این مار بتواند در هیبت انسان جان گرفته و به انسانها صدمه بزند". پس از شنیدن این سخن فرمانده که به خوبی می‌دانست تمامی خانواده سرباز جوان، پدر، مادر و هفت خواهر و برادر او دو سال قبل به وسیله یک گروه از شبه‌نظامیان مورد تجاوز قرار گرفته، شکنجه شده و کشته شده‌اند، رو برگردانده و از آنجا دور می‌شود.

در مدت راهی که به طرف "ریو ماگدالنا" **Rio Magdalena** طی کردیم کلامی از هیچیک از مسافران شنیده نشد. زمانی که به "باران‌کابرمیا" رسیدیم خودم را به مقر "کمیته حقوق انسانی" **CREHOS** در آن شهر رساندم. در این مقر در مورد جایگاه شبه‌نظامیان و پاسگاه نگهبانی آنان در کنار جاده با "فرانسیسکو کامپوس" **Francisco Campos** صحبت کردم. او گفت: "اطلاعات کافی در مورد این پاسگاه به تمامی مقامات کلمبیا، از جمله "پاسترانا" داده شده است. ما به خوبی از وجود یک پاسگاه دیگر شبه‌نظامیان در طرف دیگر "یوندا" هم خبر داریم و جالب اینجاست که این پاسگاه تنها هشت دقیقه از قرارگاه ارتش که در مرکز شهر است فاصله دارد. اما هیچگاه اتفاقی برعلیه شبه‌نظامیان رخ نمی‌دهد. سه تا از رهبران ناحیه‌ای شبه‌نظامیان در باران‌کا زندگی می‌کنند. همه آنها را می‌شناسند و می‌دانند که آنها در کجا همدیگر را ملاقات می‌کنند. اما نه پلیس، نه ارتش و نه نیروی ۲۰۰ نفره ضدچریکی که در شهر موجود است کاری برای دستگیری آنها به انجام نمی‌رساند. بروشنی معلوم است که همکاری بین این نیروها به خوبی جریان دارد!"

دو هفته پس از این‌که من منطقه را ترک کردم ارتش یکی از دامنه‌دارترین حملات خود به چریکها را آغاز کرد. در این حمله از جمله از ۵۰۰۰ سرباز ضدچریک و ۱۰ هلیکوپتر "بلاک اند هاوک" که "ریوسیمیتارا" و دهکده‌های پیرامون آن را بمباران کردند استفاده شد. صدها خانواده روستایی ناچار شد که خانه‌های خود را ترک کرده و به نواحی دیگری در جنگل پناه ببرند. صدها روستایی گام نهایی را برداشته و به چریکها که در پاسخ به این حملات توانسته بودند دو هلیکوپتر را مورد اصابت گلوله‌های خود قرار داده و سرنگون کنند پیوستند. به موجب گزارشات ارتش این حملات صدها کشته به جای گذاشت.

اکنون نزدیک به دو ماه از سفر من به کلمبیا می‌گذرد. اطلاع دارم که پاسگاه شبه‌نظامیان در کنار جاده هنوز در جای خود باقی است. روزنامه "لوس پاراکوس" **Los Paracos** چندی پیش خبر داد که در اوایل ماه مارس کاروانی از کامیون که ۲۵ تن مایحتاج روستائیان را بطرف "ریو سیمیتارا" می‌برد در کنار این پاسگاه متوقف شده و بار آن به وسیله شبه‌نظامیان غارت گردید. به این ترتیب کمکی نزدیک به ۳۵ میلیون

و دامداران و زمین‌داران بزرگ منطقه از تمامی توان و امکانات خود استفاده کرده‌اند تا سد راه روند صلح در کلمبیا بشوند.

زمانیکه این سطور را بر روی کاغذ می‌آورم خبر می‌رسد که ارتش روز ۷ مارس همزمان با آن که فعالیت برای ادامه پروسه صلح ادامه دارد در سلسله حملاتی که به "حرکت بولیوار" موسوم شده است، یکی دیگر از پایگاههای چریکها را مورد حملات شدید خود قرار داده است. این حملات، که نشان می‌دهند خواستی واقعی برای مقاومت در مقابل ژنرالهای ارتش که می‌خواهند به هر بهایی سد راه پروسه صلح شوند وجود ندارد، باعث شدند که "ELN" تمامی تماسهای خود با دولت را قطع نماید. پابلو بلتران "Pablo Beltran" مرد دوم "ELN" در یک پیام مطبوعاتی در این مورد می‌گوید: "حرکت بولیوار تا به حال حتی یک شبه‌نظامی را مورد حمله خود قرار نداده و حتی یک شبه‌نظامی را دستگیر نکرده است."

پزوس (تقریباً ۱۶۰۰۰ دلار) که به روستائیان اختصاص داده شده بود تاراج شد. مشاور خلقی ناحیه در مصاحبه‌ای که تلویزیون با او کرد به شکل بسیار آشکاری گفت که او نمی‌تواند درک کند که چرا ارتش و پلیس که "تنها ده دقیقه با این پاسگاه فاصله دارند، دخالتی نکرده و شبه‌نظامیان را به حال خود می‌گذارند." اما همزمان حملات نیروهای ارتش به منطقه‌ای که مقر "ELN" در آن وجود دارد، همچنان ادامه دارد. در اینجا مشاور صلح دولت و نمایندگان بین‌المللی از جمله "یوکه نی‌بری Jocke Nyberg"، منشی اول سفارت سوئد در بوگوتا، در جلسات متعدد تلاش می‌کنند که حد و مرز ناحیه‌ای را که قرار است از نیروهای ارتشی خالی شده و به "ELN" تحویل داده شود معین می‌کنند.

البته قرار بود پروسه صلح در دسامبر سال گذشته آغاز شود اما ارتش، شبه‌نظامیان و راست فاشیستی شبه‌نظامی که در کنار "آلوار اوریبه Alvar Uribe" یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری فعالیت می‌کنند

## از میان اعلامیه های دریافتی

گروهی از فعالین سیاسی انقلابی در هلند با انتشار "بیانیه ای" به تاریخ ۱۵ ژوئن ۲۰۰۱ به اعلام موضع "پیرامون اتحاد عمل پایدار سیاسی کمونیستها و چپ رادیکال" پرداخته‌اند. در بخشی از این اطلاعیه آمده است که ما ضمن اعلام همبستگی با فراخوان سه سازمان سیاسی، "لازم می‌دانیم عملکردهای اخیر فعالین اتحاد فدائیان کمونیست در هلند و اتحاد عملهای اخیر آنها با نیروهای راست و ضدانقلابی را شدیداً محکوم نماییم." صادر کنندگان این بیانیه "همکاری عملی" خود با اتحاد فدائیان کمونیست را "منوط به انتقاد از خود آنها" کرده‌اند و اضافه نمودند که "ما به سهم خود یاری رسان اتحاد آن نیروهایی خواهیم بود که منافع کارگران و زحمتکشان را سرلوحه وظایف خود قرار دهند و هم خود را برای تقویت و انسجام چپ انقلابی و کمونیستها به کار گیرند."

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد در تاریخ ۲۰ تیرماه ۱۳۸۰ با صدور اعلامیه ای تحت عنوان "آرایش و پیرایش آگاهانه جنایتکاران، در پوشش مبارزه با جمهوری اسلامی" ضمن اشاره به برگزاری تظاهراتی توسط "کمیته دفاع از جنبش مستقل دانشجویی و همیاری بسیاری در شهر استکهلم" مطرح کرده‌اند چگونه می‌توان در کنار "پادشاهی الهی‌ها" خواستار آزادی تمامی زندانیان سیاسی بود؟ چگونه می‌توان در کنار توده ای‌ها و اکثریتی‌ها خواستار آزادی بلون قید و شرط عقیده و بیان "و یا" لغو مجازات اعدام، ترور، شکنجه و سنگسار" شد؟ ..... "بیهوده، اتفاقی و شانسی نیست که در میان صفوف اینان ناظر بریا شدن پرچم سه رنگ مزین به شیرو خورشید و تمثال نامبارک "توده ای خاندان سلطنت" رضا پهلوی می‌شویم."

در خاتمه اطلاعیه آمده است که: "ما ضمن محکوم کردن جمهوری اسلامی و آن نظام طبقاتی که این رژیم نمایندگی آن را دارد، اهداف آگاهانه و ناآگاهانه این تظاهرات را تلاشی جهت تطهیر جنایتکاران رنگارنگ دیروزی نه چندان دور و حفظ نظام سرمایه داری وابسته در ایران دانسته و از تمامی افراد، نیروها و جریانات مترقی و انقلابی می‌خواهیم که همصدا با ما تلاشهایی اینگونه را که این روزها در گوشه و کنار جهان در جریان است محکوم نمایند."

## اعدام اعضای گروه "مهدویت"

۲۵ نفر از گروه مهدویت که در انتظار ظهور "مهدی" -امام دوازدهم- است و معتقد است که هر کسی مانع این کار باشد باید از سر راه برداشته شود محاکمه و به جسهای مختلف محکوم شدند. دو نفر از اعضای این گروه به اعدام محکوم شدند

## جمهوری اسلامی و بحران آب

بدنبال قطع آب برخی از مشترکین و تشدید بی‌آبی در کشور معادن وزیر نیرو اعلام کرد در خصوص مساله آب به بحران کامل رسیده ایم. این در شرایطی است که رژیم خود را برای صدور آب به کویت آماده می‌کند!!

\*\*\*

## تشدید درگیری در کلمبیا

در تازه ترین درگیریها بین نیروهای سرکویگر دولت کلمبیا و چریکهای عضو ارتش مسلح انقلابی کلمبیا دهها سرباز کشته و تعدادی از رزمندگان ارتش انقلابی کلمبیا جان باختند

## انتخابات بی رونق انگلستان

تعداد شرکت کنندگان در انتخابات انگلستان پائین ترین درصد شرکت کننده از سال ۱۹۱۸ تا کنون بود. در این انتخابات حزب کارگر ۴۱۳ کرسی از ۶۵۹ کرسی پارلمان را بدست آورد.

# ستون آزاد

## بار دیگر از بالکان

(فاجعه بالکان همچنان ادامه دارد)

تهیه، تنظیم و اقتباس: نادر ثانی

باردیگر آتش جنگ در بسیاری از نقاط شبه جزیره بالکان در حال گرفتن است. ناسیونالیستهای آلبانی تبار هم به ارتش فدرال یوگسلاوی و هم به نیروهای مقدونیه حمله می کنند. دولت مستقر در مونتنگرو اعلام کرده که بزودی یک همه پرسی عمومی در مورد استقلال کامل این منطقه و جدایی آن از یوگسلاوی ترتیب خواهد داد. آنچه که بوسنی-هرزگووینا خوانده می شود، پس از اعلام تصمیم ناحیه هرزگووین دایر بر جدایی از این کشور در آستانه تلاشی است. "اسلویودان میلوسویچ"، رئیس جمهور یوگسلاوی قربانی می شود تا شاید بسیاری از گناهان بر دوش مترسکی گذاشته شده و راه گریزی از مشکلات موجود یافته شود. راه حلی برای پایان بخشیدن نهایی به آشفته بازار موجود در این ناحیه در افق موجود، دیده نمی شود. در این میان سیاستمداران و نظریه پردازان غرب تلاشی مذبحخانه می کنند که با اعلام خواسته های موضعی و برگزاری دیدارهای خود بر این واقعیت که نیروهای "نگهبان صلح" اعزامی ناتو به پایان جاده نزدیک شده اند، چشم ببندند.

تا چندی پیش گفته می شد که ده سال جنگ و درگیری به پایان خود نزدیک شده است. این "واقعیتی" بود که سیاستمداران غرب، زمانیکه اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا با کمک مخالفان داخلی مستقر در جریان جبهه ای "دوس DOS" به سیزده سال دوران حکومت "اسلویودان میلوسویچ" پایان داده و او را از ریاست جمهوری صربستان خلع نمودند، بر زبان می راندند. در رسانه های جمعی با شدت تمام می گفتند که دخالت های غرب صلحی پایدار برای تمامی خلفهای یوگسلاوی سابق به بار آورده است. در اینجا و آنجا به کرات می گفتند "پیمانی برای ثبات سیاسی و اقتصادی" منعقد خواهد شد که به تولید از کار افتاده یوگسلاوی حیاتی تازه خواهد بخشید. ادعا می کردند که این پیمانها، به همراه کمکهای اقتصادی غرب و "اصلاحات بازاری" نتولبرالیستی، دمکراسی غربی را برای خلفهای زجرکشیده یوگسلاوی به ارمغان خواهد آورد.

شش ماه از بیان این امیال و نشان دادن درهای باغهای سبز این بهشت موعود می گذرد و نه تنها گامی اساسی در راه اجرای این وعده ها برداشته نشده که برعکس هر روز خبری از درگیریهای تازه و جنگی دیگر به گوش می رسد. اوضاع تا آن حد بحرانی است که "لرد راسل جانتسون"، یکی از اعضای بانفوذ شورای اروپا، در مورد ناحیه مرزی بین صربستان، کوسوو و مقدونیه آشکارا می گوید "اوضاع بیش از اندازه خطرناک است". او به خوبی می داند از چه سخن می گوید. آنچه این بحران را چند برابر شدت می بخشد آن است که بحران همزمان در سه ناحیه گوناگون در جریان می باشد.

یکی از این ناحیه ها بخش آلبانی نشین منطقه سرزمین پهناوری در کوسوو، صربستان، مقدونیه و آلبانی می باشد. چند هفته ای است که شورشیان آلبانی تبار کوسوو در این ناحیه به نیروهای یوگسلاوی و مقدونیه حمله برده و افراد غیرنظامی صرب در ناحیه را مورد تهاجمات فراوان و شدید خود قرار داده اند. جالب آن است که این افراد همان کسانی هستند که با وجود سوابقی مشکوک و اظهارهای بسیار مفسران غیروابسته سیاسی، در دوران جنگ ناتو با یوگسلاوی از حمایت بیدریغ غرب برخوردار بودند.

می توان گفت که این شورشیان آلبانی تبار در دو جریان بزرگ به فعالیت مشغول هستند. یکی از آنها "یو سی کی UCK, Ushtria Clirimatre Kombetare" است که سازمانده حملات شورشیان در شمال مقدونیه بوده و در سراسر کوسوو مستقر است و دیگری "یو سی پی ام بی UCPMB, Ushtria Clirimatre Presevo" است که در بخش آلبانی نشین جنوب صربستان جای دارد. با توجه به شکل فعالیت این دو جریان در سه ماه اخیر می توان بدون کوچکترین تردیدی اظهار داشت که بخش عمده فعالیت آنان متمرکز به آن است که نیروهای مقدونیه و یوگسلاوی را ناچار به دست زدن به حملات متقابل به این نیروها و در نهایت حملاتی گسترده به آلبانی تباران غیرنظامی بنمایند. آنها امیدوارند که به اینگونه بتوانند بار دیگر مسئله پیچیده تغییر مرزهای موجود در این ناحیه را در دستور کار حیات سیاسی این ناحیه منتقل نمایند. یکی از روشنفکران بانفوذ پرستینا (شهر مرکزی کوسوو)، "شکیل زن مالیقی Shkelzen Maliqi" در این مورد می نویسد: "شورشیان می خواهند با تجزیه مقدونیه به دو بخش آلبانی نشین و صرب نشین موجبات آن را که بخش آلبانی نشین به کوسوو ملحق شود به وجود آورند و این گامی مهم در راه به شمر رسیدن هدف اصلی شورشیان یعنی الحاق کوسوووی بزرگ به یک کشور بزرگ از آلبانی تباران می باشد."

باید گفت که ملیت گرایی بعنوان یک جهان بینی در این ناحیه سابقه ای طولانی دارد. در اواسط قرن نوزدهم میلادی، زمانیکه ملیت گرایی در اروپا گسترش پیدا کرد، آلبانی تباران از نظر مذهبی: ۶۵ درصد مسلمان، ۲۰ درصد ارتدکس و ۱۵ درصد کاتولیک بودند. در همین دوران بود که ناسیونالیستهای آلبانی زبان با استفاده از شعار "مذهب آلبانی زبانان آلبانی تبار بوده است" تلاش می کردند که سدی در راه تفرقه مذهبی و اقلیمی خلق آلبانی باشند. "واسو پاشا شکوردانی Vaso Pasha Shkordani" که در خلال سالهای ۱۸۲۵ تا ۱۸۹۲ زندگی

امروز، پس از تعویض قدرت در یوگسلاوی شرایط جالبی به وجود آمده و گویا بسیاری از نقشها تغییر کرده است. نیروهای غرب بخش بزرگی از توان و نیروی خود را در پیرامون دولت "دوس DOS" در صربستان به ریاست جمهوری "ووچیتلاو کوستونیکا Vojislav Kostunica" و نخست‌وزیری "زوران جینلیچ Zoran Djindjic" گرد آورده‌اند و در پی ایجاد "ثباتی دوباره" در منطقه هستند. آنها به خوبی می‌دانند که پس از آنچه که در ده سال گذشته بر این منطقه گذشته و بخصوص پس از بمبارانهای یوگسلاوی به وسیله نیروهای نظامی ناتو و تحریم طولانی یوگسلاوی به وسیله بخش بزرگی از سرمایه‌داری جهانی، اوضاع تولیدی و نیاز مالی این ناحیه به حدی بحرانی است که تا سالها کنترل اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن غیرممکن می‌باشد.

در کوسوو نیز چشم‌انداز آینده تغییری اساسی کرده است. آلبانی‌تباران که در سال ۱۹۹۹ در هنگام مبارزه با دولت "اسلوپودان میلوسویچ" به وسیله دستگاههای تبلیغاتی غرب مورد استفاده قرار می‌گرفتند و از حمایت بیدریغ سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب برخوردار بودند، امروز تبدیل به مشکل عمده موجود در ناحیه شده‌اند. نیروهای غرب که پس از پایان جنگ یوگسلاوی منفعلانه شاهد آن بودند که بیش از ۲۰۰ هزار صرب کوسوو و دیگر اقلیتهای این دیار به وسیله شورشیان آلبانی‌تبار آواره شده و مورد تعدی قرار گیرند دیگر امروز نمی‌خواهند شاهد تجاوزات پیاپی به صربستان و مقدونیه و از هم پاشیده شدن "ثبات" موقت منطقه باشند. در اینجاست که نیروهای ناتو و "کفور Kfor" دست همکاری به سوی نیروهای ارتش یوگسلاوی دراز کرده، دست "نبوجا پاوکویچ Neboja Pavkovic" فرمانده این نیروها را که در زمان جنگ یوگسلاوی نیز فرمانده نیروهای این کشور بود فشرده و خواهان همکاری با این نیروها می‌باشند! نیروهای غرب این همکاری را ضروری می‌دانند اما آلبانی‌تباران گویا حاضر به قبول چنین همگامی نمی‌باشند و بطور آشکار تهدید می‌کنند که آنگاه که همکاری بین "کفور" و نیروهای تحت فرماندهی پاوکویچ از طرحی بر کاغذ خارج شده و در واقعیت مادی بیرون قرار بگیرد، کوسوو را به آتش خواهند کشید. در پرستینا دیگر با وضوح تمام گفته می‌شود که در چنین صورتی حملات شورشیان آلبانی‌تبار تنها به سوی غیرنظامیان صرب، که به سوی سربازان "کفور" هدایت خواهد شد. آری، امروز دیگر سربازان "کفور" که یک سال و نیم پیش از جانب آلبانی‌تباران کوسوو نجاتبخش خوانده می‌شدند، اشغالگر به شمار می‌آیند. "آگیم چکو Agim Ceku"، فردی که سابقاً رهبر نیروهای نظامی "یو سی کی" بود و امروز رهبری جریان مترادفی را بر عهده دارد چندی پیش به این امر اشاره کرده و خطاب به افراد تحت فرمان خود گفت: "ما 'ای آر ای IRA' بالکان خواهیم شد."

مسئله کوسوو تنها امری نیست که اوضاع بالکان را بحرانی کرده است. نیروهای تجزیه‌طلب در "بوسنی-هزرگوین" و "مونته‌نگرو" قدرتی هر چه بیشتر پیدا کرده و این خطر را به وجود آورده‌اند که مناقشات تازه و شدید قومی در ناحیه به وجود آورند.

می‌کرد رهبریت این جریان ناسیونالیستی را که در سالهای پایانی قرن نوزدهم از اهمیت بسیاری برخوردار بود بر عهده داشت. اما آرزوی تشکیل کشوری برای تمامی آلبانی‌تباران، به استثنای دوه کوتاهی در سال ۱۹۴۱ که اشغالگران ایتالیایی موجودیت "آلبانی بزرگ" را اعلام داشتند، تنها به صورت یک آرزو باقی ماند. در خلال این سالهای بحرانی، در سالهایی که مرزهای تازه‌ای در اروپا پا به عرصه وجود گذاشتند، آلبانی‌تباران در کشورهای گوناگون جای داده شدند. امروز از نزدیک به شش میلیون آلبانی‌زبان ۳،۱ میلیون در آلبانی، ۱،۹ میلیون در کوسوو، ۴۷۰ هزار نفر مقدونیه، ۸۰ هزار نفر در جنوب صربستان، ۸۰ هزار نفر در شمال یونان و ۱۰ هزار نفر در ایتالیا زندگی می‌کنند.

زمانیکه جنگ کوسوو در ماه ژوئن سال ۱۹۹۹ به پایان رسید ناسیونالیستهای آلبانی‌تبار انتظار داشتند که حداقل در کوسوو به هدف خود برسند. زمانیکه نیروهای صرب‌تباران یوگسلاوی ناچار شدند از کوسوو خارج شوند، تمامی جریانات سیاسی آلبانی‌تباران از "ابراهیم روگوا" تا "یو سی کی" خواستار آن بودند که استقلال کوسوو هر چه زودتر اعلام شود. و درست از این رو قطعنامه ۱۲۴۴ شورای امنیت سازمان ملل متحد در ماه ژوئن ۱۹۹۹، قطعنامه‌ای که در آن استقلال کوسوو رد شد، بسیار ناراحت‌کننده بود. در این قطعنامه که با حمایت نمایندگان چین و روسیه به تحریر درآمد، شورای امنیت اعلام کرده بود که خواهان حق خودمختاری برای کوسوو که آن را بخشی از یوگسلاوی به شمار می‌آورد می‌باشد. بدیهی بود که نمایندگان شورای امنیت آگاهی کامل داشتند که استقلال کامل کوسوو تبدیل به محرکی برای حرکات آتی آلبانی‌تباران خواهد بود و از این رو خواهان این جدایی نبودند. آلبانی‌تباران به نوبه خود موضع کاملاً معترضانه‌ای در مقابل این قطعنامه گرفتند، اما این موضع‌گیری به هیچوجه بیانگر آن نبود که شورشیان آلبانی‌تبار نه تنها در میان تمامی آلبانی‌تباران بلکه حتی در میان آلبانی‌تباران کوسوو از حمایت برخوردار بودند. بطور نمونه دو جریان سیاسی "پی دی پی PDP" و "دی پی ای DPA" در مقدونیه از قبول عملیات شورشیان اجتناب پذیرفت. این جهت‌گیری بیش از همه چیز نشانگر آن بود که با آن که تبعیضات نژادی بر علیه آلبانی‌تباران در مقدونیه نیز وجود دارند، اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آلبانی‌تباران در مقدونیه (که در سال ۱۹۹۱ به استقلال دست یافته) آنگونه نیست که پذیرای انفجاری بزرگ باشند. در کوسوو نیز روشنفکرانی مانند "مالیقی" از "میهن‌پرستان دوآتشه و بخصوص آنان که به دیگر کشورهای اروپایی مهاجرت کرده‌اند" فاصله گرفتند. بخش بزرگی از آلبانی‌تباران کوسوو و مقدونیه نیز با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی آلبانی از تشکیل کشوری مشترک با این فقیرترین بخش اروپا دوری می‌جویند. اما گویا این اختلافات نمی‌تواند خللی در عزم شورشیان ملیت‌گرای آلبانی‌تبار به وجود آورده و اینان که با وجود عدم برخورداری از حمایت اکثر آلبانی‌تباران خود را بعنوان پیشتاز تمامی آنان اعلام می‌کنند، خواهان تشکیل بدون قید و شرط آلبانی بزرگ هستند.

احساسات ناسیونالیستی مردم و از این دیدگاه به مثابه دستاویزی برای رسیدن به قدرت ناحیه‌ای استفاده می‌شود. منافع توده‌های مردم امر مهمی برای این جنگ‌افروزان به شمار نمی‌آید. درهم‌پاشی اساس اقتصادی گذشته به جایگزینی "اقتصاد جنگی" که به نفع جنگ‌افروزان بوده و پایه در از میان بردن تمامی ثروتهای دولتی گذشته و بالا کشیدن تمامی ذخیره‌ها دارد، منجر شده است. در اینجا جنگ‌افروزان فرقی بین آنچه که خصوصی‌سازی می‌نامند، پولی که از راه قاچاق مواد مخدر به غرب به دست می‌آید و کمکی که از غرب به منطقه می‌رسد نمی‌گذارند. آنان که در جایگاه قدرت سیاسی قرار دارند بیش از هر چیز به پر کردن جیبهای خود مشغولند و آنان که به مکانهای پایینی هرم قدرت کشانده شده‌اند امکانی برای اداره مالی خود و خانواده خود ندارند. در میان این گروه باید بخصوص از زنان، غیرنظامیان و اقلیتهای قومی یاد کرد.

مشکل دوم شکست سیاست اشغال نظامی بخشهایی از ناحیه به وسیله نیروهای غربی است. در ده سال گذشته غرب هر گاه منافع امنیتی آن در ناحیه (بخصوص در مورد ثبات سیاسی و اقتصادی آن) به خطر افتاده از نیروهای نظامی خود استفاده کرده است. صحبت از حقوق انسانی در این میان تنها دستاویزی برای توجیه این سیاست بوده است.

در خلال این مدت غرب کوچکترین پیشنهاد قابل قبولی برای بازسازی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ناحیه ارائه نداده است و این بدیهی است که راه‌حلهای بازاری نمی‌توانند در ناحیه‌ای که هیچکس جرات سرمایه‌گذاری در آن را ندارد کارساز باشد. در این میان سیاستمداران ناسیونالیست و جنگ‌افروزان که لازم و ملزوم یکدیگر بوده و در قدرت هستند به چپاول خود مشغول هستند و جنگ‌افروزیهای ناحیه‌ای تنها محملی برای پنهان کردن واقعیت این چپاول است. نیروهای چپ موجود در ناحیه از پراکندگی و تشتت گسترده‌ای برخوردارند و دارای کوچکترین قدرت مادی و یا معنوی نمی‌باشند. در این میان نمایندگان سرمایه‌داری جهانی نیز که بیش از هر چیز به منافع درازمدت خویش می‌اندیشند و از این ماجرا برای توجیه هرچه موجه تر طرح جهانشمولی خود و تفویض بنون چون‌وچرای مقام "نگهبانی جهانی" به خود می‌باشند، ناظر فاجعه‌ای هستند که ادامه دارد.

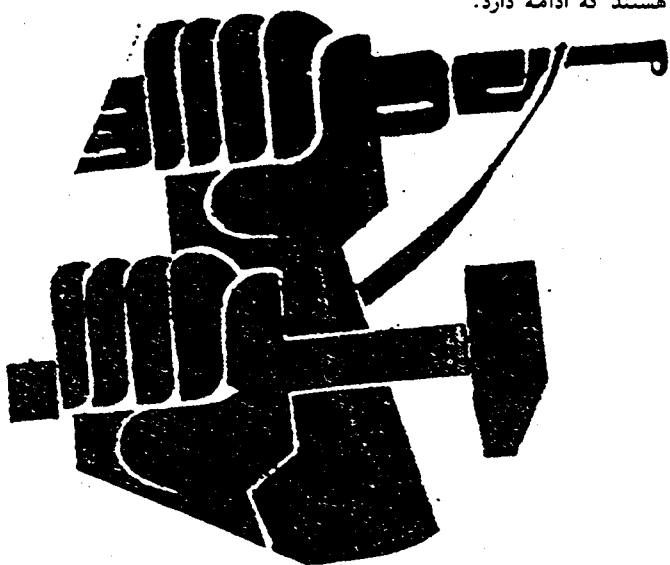
دومین بخش از این بحران در بوسنی جریان دارد. زمانیکه "داریو کوردیچ Dario Kordic" که از جانب کروآت‌های بوسنی "قهرمان جنگی" خوانده می‌شود در اوایل ماه مارس از جانب دادگاه بین‌المللی لاهه به ۲۵ سال زندان محکوم شد. زمانیکه قوانین انتخاباتی بوسنی تغییر کرده و برای نخستین بار این امکان به وجود آمد که انتخابات از شکل ناحیه‌ای آن خارج شود (طرحی که در نهایت به ضرر کروآتهای این کشور می‌باشد)، "آنته جلاویچ Ante Jelavic"، رهبر حزب ناسیونالیستی "HDZ" و نماینده کروآت‌ها در دولت بوسنی اعلام آن کرد که "زمان آن رسیده که به شرکت خود در پروسه دایتون پایان بخشیم". این به آن معنی است که شرکت این جریان در دولت مستقر در "سارایوو" پایان گرفته و تلاش در راه الحاق هرزگوین که دارای اکثریتی کروآت می‌باشد، به "میهن" کروآسی دوجندان خواهد شد. البته این گفته "جلاویچ" با عکس‌العمل بلافاصله "ولفانگ پتریش Wolfgang Petrisch" نماینده سازمان ملل در منطقه روبرو شده و "جلاویچ" از مقام خود کنار گذاشته شد اما همه به خوبی می‌دانند که نمی‌توان تلاشهای ناسیونالیستی را با خلع مقام از میان برد.

بخش سوم معادله این بحران موتته‌نگرو که امروز به همراه صربستان "یوگسلاوی" را تشکیل می‌دهد، می‌باشد. رئیس‌جمهور موتته‌نگرو، "میلو جوکانوویچ Milo Djukanovic" زمان انتخابات را به جلو انداخته است و خواهان آن است که در ماه ژوئن مردم موتته‌نگرو در یک همه‌پرسی همگانی شرکت کرده و به طرح جدایی نهایی از یوگسلاوی رای دهند. حدس زده می‌شود که این طرح از حمایت ۴۵ تا ۵۵ درصد مردم برخوردار شده و بدینگونه نتیجه همه‌پرسی هر چه که باشد، حدود نیمی از مردم موتته‌نگرو از نتیجه ناراضی بوده و خواستار حرکت در جهت عکس نتیجه آن خواهند بود! مشکل آن که این تمامی نگرانی در این مورد نیست و باید دید که موضع بلگراد در این مورد مشخص و تمامی نتایجی که به بار خواهد آورد، چه خواهد بود!

مشکلات اقلیمی و قومی یادشده در بالا را نمی‌توان از یکدیگر تفکیک کرد چرا که تماماً در چهارچوب مشکلات مرزهای آتی بالکان جای دارند. این مشکلات ادامه پروسه‌ای است که با جدایی "کروآسی" و "اسلونی" از یوگسلاوی در اواخر دهه ۱۹۸۰ آغاز شد، پروسه‌ای که از حمایت کامل تمامی کشورهای غربی و بخصوص آلمان برخوردار بود. حال چرخ به گردش افتاده و با اینکه دیگر دینامیک آن از حمایت غرب برخوردار نیست به حرکت خود ادامه می‌دهد.

دو مشکل دیگر را باید به سه مشکل یادشده در بالا اضافه کرد و در پی راه‌حلی کلی برای این مشکلات بود:

مشکل نخست آن که ناسیونالیستها نه تنها به راستی در پی تحقق اهداف و آرزوهای واقعی آنان که مدعی نمایندگی آنان هستند نمی‌باشند بلکه برعکس در اینجا نیز مانند بارهای متعدد دیگر در مسیر تاریخ از







## هجوم وحشیانه پلیس به پناهجویان ایرانی در ترکیه

حرکت اعتراضی صدها پناهجوی محروم ایرانی که برای اعتراض به سیاستهای غیردمکراتیک دفتر UNHCR در شهر وان ترکیه در مقابل دفتر این سازمان تجمع کرده بودند با یورش وحشیانه پلیس سرکوب شد. در ساعت ۸ صبح روز سه شنبه ۳ جولای، حدود ۵۰۰ پناهجوی ایرانی در شهر وان که از رفتار غیرمسئولانه و عدم توجه مسئولین دفتر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل نسبت به وضع پناهجویان، جانشان به لب رسیده بود در مقابل دفتر این سازمان دست به تحصن زدند. این تحصن در شرایطی صورت گرفت که هیاتی از سوی جامعه اروپا در حال دیدار با رئیس دفتر این سازمان در شهر وان بود. برغم خواسته برحق متحصنین، مسئولین دفتر UN نه تنها حاضر به گفتگو و شنیدن خواستهای پناهجویان نشدند بلکه پلیس ضدشورش را به محل فراخوانده و نیروهای پلیس با بیرحمی تمام به تجمع پناهجویان بی دفاع حمله برده و با ضرب و شتم متحصنین که تعداد زیادی زن و کودک نیز در میان آنان بود تحصن را در هم شکستند. پلیس وحشی ترکیه در حالی به درخواست مسئولین UN، به ایرانیان پناهجو حمله کرد که این پناهجویان از مسئولین UN خواستی جز بازگشایی پرونده ها و رسیدگی به درخواستهای پناهندگی و اعزام به کشور ثالث نداشتند.

چریکهای فدایی خلق ایران ضمن محکوم کردن اقدامات ضدانسانی و سیاستهای پناهنده ستیزی مسئولین دفتر UN در شهر وان، حمله وحشیانه پلیس ترکیه به تحصن پناهجویان ایرانی را محکوم نموده و از تمام خواستهای عادلانه پناهجویان یعنی بازگشایی پرونده های پناهندگی، تضمین امنیت جانی و اعزام پناهندگان به کشور امن پشتیبانی می کنند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - تیرماه ۱۳۸۰



## از پناهندگان سیاسی ایرانی در عراق دفاع کنیم!

بیست روز پس از آغاز تحصن پناهجویان سیاسی ایران در مقابل دفتر UNHCR در شهر اربیل عراق، پناهندگان ایرانی در سلیمانیه نیز در اعتراض به بلاکلیفی و اوضاع نابسامان خود و در حمایت از خواستهای متحصنین در اربیل در تاریخ ۲۳/۶/۲۰۰۱ در مقابل دفتر این سازمان در شهر سلیمانیه دست به تحصن زدند.

"کمیته هماهنگ کننده تحصن پناهندگان ایرانی" با انتشار اطلاعیه ای، ضمن توضیح دلایل این حرکت، خواستهای پناهجویان ایرانی از دفتر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل را به شرح زیر مطرح ساخته اند.

۱. دفتر کمیساریای عالی پناهندگان به طور جلی برای به جریان انداختن امر انتقالمان به کشور سوم اقدام نماید.

۲. آغاز مجدد مصاحبه های امنیتی و دادن قبولی ژنو و انتقال پرونده ها به کشور سوم و دادن قبولی کشور سوم به پناهندگان.

۳. توجه کافی به وضعیت زندگی پناهندگان از هر لحاظ تا زمان انتقال به کشور ثالث.

واقعیت این است که وضعیت اسفبار زیست و معاش پناهجویان ایرانی در شهرهای کردستان عراق که تعداد قابل ملاحظه ای از فعالین سیاسی مبارز در میان آنها قرار دارند در سالهای اخیر به وخامت هرچه بیشتری گرائیده است. اوضاع بد اقتصادی و اجتماعی، بی ثباتی و خطر فزاینده تهدیدات امنیتی و جانی از سوی دستگاه اطلاعاتی مخوف رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و مزدوران محلی اش در کردستان عراق، هرچه بیشتر عرصه را بر حیات پناهندگان و خانواده هایشان تنگ کرده و دفاتر UNHCR در عراق نیز برغم تمامی ادعاهای دفاع از پناهنده کمترین رسیدگی ای به اوضاع وخیم حیات و معاش آنان به خرج نمیدهند.

در این شرایط وظیفه تمامی نیروهای انقلابی و مبارز است که به هر شکل ممکن از خواستهای پناهندگان سیاسی ایرانی در کردستان عراق حمایت کرده و صدای حق طلبانه آنها را به گوش بقیه برسانند.

ما از تمامی مطالبات عادلانه پناهندگان سیاسی ایرانی در کردستان عراق پشتیبانی کرده و اعمال غیردمکراتیک و غیرانسانی دفاتر سازمان ملل در اربیل و سلیمانیه و بغداد برعلیه پناهندگان سیاسی ایرانی را محکوم می کنیم.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - تیرماه ۱۳۸۰

## نامه های رسیده

### درنگ کوتاهی در باره پدیده "تابعیت"

روی سخن با آنهایی نیست که برای تجارت و یا ادامه حیات به هر قیمت به این محدوده جغرافیایی پا نهاده اند، بل با آنهایی است که با ادعای "تحت تعقیب و شکنجه سیاسی" در اینجا روزگار می گذرانند و آنها را "فراریان سیاسی" هم می نامند که بعد از حدود هشت سال سکونت در این سرزمین می توانند "پاسپورت سیاسی" که معروف به "پاس آبی" است را پس داده و با سوگند به قانون و اجرای شروط دیگر به "تابعیت آلمان" در آیند و حتی پس از آن می توانند به محدوده جغرافیایی ای که "جمهوری اسلامی ایران" نامیده میشود نیز برگردند و اگر خواستند، خواهند توانست در آنجا تقاضای "تابعیت" مجدد "جمهوری اسلامی" را هم بنمایند؟!

برای پیشگیری از سوءتفاهم و کج فهمی و بدفهمی لازم است تاکید شود که همه آنهایی که دارای آرمانهای انسانی - انقلابی نیستند و باری به هر جهت و به قیمت ادامه حیات را در چنین سیستمهایی پیشه خود کرده اند، مورد خطاب این نوشته قرار نمیگیرند، بلکه آنهایی مورد پرسش واقع می شوند که ادعای کمونیست و انقلابی و جهان وطنی .... بودن را دارند و حداقل در گفتارشان اینگونه اند و برای درطلب جهانی انسانی که هویت انسانها را به گونه ای دیگر ارزیابی و ارزش گذاری می کنند، می باشند! اما بسیاری از دوستان که در این دسته می گنجند در کردار و گفتار در برخورد با پدیده "تابعیت" با خویشتن خویش یک دل و صمیمی به نظر نمی آیند. چون تعداد زیادی از آنها به هنگام سفر در سر مرزها با غرور خاصی پاسپورت آلمانی را به کنترل کنندگان نشان می دهند؟! (و این در حالی است که خود چه نامیده های آلمانی از معرفی شدن و آلمانی بودن خود شرم می کنند!) متأسفانه این دوستان گویا در عمل و "زندگی" روزمره شان نتوانسته اند تناقضی را که ریشه در اندیشه شان دارد برای خود حل نمایند و طبیعی است که حامل آن نیز به درون تشکیلات هایشان می باشند. امید است این دوستان به خود آیند و سرسری از این مساله عبور نکرده و نادانسته آب به آسیاب دشمن نریزند و با موضع گیریهای غیرمسئولانه و کناری و خصوصی به تبلیغ و گسترش بیماری واگیر دار "تابعیت حکومتی" نپردازند! البته این درخواست دوستانه از آنهایی است که نادانسته و ناآگاهانه به این دام افتاده اند.

شایان ذکر است که عده ای از دوستان که به نظر می آید آنچنان هم ناآگاه نیستند خود فریبانه به تشویق و تائید و تبلیغ غیرمستقیم "تغییر تابعیت" پرداخته و به توجیهاتی برای نمونه از این دست متوسل می شوند که: "چه ایرادی دارد؟ سالهاست پدر و مادر و بستگان و بچه محلها و .... را ندیده ام و ....؟! یا "برای باز شدن راه جهت خارج شدن چه از بن بست بی ارتباطی با توده ها ...؟! یا "برای سفر به آمریکا و استرالیا و .... بدون ویزا برای دیدن دوستان ...؟! یا "برای مهاجرت به دیگر کشورهای امپریالیستی و داشتن امنیت بیشتر برای زندگی بهتر؟! یا خانواده ها: "برای آینده بچه ها و به خاطر آنهاست که این کار انجام میدهم؟! خلاصه هریک از آنها بهانه خاص خود را ارایه می دهند و آن را به گونه ای توجیه و تئوریزه می نمایند! یکی از مسایل جالبی که در رفتار این دسته پیش و پس از "تغییر تابعیت" رخ میدهد، این است که بعنوان مثال: چند ماهی پیش از تقاضا دادن به "اداره امور خارجی" از انتظار دوستان فعال سیاسی ناپدید می شوند؟! یا اگر به آنها گفته شود که از طرف اداره پیش گفته یکبار سرزده برای دیدن آنها به خانه شان خواهند آمد، طبیعی است که اگر عکسی از مارکس و لنین و غیره بر روی دیوار اتاقشان آویزان است، گم خواهد شد؟! .... یا بنا به پیشنهاد وکیل شان در تظاهراتی و تجمع اعتراضی ای که "خطر" دستگیری و پرونده سازی داشته باشد، شرکت نمی کنند! به ویژه آنهایی که برنامه ریزی شده و فرصت طلبانه به اینجا آمده و به تازگی پناهندگی شان قبول شده است و برای گرفتن اقامت پناهندگی شان در هر تظاهراتی شرکت می کردند (که این داستان خود سر دراز دارد!) اما اکنون شیوه "زندگی مخفی" در مقابل آنان که دوستان سیاسی فعال سابق اش بوده اند را برگزیده اند؟! یا اینکه پس از "تغییر تابعیت" به "سرزمین مقدس پدری" سابق شان رفته و برگشته و خواهان فعالیت سیاسی دوباره در تشکلهایی می شوند که

چندی است در محدوده جغرافیایی ای که "جمهوری فدرال آلمان" نامیده می شود، پس از دست به شدن قدرت دولتی ائتلافی از "سوسیال دمکراتها" و "سبزها" بطور رسمی اداره و دولت سرمایه را بدست گرفته و متعاقب آن شایعات و بمبارانهای تبلیغاتی از طریق رسانه های مدرن انسان ستیز به نفع این دسته از پادوهای مدرن سرمایه دست به کار شده اند و گویا بناگفته "صدراعظم" شان "نه برای سیاستی دیگر، بلکه برای یک سیاست بهتر از دولت قبلی خود را به این مقام رسانده اند؟! از جمله "سیاست بهتر" قانونی، یکی برداشتن موانع از جلوی پای کسانی که خواهان "تغییر تابعیت" یا "دو تابعیتی" .... هستند، می باشد! در این میان آنهایی که خود را ایرانی می نامند، سرازیا نشناخته و برای آگاهی بیشتر دست به دامان این و آن شده و ذوق زده و با شیفتگی خاصی خواهان دست یابی هرچه سریعتر "تابعیت آلمانی" گردیده اند! غافل از اینکه چه عوامل تبلیغاتی و انسان ستیزی در ورای این مساله به ظاهر مترقی و مثبت پنهان گردیده است.

از آنجائیکه آماج این نوشته فقط بازکردن یک "بحث ممنوعه" و شکستن سکوت معنی دار جریاناتی که خویش را چپ و کمونیست و کارگری و انقلابی می نامند، می باشد، لذا گذرا به مسایل پرداخته می شود تا شاید گشایشی دست دهد و یکایک دوستان از خود پرسشی انقلابی نموده و برای یافتن پاسخی انسانی - انقلابی با این پدیده کریه و انسان ستیز (تابعیت) از نظر نظری حداقل درگیر شده و اگر صادق در همه امور مربوط به انقلاب هستند، می توانند در نشریاتشان، اشاره ای یا موضع گیری ای هرچند گذرا به این پدیده هم بنمایند!

قاره ها مستند نموده و در دسترس همگان گذاشته و به قضاوت تاریخ و نسلهای کنونی و آینده بسپارند.

دوستدار دوستان - انسان

آذر ۱۳۷۹ - دسامبر ۲۰۰۰

☆☆☆

رفیق عزیز،

از نظر ما بحث مورد نظر شما به هیچوجه ممنوعه نیست. "تغییر تابعیت" یا "دو تابعیتی" اگر در آلمان به تازگی در بین ایرانیان مقیم خارج از کشور مطرح شده در دیگر کشورهای اروپایی از سالها پیش مطرح بوده است. این امر که آیا افراد سیاسی برای اخذ پاسپورت کشور اروپایی ای که در آن ساکنند باید یا نباید اقدام کنند می تواند یک موضوع قابل بحث باشد. اما مهمترین اشکال نوشته شما غیر مستدل بودن آن است.

از نظر شما چرا پس دادن "پاسپورت سیاسی" (پاس آبی) و گرفتن پاسپورت آلمانی کار نادرستی است که شما آنرا "بیماری واگیردار تابعیت حکومتی" می نامید. و یا مطرح می کنید که "تعداد زیادی ... با غرور خاصی پاسپورت آلمانی را به کنترل کنندگان نشان می دهند" (و این در حالی است که خود چپ نامیده های آلمانی از معرفی شدن و آلمانی بودن خود شرم می کنند!) (تاکید از ماست). چرا باید کسی از آلمانی بودن خود شرم کند؟ آلمانی بودن چه شرمندگی دارد؟ در ضمن لازم است بپرسیم که آیا منظور شما از "خود چپ نامیده های آلمانی" همان چپهای آلمانی است؟ اگر کسانی به نادرست خودشان را چپ می دانند و از آلمانی بودن خود شرم دارند به موضوع بحث شما چه ربطی دارد؟

البته به نظر می رسد که شما افراد سیاسی ایرانی هم که به دلیل حاکمیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی مجبور به زندگی در خارج از کشور شده اند را با این لحن خطاب می کنید. "روی سخن با آنانی است که با ادعای تحت تعقیب و شکنجه سیاسی در اینجا روزگار می گذرانند و آنها را "فراریان سیاسی" هم می نامند" (تاکید از ماست)

در بخشی از نامه از کسانی با سابقه سیاسی که با "تغییر تابعیت" روانه ایران می شوند نام میبرید. این کاملا درست است که یک فرد با سابقه سیاسی وقتی به آنجا می رسد که به سفارت جمهوری اسلامی رفته و تقاضای اجازه سفر به ایران می کند بواقع به آرمانهای قبلی خویش پشت نموده و در عین حال از طرق مختلف به سهم خود دست رژیم جمهوری اسلامی را در اجرای مقاصد ضد خلقی و جنایتکارانه اش بر علیه مردم ایران بطور کلی و نیروهای سیاسی ضلرژیم در خارج باز می گذارد. اما همچنین ممکن است فردی با سابقه سیاسی، به قول شما "تغییر تابعیت" داده و پاسپورت آلمانی بگیرد ولی همچنان ضدیت خود با رژیم جمهوری اسلامی را حفظ نموده و به سهم خود به مبارزه با آنان بپردازد. آیا از نظر شما چنین فردی باز "آب به آسیاب دشمن" می ریزد؟ چرا؟ استدلال شما چیست؟ در مورد صرف "تابعیت"، "تابعیت حکومتی" داشتن یا نداشتن هم البته این خواست همه کمونیستهاست که اساسا مرزها بین سرزمینهای مختلف دنیا برداشته شده و جهانی بوجود آید که "تابعیت" واقعا مفهومی نداشته باشد. ولی در جهان سرمایه داری کنونی الزاما و بالاچار هرکسی ملیتی را نمایندگی می کند و برای گذشتن از مرزها مجبور است پاسپورتی داشته باشد. امیدواریم که با توجه به تذکرات بالا با تعمق هرچه بیشتری به آنچه که "بحث ممنوعه" می نامی بپردازید.

پیام فدایی



قبلا نیز در آلمان با ایرانیها در آنها فعال بوده اند و براحته همان رفتار دوستان و عاطفی - انسانی سابق را از هم تشکلی های پیشین شان انتظار دارند. البته روشن نیست که این دوستان سابق این وقاحت و پر رویی را از کدامین "سرزمین مقدس پدری" آموخته اند؟ چون "هنر بدآموزی نزد ایرانیان است و بس!؟" ای کاش میتوانستند پدیده های خوب و انسانی را از سرزمینهای گوناگون که برای ادامه حیات برمی گزینند، بیاموزند. آنها فراموش کرده اند که برای چه به اینجا آمده اند. حالا چپ بودن پیشکش شان حتی اگر به آن شاعر فارسی گویشان نیز توجه می کردند، بد نبود که گفته بود:

ما بدین جا نه پی حشمت و جاه آمده ایم  
از بد حادثه اینجا به پناه (گرفتار) آمده ایم  
رهرو منزل عشقیم ز سر حد عدم  
تا به اقلیم وجود اینهمه راه آمده ایم

در انتها پرسش این است: در شرایطی که جهان امروز نیازمند هرچه بیشتر برون رفت از این همه انسان ستیزی جهان گسترتر شده می باشد، آیا افراد و نیروهای مدعی انقلاب و کمونیسم پاسخ شایسته و بایسته ای را برای هويت انسانی - انقلابی در تقابل "تابعیت حکومتی" پیشنهاد میکنند؟ آیا به آسیب شناسی پدیده پیش گفته و برای پیشگیری اپیدمی بی هويت تر شدن و از خود بیگانه تر گردیدن انسان در این راستا توجه و دقت و حساسیت لازم و کافی را مبذول داشته اند؟ اگر نه، چرا؟ چه منافع طبقاتی و عواملی باعث این سکوت در سازمانها و احزاب خود کمونیست، انقلابی و کارگری .... نامیده شده است که نوشته ای هرچند کوتاه در نشریاتشان که همواره پر از مطالب تکراری است، رویت نگردیده؟ آرزومندیم که کوششی هرچند گذرا و کوتاه برای گشودن راه "بحث ممنوعه" در جهت خودآموزی و خود رهایی مان صورت گرفته و دوستان بتوانند که تجربیات و تعاریف خود را در مورد پدیده "تابعیت" در دیگر کشورها و

**زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!**

## گزارشی از مبارزه چریکی در جنگلهای مازندران (۱)

آنچه که می خوانید گزارش تجربه ای از مبارزه یک ستون چریکی در جنگلهای مازندران است که توسط رفیق شهید اسماعیل حبشی که خود از ابتدا تا انتهای این حرکت مبارزاتی (به مدت ۱۴ ماه) در آن شرکت داشت، نگاشته شده است. این حرکت که تحت عنوان "بازگشایی جبهه شمالی" از آن یاد می شد، در جریان یک انشعاب غیراصولی پاگرفت و توسط رفقای انشعابی که خود را چریکهای فدایی خلق - ارتش رهایی بخش خلقهای ایران نامیدند، سازمان داده شد.

اقدام به چاپ و انتشار گزارش مذکور از طرف ما به منظور انتقال تجربیات مبارزاتی به نیروهای جنبش صورت می گیرد. در عین حال ما به این وسیله خاطره رفیق انقلابی اسماعیل حبشی را گرامی می داریم. رفیقی که در سال ۶۲ توسط مزدوران رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی دستگیر و تیرباران گردید.

★★★

### استقرار اولیه و شروع حرکت در کوه:

تفکر و بحث مبنی بر شروع حرکت چریکی در جنگلهای شمال از مدت‌های قبل در تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران تحت عنوان "بازگشایی جبهه شمال" مورد بررسی و تبادل نظر بود که سرانجام با تصویب در نشست سازمانی سال ۶۰ اقدام به سازماندهی و تدارک اولیه شده ولی این حرکت بعد از انشعاب بخشی از آن تشکیلات که بعدها خود را چنخا (آرخا) نامیدند صورت عملی مشخص به خود گرفت. (۱) اواخر مرداد سال ۶۰ بود که کار تدارک انجام شد. قرارها جهت تماس برای ورود به جنگل تنظیم شد و افراد به وسیله دو ماشین وانت با وسایل جاسازی شده در بعد از ظهر ۲ شهریور سال ۶۰ مسلح به یوزی، کلت و نارنجک آماده برخورد های احتمالی و تصادفی وارد جنگل های مازندران در حوالی شهر نور شدند. قبل از حرکت از شهر نور جاده گلند رود

به وسیله ماشین شخصی چک شد که به پست بازرسی برخورد نکنند. تمام حرکت حساب شده بود و به فاصله چند دقیقه دو ماشین به دنبال هم حرکت کردند. جاده دو طرفش جنگل بود. البته این شامل ابتدای جاده نمی شد، مردم روستایی سوار بر وانت های مخصوص مسافرکشی در حرکت بودند و هیچگونه کنجکاری در مورد عبور ماشین های ما در کار نبود. در این موقع سال رفت و آمد در جاده کوهستانی معمولی بود. تنظیم کار طوری بود که موقعی که هوا در حال تاریک شدن بود ماشین به محل پیش بینی شده رسید. ماشین اول هنوز بارش را خالی نکرده بود که رفقای دسته اول و دوم به هم رسیدند و درگرفتن وسیله و تخلیه ماشین ها بهم کمک کردند. باز کردن جاسازی ماشین قدری وقت گرفت. هنوز ماشین خوب خالی نشده بود که یک پسر نوجوان روستایی به کنار ماشین آمد و رفیق هادی (۲) که آشنا به محل بود شروع به توجیه کرد که دکتر دامپزشک آوردیم. تبادل نظر شروع شد که نکنند او بسیجی باشد و یا اینکه برود و گزارش دهد. رفیق هادی نظرش این بود که او گیج و منگ بود و چیزی متوجه نشد. برای ما راهی نبود جز تفکر بیشتر و راه حل برای اختفای بیشتر. در این جا رفیق فرمانده (۳) با احساس مسئولیت بیشتر به بررسی موضوع پرداخت. پرسش این بود که آیا امکان آمدن افراد دیگری به این طرفها هست یا نه؟ رفقای آشنا به محل این عمل را از طرف روستائیان بعید می دانستند. پس از رد کردن پسر نوجوان جاسازی ماشین با حضور افراد مسئول باز شد. ماشینها پس از تخلیه به راه افتادند. چک کردن محل به عهده چند رفیق قرار گرفت وسایل زیر تپه ای مخفی شد. آوردن اسب ها کمک ما بود ولی خبری مبنی بر اینکه حرکت از مسیر تعیین شده امکان ندارد، بر دشواری کار افزود. بالاچار از قسمتی از کوه که دارای شیب تنگی بود عبور کردیم و از کنار گاوبند ای (۴) رد شدیم. محل تجمع بالای کوه در قسمت نسبتا مسطحی بود که در پائین اش گالشی با گاو و بارینه اش بود. رفقا با شور و شوق، فعال در این حرکت کار می کردند. هوا تاریک شده بود، به قدری که انسان دو قدمی اش را نمی دید. به جز یک نفر بقیه رفقا اساسا به حرکت شبانه در جنگل آشنایی نداشتند و برخی در روز هم رفت و آمد نکرده بودند. رفقا به دو دسته تقسیم شدند. یک دسته با وسایل و دو اسب برای پیدا کردن جای امن و موقت رفتند و سه نفر در کنار بقیه وسایل ماندند. بعد از یک ساعت رفقا با دو اسب خالی برگشتند. تمام وسایل را جمع کردیم و پس از چک کردن محل با چراغ قوه ای کوچک، حرکت کردیم و به محلی رسیدیم که معمولا گالشا برای استراحت خودشان و گاوها یک روز در آن جا می ماندند. بعد از صرف شام به پیشنهاد بعضی از رفقا و قبول رفیق فرمانده با دو اسب برای حرکت شبانه آماده شدیم و قرار بر این شد که وسایل اضافی را در مرحله بعدی حرکت ببریم. رفیق راهنمای محلی اظهار داشت حرکت در شب امکان ندارد. ولی بعضی از رفقا اصرار داشتند که این کار شدنی است و برای حفظ گروه باید انجام گیرد. چون دیده شدن پسر جوان در ابتدا ورود ذهن رفقا و فرمانده را مشغول کرده بود. فرماندهی در هر کاری مشورت می کرد و نظر می خواست و بعدا تصمیم برای انجام گرفته می شد. از آنجائیکه رفیق راهنما دید سیاسی کافی نداشت، درک مسایل امنیتی و تفهیم اهمیتش در این شرایط کاری برای او مشکل بود. در عمل به خاطر وضع رفیق و شیب تند راه بعد از یک ساعت تلاش و تقلا به جای اول بازگشتیم و قرار شد که صبح زود حرکت کنیم. نگهبانی برای خوابیدن تعیین شده بود. ساعت در حدود ۱۰ شب بود که وسایل برای بسته بندی بهتر و حرکت کامل فردا آماده گردید. وسایل براساس نیازها و درگیریهای احتمالی جابجا شد. تفنگها را از پوششهای پلاستیکی درآوردیم تا آنجا که می توانستیم تمیز نمودیم. ساعت ۴ صبح وسایل را بر روی اسبها گذاشتیم و حرکت را شروع کردیم. مسیر عبور ما یک راه مال رو بود. پس از دو ساعت راهپیمایی مسیر را طی کردیم. یک تیم پنج نفره رفقا: صمد (۶)، احمد (۷)، بابک (۸)، هادی و حمید (۹) مسئولیت بردن وسایل را به عهده گرفتند. هرکس کیسه ای به دوش داشت و اسب نحیف هم ما را دچار دردرس می کرد و یکبار نزدیک بود در شیب تنگی به روی یکی از رفقا بیافتد. ساعت ۶ صبح به یک گله گاو و گوساله برخورد کردیم که در حال پائین آمدن از کوه بودند. وسایل خودمان را زیر درختی گذاشتیم و دوتا از رفقا (حمیدو...) که به محل آشنا بودند اسبها را می بردند. گالاش یکی از آشنایان این دو رفیق بود. برای گالاش مساله آوردن وسایل آنها با دو اسب تعجب آور بود. ولی رفیق راهنما گفت که ما این وسایل را برای گالاش (\*) بنه خود می بریم. جواب برای مرد گالاش قدری مشکوک آمد ولی بخاطر آشنائیش با

به ما نگاه کرد و رنگ و رویش پرید و گفت می دانم که شما جنگلبان نیستید. سوال شد که پس چکاره هستیم؟ جرو بحث درگرفت و به خاطر عدم آشنایی ما به کار جنگلبانی دستانمان تا اندازه ای روشد. ولی به علت اینکه مرد بی سواد بود از گواهینامه خود به عنوان کارت شناسایی جنگلبانی استفاده کردیم و تا اندازه ای موثر واقع شد و با توضیح اینکه ماموریت ما چیز دیگری است از نگرانی مرد کاسته شد. در همین اثنا گالش دیروزی که یکی از گاوهایش گم شده بود سر رسید و حمید خود را مخفی کرد و این حرکت حمید شک مرد را به یقین تبدیل کرد که آنها با یه "فراری" باشند. مرد گالش در مورد گاو گم شده اش کمی صحبت کرد و بعد مرد را ترک گفت و در حین رفتن گونیه‌های استتار شده را دید. بعد از رفتن گالش، بر سر اینکه آیا امکان گزارش دادن به وسیله او هست یا نه بین ما و آن مرد صحبت‌هایی شد که او شروع به مخالف خوانی علیه دولت کرد و صحبت‌ها تا حد شناخت طرفین درگرفت. حمید هم به جمع ما پیوست و سوالاتی در مورد گالش شد و از طرف مرد این اطمینان داده شد که نه از جانب گالش و نه از بابت او جای نگرانی نیست و به اصطلاح گالش دهن قرص است. چاره جز قبول حرف او نبود. در همین زمان رفقا با اسبها برگشتند که رفیق مسئول مهدی (۱۱) بود. جریان گزارش داده شد. پس از بحث و تبادل نظر تصمیم گرفته شد تا بار کردن اسبها و رفتن رفقا چاروادار (۱۲) را به جایی برده تا بر اوضاع مسلط نباشد. راه حل پیشنهاد شده برای چاروادار توضیح داده شد که او با میل و رضا قبول کرد و ادعا کرد که از طرفداران بنی صدر و مجاهدین است. و از نظر امنیتی به او توضیح داده شد که وقایع اتفاق افتاده را به کسی نگوید و او ضمن اینکه این اطمینان را به رفقا داد که برادر زاده اش (همان پسرک دیروزی) هنگام آمدن دسته به جنگل آنها را دیده و در خانه صحبت کرده است و این توضیح را به او داده بود که با کسی در این مورد صحبت نکنند. چون انقلابیون معمولاً خبرنگاران و جاسوسان را شدیداً تنبیه و حتی اعدام می‌کنند. و اعلام داشت که می‌تواند به ما کمک کند و حتی شناسایی هم در مورد افراد وابسته به رژیم و شکنجه‌گری آنها داد. پس از مدتی که کارهای رفقا تمام شد حمید برگشت و اطلاع داد که آماده حرکت هستیم.

ظهر به محل پایگاه موقت رسیدیم. پایگاه در دره ای واقع شده بود که سه طرفش شیب تند داشت و رفت و آمد به سختی انجام می‌گرفت و فقط یک طرفش راه مناسبی بود که محل عبور گاوها بود. در دره ردپایی اصلاً یافت نمی‌شد و راه بز رو هم معلوم نبود. با دو طناب محل را برای رفت و آمد نشان کردیم. برای پخت و پز چند گاز مسافرتی داشتیم، یک گاز پیک نیکی، یک کتری برای دم کردن چای هم داشتیم. تا دو روز اول غذایمان حاضری بود. از قبیل کنسروهای دلمه بادمجان و گوجه فرنگی و فلفل و سبزی و نان که از شهر آورده بودیم. برای اینکه محل استقرارمان کثیف نشود از روشن کردن آتش خودداری می‌کردیم. برای تامین وسایل و ارتباط با شهر رفیق حمید از طرف فرمانده مسئولیت یافت که براساس قرار قبلی به شهر نور برود. در این مدت راهنمای محلی با ما تماس گرفت و قرار شد برای ما نان بپزد و پولش را از ما بگیرد و از او خواسته شد که طرز تهیه نان را به ما یاد بدهد تا در گاوینه شب نان بپزیم. رفیق هوشنگ (۱۳) و حمید برای ارتباط با شهر دائماً در رفت و آمد بودند. بعد از مدتی قرار شد که ما محموله‌هایی از اسلحه و غذا و وسایل دارویی، نقشه و دیگر لوازم ضروری از قبیل لیوان، قاشق، خمیر دندان، مسواک و صابون دریافت داریم. و محل به وسیله هوشنگ شناسایی شد و حمید هم که در جریانش بود به پایگاه مراجعت کرد و جریان قرار را به اطلاع فرماندهی رساند. رفقائیکه در پایگاه حضور داشتند عبارتند از رفیق مسعود (فرمانده) ۲- رفیق صمد ۳- رفیق احمد ۴- رفیق حسن (۱۴) ۵- رفیق مهدی ۶- رفیق نادر ۷- رفیق بابک ۸- رفیق هادی. پشت جبهه شهری: رفقا غفور (۱۵) و سیروس (۱۶) بودند که رفیق دیگری هم بطور موقت با آنها همکاری می‌کرد. رفقا در این مدت کاملاً هوشیار و در آماده باش دائم بودند و در شب هم نگهداری معمول بود یک روز غروب برای اجرای قرار و دریافت محموله‌ها حرکت کردیم. اجرای قرارها معمولاً سرشب صورت می‌گرفت. یک تیم شش نفره رفقا: بابک، حمید، احمد، نادر، مهدی و هادی برای اجرای اولین قرار با رفقای شهید معین شدند. اجرای قرار به علت عدم تعیین دقیق محل قرار با اشکال مواجه شد. رفیق مهدی و هادی برای تسریع کارها به طرف جاده رفتند و بابک مسئولیت بقیه رفقا را به عهده گرفت. چون ساعت قرار نزدیک می‌شد، رفقا برای تماس در ابتدای جاده حرکت کردند و به محل اولیه قرار رسیدند. اما مهدی و هادی که قبلاً حرکت کرده بودند گم شدند. هوشنگ پس از اجرای قرار به گروه جنگل پیوست و راهنمای گروه شد. تاریکی هوا سبب گم کردن راه شد که مجبور شدیم شب را در بالای رودخانه که شاخه ای از گلنرود بود بمانیم.

رفقا پیگیری زیادی نکرد. رفیق راهنما یک کنسرو دلمه گوجه به گالش داد. البته به علت محدود بودن جمعیت روستا آشنایی گالشها و روستائیان امری است طبیعی. در نزدیکیهای ظهر ما توانستیم به محل شناسایی شده برای پایگاه موقت برسیم. بعد از مدتی راهپیمایی به یک گالش بنه رسیدیم. بابک و حمید وسایل را به دیگر رفقا سپردند و خود برای تماس گرفتن و آوردن وسایل و دیگر رفقا به محل استقرار آنها رفتند. بعد از ظهر بود که توانستند به رفیق فرمانده و رفقای دیگر برسند. رفیق فرمانده از وضعیت محل جدید سوالاتی کرد که توضیحات داده شد. رفیق فرمانده نیز جریان آمدن گالشها و گاوها، محل موقتشان را برای ما توضیح داد: نزدیکیهای ساعت ۸ صبح بود که سرو صدای گاوها و گالشها را می‌شنوند. وسایل را سریع جمع می‌کنند تا از مالرو فاصله بیشتری داشته باشند و خود را پشت یک تپه مخفی می‌کنند تا این لحظه گالشها آنها را ندیده بودند. رفقا به سمت محل استقرار حرکت کردند و دو نفر (بابک و حمید) ماندند. آنها موظف بودند تا آمدن اسب از وسایل اضافی حفاظت کنند و یک یوزی که هنوز امتحانش را در سالم بودنش پس نداده بود برایشان به جا گذاشتند. سنگینی وسایل کوله‌ها و مخفی حرکت کردن، گروه را مجبور می‌کرد که از مدخل رودخانه عبور کند که خود سبب کندی حرکت به سوی پایگاه موقت می‌شد. رفقایی که در کنار وسایل بودند مجبور شدند تا صبح منتظر آمدن اسبها و بقیه رفقا بمانند با توجه به دیدن پسر جوان و گالش در این مدت، از لحاظ امنیتی جای نگرانی بود. ساعت ۷ صبح ناگهان ما با آمدن مردی و پسرش و دو اسب مواجه شدیم که وسایل را بلافاصله استتار کرده و خود را هم مخفی نمودیم. مرد و پسرش اسبها را بار چوب کردند و رفتند. رفیق حمید حدس می‌زد که این مرد برای بردن بقیه جویها مجدداً باز می‌گردد به این خاطر از شروع حرکت مرد تایم گرفت که در برگشت مجدد فاصله تقریبی با آبادی مشخص گردد. مرد پس از یک ساعت بازگشت. از آنجائیکه مرد در ارتفاع بالاتری بود ما را دید. ما مجبور شدیم و خود را جنگلبان معرفی کردیم. مرد با ناباوری

صبح مجبور شدیم از طریق مدخل رودخانه به طرف پایگاه برویم. به خاطر سنگینی کوله ها و بارهای اضافی حرکت به کندی صورت می گرفت. پس از مشورت با رفقا هوشنگ برای آوردن کمک و با اطلاع شدن از وضع رفقا هادی و مهدی به پایگاه رفت. اما آن رفقا که شب قبل گم شده بودند صبح خود را به پایگاه رساندند. بعداز حدود دو ساعت رفقا صمد، مهدی، هادی و حسن همراه هوشنگ آمدند. با آمدن این رفقا نگرانی از جانب پایگاه و رفقای اجرا کننده قرار مرتفع شد. بعداز مسافتی راهپیمایی به پایگاه رسیدیم. موقع پائین آمدن از شیب تند دره مقداری از وسایل به ته دره پرت شد که رفقای پایگاه به کمک آمدند و قضیه حل شد. گزارش کارها به رفیق مسعود داده شد. دریافت این وسایل افراد را از لحاظ سلاح و ملزومات غنی ساخت تا حدی که به فکر پیدا کردن انبارک برای مخفی کردن لوازم اضافی افتادند. این کار برای درگیری های احتمالی در نظر گرفته شده بود. رطوبت زمین در پایگاه جمع را به ساختن تختهایی از چوبهای جنگلی وادار ساخت. برای اجتناب از سرو صدا چوبها را به وسیله اره می برینند. پس از دو روز کار جمعی دو تخت درست شد که ۱۵ نفر از آن استفاده می کردند. یک چادر هم برای انبار برپا کردند. تقسیم اولیه کار گروه بدین ترتیب مشخص شد: ۱- بابک انباردار ۲- مهدی مسئول پوشاک ۳- فرماندهی (رفیق مسعود) که خود تنظیم کارهای دفاعی و نگهبانی و بقیه مسایل را به عهده داشت و روزانه افرادی را برای اجرای کارها معلوم می کرد. در هشتم شهریور ماه رفقای تازه ای به دسته کوه پیوستند. این رفقا عبارت بودند از ۱- جعفر (۱۷) ۲- ناصر (۱۸) ۳- مجید (۱۹) و دو رفیق دیگر یک حالت دگرگونی به خاطر افراد تازه وارد در وضع جمع ایجاد شد. همکاری به شدت در جریان بود. گروه اول به خاطر باهم بودن از ابتدای حرکت از لحاظ عاطفی به هم نزدیک تر بودند ولی افراد تازه وارد به خاطر سابقه مبارزاتی شان در کردستان بیشتر با خودشان جوش می خوردند. باز کردن اسلحه اضافی و تمیز کردن آن به عهده رفقای قدیم و جدید بود. بعضی روزها صحبت بر

سرکارهای آینده پیش می آمد که البته به صورت کلی در جمع مطرح بود. به طوریکه بعضی از رفقا بر سر شکل تقسیم زمین بین روستائیان با هم وحدت نظر نداشتند و بحث می کردند. بعضی نظر میدادند که این مساله بطور مشخص در پراتیک حل می شود. کلا به خاطر ساکن بودن در یک جا و شور مبارزاتی، مسایل درونی دسته هنوز بروز نکرده بود. تقسیم پوشاک که عبارت بود از شلوار کره ای و کاپشن مساله ایجاد نمی کرد و وسایل نظافت انفرادی برای هرکس زیاد بود. بعضی وسایل از قبیل بیل و کلنگ و تبر حتی بیشتر از احتیاجات دسته بود. دو چادر ارتشی در انبوه درختان برافراشته و استتار بود. افراد هرکدام خمیر دندان، مسواک، قاشق، لیوان، چراغ قوه، قمقمه و وسایل شخصی از این قبیل دریافت کردند. ته قمقمه برای خوردن غذا کاملا بکار گرفته می شد. دیگ و ماهی تابه هم مورد استفاده قرار می گرفت. راهنمای محلی هم چند بار برای آوردن نان، کلو (کلوا)، نانی است که گالشها با استفاده از خاکستر آتش و مایه و شیر به جای آب میپزند) و پنیر به ما مراجعه کرد و بعداز مدتی گفت که قصد رفتن از منطقه را دارد. این باعث تاسف بود چون یک شاخک اطلاعاتی از دست می رفت اگرچه رفیق هوشنگ و حمید محلی بودند ولی اطلاعاتشان در حد محدود بود، از ریزه کاریهای جغرافیایی محل اطلاع دقیق نداشتند و خود دسته کوه هم در این مدت نتوانسته بود از اوضاع محلی و عوامل جغرافیایی اش سردرآورد. هرکس چیزی به ذهنش می رسید. برای پیشبرد کارها به فرماندهی مراجعه می کرد. اکنون دسته به دلیل ورود افراد جدید تقویت شده بود. تجربه تنوریک و تجربه نظامی رفقای تازه وارد ترکیب دسته کوه را از لحاظ کیفیت و کمیت بالا برد. یک روز برای توضیح علت انشعاب اعلام جلسه شد و هرکس که سولاتی داشت در این جلسه مطرح کرد. رفیق مسعود که مسئول جلسه بود درباره علت انشعاب توضیح داد. و یک مقاله درباره انشعاب که از طرف چفخا داده شده بود به جمع ارائه شد. در این مقاله هیچگونه صحبتی از پیشاهنگ مسلح نشده بود و این بحث انگیز بود. یکی از اشکالات دامنگیر دسته کوه وجود رفقایی بود که قبلا در یک پروسه تشکیلاتی منسجمی قرار نداشتند و از این لحاظ فقط روی شوق و شور آنها حساب شده بود و اینک در پروسه کار تربیت سیاسی بودند. بعضی از رفقا در عالیترین پراتیک تشکیلاتی بودند که سابقه شان هم در شهر و هم در کردستان از لحاظ مبارزاتی غنی بود. مسایلی که روزانه بوجود می آمد معمولا با بحث و اقتناع دو نفره حل می شد. یک وسیله ارتباطی جدید دریافت کرده بودیم که رادیو بود. اخبار و گزارشات داخلی و خارجی حاکی از تشدید سرکوب انقلابیون بوسیله دشمن در شهرها بود و از طرف دیگر ترور انقلابی، کادریهای بالای حکومت و عوامل پائینی اش را مورد هدف قرار داده و از صحنه مبارزه خارج می کرد. البته قبل از ورود دسته کوه به جنگل در تمام منطقه شمال شایعاتی ورد زبانها بود که عده ای به جنگل زده اند و حتی آخوندهای حکومتی در نماز جمعه از سپاه و انجمنهای اسلامی و مردم می خواستند که کار این فرزندان را یکسره کنند. هنوز ما جا خوش نکرده بودیم که رفیق حمید خبر آورد که ژاندارمری دستور عملی برای کدخدای یکی از روستاها فرستاده است مبنی براینکه در محیط اطراف تحقیق کند و از عوامل ضدانقلاب اطلاعاتی کسب نماید و در یک مورد هم فرد بسیجی به نزدیکترین روستای محل استقرار دسته کوه آمده و به گالش بنه خودشان رفته بود. بنابراین دسته کوه بر مسایل امنیتی خود افزود.

(ادامه دارد)

۱. موارد مورد بحث در انشعاب در سه محور خلاصه می شد: الف: چگونگی "بازگشایی جبهه شمال" ب: نقد مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی ج: مسایل تشکیلاتی.
۲. چریک فدایی خلق رفیق مختار نیک نژاد (هادی- احمد) فعالیت انقلابی اش از سالهای ۵۷-۵۶ شروع شد. بعدا به هواداری از چفخا برخاست، در انشعاب سال ۶۰ با (آرخا) همراهی نمود و به ستون چریکی جنگل اعزام شد. بعداز مدتی به همراه رفیق حمید از دسته کوه جدا شدند و در کردستان مجدداً به چفخا پیوستند. رفیق در صفوف پیشمرگان چفخا به مبارزاتش تداوم بخشید و سرانجام در درگیری بانه - سردهشت به تاریخ ۶۲/۳/۱۷ با مزدوران رژیم و در دفاع از خلق کرد جان باخت.
۳. چریک فدایی خلق رفیق کبیر محمد حرمتی پور (مسعود) که از سال ۵۲ در صفوف "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" مبارزات انقلابی اش را آغاز کرد، در سال ۵۷ به همراه رفیق اشرف دهقانی علیه مشی اپورتونیستی و راست حاکم بر "سازمان چریکها" موضع گرفت و به دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه پرداخت، از اعضای مرکزیت چفخا و از رهبران انشعاب سال ۶۰ و فرمانده ستون چریکی جنگل که سرانجام

- در ۴ فروردین ۶۱ در جنگلهای شیرگاه
۸. چریک فدایی خلق رفیق اسماعیل حبشی ( بابک-فرشاد) متولد آمل، معلم، از چهره های مقاوم زندانی زمان شاه بود که در پیشگام آمل فعالیت می کرد، با اعلام موجودیت چغخا فعالانه به آن پیوست. هواداران بسیاری را در آمل جذب و فعالیتهای متنوعی را سازمان داد. جزء اولین کسانی بود که در ستون چریکی جنگل سازماندهی شد و تا پایان حرکت ۱۴ ماهه با استقامت و پایداری در آن مبارزه شرکت فعال داشت. بعد از تمرکز (آرخا) در کردستان مجدداً در سال ۶۲ به منظور پیگیری و تدارک حرکت جنگل به تهران و شمال اعزام شد. رفیق در این مأموریت دستگیر و پس از تحمل شکنجه های فراوان ولی همچنان با روحیه ای عالی، توسط رژیم مزدور جمهوری اسلامی تیرباران گردید.
۹. چریک فدایی خلق رفیق فرج اله نیک نژاد (حمید- وریا) با اوجگیری مبارزات توده ها در سال ۵۶-۵۷ به مبارزه روی آورد و با گسترش نظرات چغخا به آن پیوست. در تدارکات و استقرار ستون چریکی جنگل فعالانه فعالیت نمود. بعد از مدتی به همراه رفیق مختار نیک نژاد از ستون چریکی و (آرخا) جدا شده و در کردستان مجدداً به چغخا پیوست و تا زمانی که در درگیری نابرابر به تاریخ ۶۲/۸/۱ در یژوه کردستان به شهادت رسید، در صفوف پیشمرگان چغخا به مبارزات انقلابی اش علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش و دفاع از خلق کرد، تداوم بخشید.
۱۰. به توضیح شماره ۴ رجوع شود.
۱۱. چریک فدایی خلق رفیق کاووس تورسواد کوهی (مهدی) متولد قصبه ورسک از توابع سواد کوه و دانشجوی مدرسه عالی بازرگانی بود که به همراه رفیق اصغر دفتر ارتباطی چغخا در این مدرسه را اداره و هدایت می کردند. او مبارزی متین و فعال بود که با طی آموزشهای سیاسی و نظامی در کردستان و با توجه به قابلیت هایش به عضویت چغخا درآمد. از مسئولین تشکیلات در قائم شهر بود و از همان ابتدای حرکت ستون چریکی توسط (آرخا) در آن سازماندهی شد. رفیق توانایی های بسیاری را در این حرکت از خود نشان داد و سرانجام در عملیات تسخیر مقر سپاه و بسیج شیرگاه با گلوله مزدوران رژیم جمهوری اسلامی زخمی شد و بوسیله رفقا به جنگل انتقال یافت. به علت جراحات وارده ضمن ترنم سرود "من چریک خلم" در آغوش رفقایش در ۶۰/۱۲/۷ جانش را فدای رهایی خلقش نمود.
۱۲. چاروادار: روستائیان زحمتکشی که با اسب و قاطر به حمل بار و بنه و یا چوب کشی می پردازند.
۱۳. رفیق مجید نیک نژاد (هوشنگ): در سال ۵۶-۵۷ مبارزات انقلابی اش را آغاز کرد. با گسترش نظرات چغخا به هواداری از آن برخاست. در انشعاب سال ۶۰ به سمت منشعبین کشیده شد و در ستون چریکی جنگل سازماندهی گردید. در تدارکات و استقرار گروه زحمت فراوانی کشید. در طی تمرکز (آرخا) در کردستان به همراه جریانیه بود که از (آرخا) جدا شده و به کومه له پیوستند. سرانجام در طی یک درگیری در سال ۶۲ با مزدوران رژیم در صفوف پیشمرگان کومه له به شهادت رسید.
۱۴. چریک فدایی خلق رفیق حسن عطاریان (حسن) : از فعالین پیشگام بابل بود که در سال ۵۸ با اعلام موجودیت چغخا فعالانه به آن جریان پیوست. آموزش سیاسی- نظامی را در کردستان طی کرد و بعدها به ستون چریکی جنگل اعزام شد و فعالیتهای مبارزاتی اش را تداوم بخشید تا اینکه در روز ۴ فروردین سال ۶۱ به همراه ۴ تن دیگر در نبردی رویاروی با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در جنگلهای (خی پوست) شیرگاه به شهادت رسید.
۱۵. چریک فدایی خلق رفیق (غفور): از رفقایی بود که در سال ۵۰ در ارتباط با سازمان چریکها دستگیر شد و مدتی را در زندانهای رژیم وابسته به امپریالیسم شاه سپری کرد. در جریان مبارزاتی سالهای ۵۶-۵۷ در لاهیجان شرکت فعال داشت و با اعلام موجودیت چغخا جزء اولین رفقایی بود که فعالانه بدان پیوست. رفیق عضو چغخا و یکی از مسئولین گیلان بود. در انشعاب سال ۶۰ با (آرخا) همراهی نمود. رفیق ضمن مسئولیت تشکیلاتی گیلان در تدارکات ستون چریکی جنگل، مسئولیت تیم تدارکاتی سازماندهی شده را به عهده داشت و در ایفای نقش پشت جبهه شهری فعالیت زیادی از خود نشان داد. سرانجام رفیق در سال ۶۲ دستگیر و به زیر شدیدترین شکنجه ها کشیده شد و بالاخره توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در زیر شکنجه به شهادت رسید.
۴. ساختمانهای چوبی که حداکثر از ۲ تا ۳ اتاق تشکیل می شود و به فاصله نیم الی یک ساعت (و در مناطقی بیشتر) از یکدیگر قرار دارند و در تمام کوهستانهای جنگلی مازندران پراکنده اند که مورد استفاده گالشها قرار می گیرند.
۵. روستائیان زحمتکشی هستند که گله های گاو و گوساله سرمایه داران شهری و یا روستایی را نگهداری می کنند که سالیانه مزد جنسی و نقدی دریافت می دارند و بندرت خود آنها صاحب چند راس گاو یا گوساله هستند. به تمام کوره راهها و عوارض طبیعی منطقه خود آشنایی کامل دارند.
۶. چریک فدایی خلق رفیق فرشاد سپهری (احمد): چهارمین شهید از خانواده سپهری ، مبارزی جسور و فعال، با اعلام موجودیت چغخا آگاهانه بدان پیوست و بدلیل قابلیت هایش به عضویت چغخا درآمد و از رفقایی بود که در شاخه کردستان سازمان فعالیت می کرد. با شروع حرکت جنگل در ستون چریکی سازماندهی شد. برای یک مأموریت تدارکاتی در شهریور ماه سال ۶۰ از جنگل روانه آمل شد. در آنجا مورد شناسایی مزدوران رژیم قرار گرفته، دستگیر، شکنجه و تیرباران گردید.
۷. چریک فدایی خلق رفیق جواد رجبی (فرشاد) در سال ۵۶-۵۷ شروع به فعالیت مبارزاتی نمود. در سال ۵۸ به جریان چغخا پیوست. در انشعاب سال ۶۰ به (آرخا) پیوسته و در ستون چریکی جنگل سازماندهی شد. رفیق از ابتدای حرکت تا ۴ فروردین سال ۶۱ به مبارزاتش تداوم بخشید و در این روز به همراه ۴ تن دیگر در جنگلهای اطراف شیرگاه (خی پوست) طی یک نبرد قهرمانانه با مزدوران

۱۶. چریک فدایی خلق رفیق محسن فرزانیان (سیروس) : در سالها قبل از قیام در ارتباط با سازمان چریکهای فدایی خلق دستگیر و در زندانهای رژیم شاه به شکنجه کشیده شد. علاوه بر مدت محکومیت یک سالی را به عنوان "ملی کش" گذراند. در اواخر سال ۵۵ از زندان شاه آزاد شد.

۱۷. رفیق جعفر: کارگری از کردهای شکاک بجنورد بود که به صفوف چفخا پیوست. آموزش سیاسی - نظامی را در کردستان طی نمود. در عملیات ها توانایی قابل تحسینی به نمایش گذاشت. در سال ۶۰ به ستون چریکی جنگل اعزام شد. در چندین عملیات در جنگل شرکت داشت. طی تمرکز (آرخا) در کردستان به همراه جریانی بود که از (آرخا) جدا شده و به "حزب کمونیست ایران" پیوستند. رفیق سرانجام در صفوف پیشمرگان کومه له در طی یک درگیری در سال ۶۲ به شهادت رسید.

۱۸. رفیق منوچهر قلعه میانوآب (ناصر) از فعالین شناخته شده شهر میانوآب که فعالانه مدافع خط مشی چفخا بود. آموزش سیاسی نظامی را در کردستان طی کرد و در جریان جنگ سنجنگ توانایی های بالایی از خود نشان داد. بدلیل قابلیت هایش خیلی زود به یکی از مسئولین نظامی سازمان تبدیل شد و بعدها در همین موقعیت در ستون چریکی جنگل سازماندهی شده و مسئول نظامی گروه بود. در طی تمرکز آرخا در کردستان به همراه گروه جدا شده به کومه له پیوست. رفیق سرانجام در سال ۶۲ در طی یک درگیری با مزدوران رژیم در حالیکه مسئولیت نظامی یک گروه از پیشمرگان کومه له را به عهده داشت، به شهادت رسید.

۱۹. رفیق مجید : از هواداران چفخا در گیلان بود که در کردستان آموزش سیاسی نظامی را طی کرد و در ستون چریکی جنگل به فعالیتش ادامه داد. در طی تمرکز (آرخا) در کردستان جزء جریانی بود که از (آرخا) جدا شده و به حزب کمونیست ایران (کومه له) پیوستند. رفیق طی یک درگیری در سال ۶۲ در صفوف پیشمرگان کومه له به شهادت رسید.

علیرغم تماس "سازمان" با او به دلیل انحرافی دانستن خط مشی حاکم بر سازمان از پیوستن بدان امتناع کرد. در مبارزات سالهای ۵۶-۵۷ توده ها در بابل فعالانه شرکت داشت. در بدو اعلام موجودیت چفخا فعالانه بدان پیوست. رفیق سیروس از اعضای چفخا و عضو شورای عالی تشکیلات بود. سپس به عنوان عضوی از کمیته مرکزی (آرخا) انتخاب گردید. رفیق ضمن مسئولیت بخشی از ارتباطات تشکیلاتی در زمینه تدارکات ستون چریکی جنگل به عنوان پشت جبهه شهری و اجرای قرارها و گروه جنگل نقش

## پیام فدایی و خوانندگان

### دانمارک

ر-الف

با دروهای انقلابی!

با توجه به تغییر آدرس تان نشریات از این به بعد به آدرس جدیدتان ارسال خواهد شد. موفق باشید.

### سوئد

ر-ع

با دروهای انقلابی!

نوارهای ارسالی رسید. از همکاریتان سپاسگزاریم. پیروز باشید.

دوست عزیز ع- مزدک

پس از سلام. نامه سرگشاده تان به دستمان رسید. موفق باشید.

### کانادا

ر-ش

با دروهای انقلابی!

نامه تان رسید. امیدواریم که تماس هایتان بیشتر و سریعتر گردد. درضمن کمک مالی ارسالی رسید. سپاسگزاریم. پیروز باشید.

### آلمان

ر-س

با دروهای انقلابی!

نامه تان را دریافت کردیم. نشریاتی که خواسته بودید به آدرس تان ارسال شد. در مورد چگونگی ارسال وجوه نشریات می توانید هم از طریق حساب بانکی سازمان و هم از طریق پست برایمان ارسال نمائید. موفق باشید.

ر-ح

با دروهای انقلابی!

نامه تان رسید. متأسفانه مبلغی که نوشته بودید به دست ما نرسیده است. پیروز باشید.

ر- دوستدار دوستان- انسان

با دروهای مبارزاتی! نامه تان رسید. با توجه به خواست شما درباره نامه ارسالی اقدام خواهیم کرد. پیروز باشید.



## گزیده هایی از اظهارات سران نظام و مندرجات مطبوعات

**علیرضا محبوب:** نزدیک به ۴۰۰ کارخانه با ۴۰۰ هزار کارگر نتوانسته اند دستمزد کارگران را پرداخت کنند و دستمزد ۴۰۰ هزار کارگر نصف شده است.

**نیوزویک از قول یک دختر دانشجو:** اگر چهار سال بعدی هم مثل چهارسال قبلی ناامید کننده باشد من فکر می کنم جوانها نظیر تابستان دو سال پیش به حالت انفجاری خواهند رسید.

**حیات فو:** تنها از محل فروش آلومینیوم دولتی در بازار آزاد سالانه بیش از ۳۰ میلیارد تومان رانت نصیب دلانان می شود.

**روزنامه توسعه:** به نظر می رسد که تکیه بر صنعت در حل بحران بیکاری نه تنها عاقلانه نیست بلکه مفید و سودمند نیز نمی باشد. چرا که جز صنعتی پرهزینه و ناتوان از رقابت نتیجه ای در پی نخواهد داشت..... رویکرد به صادرات نیروی انسانی ماهر افزون بر کاهش جلدی و چشمگیر بحران بیکاری و متعادل سازی عرضه و تقاضا در بازار کار، نوید افزایش درآمدهای ارزی را نیز می دهد.

**معاون وزارت دادگستری:** اگر در حین زدن تازیانه از او (متهم) اطلاعاتی در مورد جرم یا امور مربوط به آن تحت نظر قاضی کسب کنند منع شرعی ندارد.

**رسالت:** سالانه ۱۱ میلیون تن گندم در کشور مصرف می شود که قبلا ۶۰ درصد آن در داخل تولید می شد و مابقی از خارج خریداری می شد که در حالی این رقم اکنون معکوس است.

**گاردین:** "سایمون نیسنال" آمریکا به این نیاز دارد که بتواند ایران را هم مانند کره شمالی به صورت یک عنصر شریر و ضد قهرمان معرفی کند. در حال حاضر منافع

امریکا اقتضا می کند که ایران در "رفتار" خود هیچگونه تغییری ندهد.

**اومانیته پاریس:** جناح خشک اندیش متوجه این نکته هست که ریاست جمهوری خاتمی حصری هم در برابر تظاهرات و به نمایش درآمدن خشم عمومی بوجد آورده است.

**نشریه جام جم:** دو زن که خود را ماموران وزارت بهداشت و درمان معرفی می کردند در اهواز به جای مایه کوبی کودکان ویروس ایندز به آنها تزریق می کردند.

**الهه کولایی:** بیش از ۶۰ درصد قبول شدگان دانشگاهها را دختران تشکیل می دهند.... افزایش تعداد دانش آموزگان دختر نسبت به پسر نگران کننده و موجب برهم خوردن تعادل در جامعه می شود.

**خبرگزاری رویتو:** مرکز پژوهش رابرتسن انگلستان اعلام کرد که کشورهای ایران و لیبی مطلوب ترین کشورها برای سرمایه گذاری در امر اکتشاف و بهره برداری نفت می باشند.

**شاهرویی:** چون کار قضایی، مقابله با اشرار، قاچاقچیان و بزهکاران است، عنصر قوی لازم دارد و خانها از چنین توانی برخوردار نیستند.

**کاشانی:** در تبلیغات آمریکا را محکوم می کنند اما بطور مخفی قراردادهایی می بندند که در آن منافع ملت در نظر گرفته نمیشود..... هنوز هیچ ایرانی نمیداند که کشورش در این داور چه رقمی را باخته (اشاره به قرارداد الجزایر) سه میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار علیه ایران حکم صادر شد.

**همبستگی:** بسته شدن ۴۰۰ کافه اینترنتی ۵۰۰۰ شغل را به خطر انداخته است.

**مدیر کل انجمن مبارزه با مواد مخدور:** در کشورهای پیشرفته تنها ۵ درصد جمعیت معتاد به مواد تزریقی مبتلا هستند اما در ایران این رقم به ۶۷ درصد میرسد.

**واشنگتن پست از قول یک دانشجو:** دیر یازود مردم با ادامه فشارهایی که به آنها وارد می شود انقلاب دیگری را شروع خواهند کرد.

**یک استاد دانشگاه:** نظام در قلب مردم اعتبار خود را از دست داده است. جوانان در حال از دست دادن امیدهای خود به اصلاحات..... به سوی افکار تند و انقلابی متمایل میشوند.

**خبرنگار گاردین:** من به چشم خود در روز آخر تظاهرات دانشجویی تیرماه در خیابانهای تهران دیدم که چگونه لباس شخصی ها و ماموران امنیتی از بنزها پیاده شدند و شروع به تیراندازی کردند. هرگز تعداد دقیق کشته ها ذکر نشد اما شواهد حاکی از کشته شدن تعداد زیادی در آن حوادث است.

**کیهان:** اگر لشکر بیکاران در خیابانها راه بیفتند دیگر محافظه کار و اصلاح طلب نمیشناسد.

**مشکینی رئیس مجلس خبرگان:** من همان طلبه ای بودم که از مدرسه فیضیه تا مبارک آباد پنج زار نداشتم که بدهم تا کسی سوار شوم حالا ما را با ماشین تا اینجا می آورند.

**فیوی:** بارها به بعضی از آقایان گفته ام که فکر نکنید اگر توانستیم مردم را از خاتمی مایوس کنیم برمیگردند پیش شما. مردم را از خاتمی مایوس کنیم به بیرون نظام نگاه می کنند.

**خاتمی:** اگر خدای نخواست ما نتوانیم پاسخ بگوئیم..... نسل جوان ما برای حسل

مطالباتش متوجه خارج از نظام خواهد شد. **خامنه ای:** حضور مردم در انتخابات یکی از مهمترین مظاهر اقتدار ملی است.

**خزعلی:** اگر رای سفید در صندوق بریزید مسئول خواهید بود. چرا که اگر فردا به دین و آئین و اسلام توهین شد باید جواب بدهید.

**شاهرویی:** منابع قضایی کشور متصل به منبع نورانی وحی است.

**اعلمی نماینده تبریز:** ما خودمان از خشونت طلبهای سابق هستیم که امروز لباس اصلاحات را برتن کرده ایم.

**ربیعی:** اساس جنبش اصلاح طلبی بازگشت به ارزشهای امام و انقلاب است.

**محبیان از مسئولین روزنامه رسالت:** شکی نیست که ما بعد از این بحرانهای اقتصادی و اجتماعی خواهیم داشت که طلیعه های آن نیز شروع شده است.

**مدیر روزنامه جمهوری اسلامی:** شرکت نکردن در انتخابات یا رای سفید دادن کار آدمهای بی اراده است.

**شمعخانی:** ما در استراتژی با آقای محسن رضایی یکی هستیم. با همه دلسوزان انقلاب یکی هستیم. در استراتژی با آقای حجاریان هم یکی هستیم..... یعنی همه ما بدنبال این هستیم که خط امام و انقلاب اسلامی بقاء پیدا کند. توسعه پیدا کند و در این زمینه با هیچ کس اختلاف نداریم ولی تاکتیکها متفاوت است.

**محمدرضا خاتمی:** باید پیام خاموش حدود یکسوم از افرادی که در پای صندوقهای رای هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری شرکت نکرده اند را درک کرد.



## گرامی باد سالگرد جنبش دانشجویی - مردمی تیرماه!

دانشجویان و مردم مبارز!

دو سال پیش در ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ جنبش اعتراضی ۶ روزه شما در تهران و تبریز و دهها شهر دیگر آنچنان پایه های سلطه اهریمنی حاکم را به لرزه انداخت که حتی امروز نیز سردمداران جمهوری اسلامی از یادآوری آن روزها به خود می لرزند و "شورای عالی امنیت ملی" شان از وحشت تکرار آن حرکت قهرمانانه برگزاری هرگونه تظاهراتی در بزرگداشت ۱۸ تیر را ممنوع اعلام میکند.

رژیمی که با "پروژه امنیتی" خاتمی در تلاش بود تا خشم انقلابی توده ها را فرونشاند و با مشغول کردن ذهن آنها به امکان اصلاح پذیری رژیم از درون، انرژی انقلابی شان را در چهارچوب تضادهای درونی طبقه حاکمه کانالیزه کرده و به انحراف بکشاند، ناگهان با آنچنان انفجاری از خشم و نفرت روبرو شد که وقتیکه چشم باز کرد دانشجویان مبارز را در خیابانها و در کنار کارگران و زحمتکشان در حال فریاد "وای به روزی که مسلح شویم" دید. به همین دلیل بود که وحشت سراپای خاتمی این مزدور ریاکار جمهوری اسلامی را چنان فرا گرفت که "لبخند اصلاحات" را فراموش کرده و با چهره واقعی اش به میدان آمده و فریاد سرکوب سرداد. دولت خاتمی، اراذل و اوباش حکومتی را جهت سرکوب وحشیانه جنبش دانشجویی - مردمی تیرماه به جان دانشجویان و مردم انداخت و آنچنان صحنه هایی از رذالت و خشونت آفرید که همه فریادهای اصلاح پذیری نظام را به طنزی تلخ تبدیل نمود.

علیرغم ادعاهای فریبکارانه ای که مدعی بودند "هیچ گلوله ای شلیک نشد" در جریان این حرکت اعتراضی دهها دانشجو و جوان مبارز کشته و مجروح شدند و صدها نفر دستگیر و زندانی شدند.

دانشجویان قهرمان و توده های مبارز تحت ستم، در جریان این حرکت مبارزه جویانه ماسک ریاکارانه را از چهره همه جناحها و دسته های حکومتی دریدند. بخصوص در جریان این حرکت نشان داده شد که خاتمی علیرغم همه تبلیغات ریاکارانه ای که سعی می کنند او را عنصری "اصلاح طلب" و مخالفت خشونت جلوه دهند، در مقابل خواست به حق و عادلانه توده ها در راس "شورای امنیت ملی" به همان روشهای جنایتکارانه ای متوسل شد که دیگر سردمداران جنایتکار رژیم متوسل می شدند و میشوند. و نشان داده شد که جناحهای درونی حکومت علیرغم همه اختلافات خود در مقابله با مردم و سرکوب مبارزات آنها تفاوتی با یکدیگر ندارند.

جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر علاوه بر همه تاثیرات مثبت و انقلابی یکبار دیگر بر این درس بزرگ تاکید نمود که در چهارچوب نظام حاکم و رژیم حافظش جمهوری اسلامی هیچ رفرم و اصلاحی در جهت خواستههای اساسی مردم امکانپذیر نبوده و تنها راه رسیدن به آزادی، نابودی نظام حاکم با همه دارو دسته های رنگارنگش می باشد.

بکوشیم با زنده نگاه داشتن همه این درسهای مبارزاتی، بزرگداشت ۱۸ تیر را به فرصتی برای تشدید مبارزات خود در جهت آزادی دانشجویان و جوانان مبارز و انقلابی دستگیر شده تبدیل نماییم.

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد مبارزات حق طلبانه مردم ایران!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۱۳ تیرماه ۱۳۸۰



## حرکت تعرضی دلاورانہ کارگران در جلوی مجلس

در تاریخ ۲۴ تیرماه، محوطه درب جلوی مجلس، یک بار دیگر به صحنه مبارزات خشمگین کارگران دلیر برعلیه سرمایه داران و رژیم حامی آنان، جمهوری اسلامی تبدیل شد.

کارگران نساجی "جامکو" و کنش "شادان پور" که هفته قبل در جریان اعتراضات قهرآمیز کارگران "چیت ری" در جلوی مجلس به آنها پیوسته و ضمن اتحاد و هم صدایی با کارگران رنجبیده و مبارز، به تداوم مبارزات خود برعلیه شرایط دهشتناک زیست و کار پرداخته بودند، وقتی با بی اعتنائی مقامات دولتی نسبت به خواسته‌های خود مواجه شدند، در حالیکه قصد ورود به محوطه مجلس را داشتند، مورد ضرب و شتم نیروهای انتظامی قرار گرفتند. کارگران جان به لب رسیده در حالیکه فریاد میزدند که از زندگی مملو از فقر و فلاکت کنونی شان "به تنگ" آمده اند و واهمه ای از "مرگ" ندارند، برغم همه وحشیگری های مزدوران دولتی پاسدار منافع سرمایه داران وابسته زالوصفت، موفق به شکستن زده های ضلع جنوبی مجلس شده و وارد محوطه مجلس شدند.

نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی که با باتوم و زنجیر به جان کارگران معترض افتاده بودند، برای ممانعت از گسترش و شدت گیری دامنه اعتراض حتی به اسلحه گرم متوسل شدند. منابع حکومتی ضمن اعتراف به تیراندازی ادعا کردند که این تیراندازی ها هوایی بوده است. در جریان یورش وحشیانه مامورین امنیتی رژیم به کارگران، شمار زیادی از کارگران مبارز زخمی شدند. خبرگزاری "ایسنا" تعداد کارگران مجروح را ۸ نفر اعلام کرده است. لازم به ذکر است که حرکت اعتراضی کارگران در مقابل مجلس پس از آن صورت گرفت که کارگران به جان آمده قبل از این با دست زدن به تحصن و اعتصاب و تظاهرات در محل کار خود کوشیده بودند تا خواسته‌های عادلانه شان را متحقق سازند ولی نتیجه ای از آنها بدست نیاورده بودند. حرکت قهرآمیز اخیر کارگران دلاور "جامکو" و "شادان پور" انعکاس وخامت روزافزون اوضاع کار و معیشت میلیونها کارگر تحت ستم از یک سو و اوج یابی مقاومت و روحیه تعرضی کارگران برعلیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی از سوی دیگر است.

خواست اصلی کارگران "جامکو" و "شادان پور" همانند بسیاری از کارگران دیگر ایران در چند سال گذشته پرداخت مزد در ازای کار می باشد. اما اکنون یکسال است که صاحبان زالوصفت این کارخانه ها در حالیکه از قبل کار و استثمار کارگران ثروتها اندوخته و به سرمایه های خود افزوده اند، همچنان از پرداخت مزدهای بخور و نمیر کارگران به آنها سر باز می زنند.

در همین رابطه در روزهای اخیر روزنامه جیره خوار کیهان نیز با توجه به شدت یابی تضادهای درونی جناحهای حکومتی، با اعتراف به گوشه ای از شرایط وخامت بار زندگی کارگران و با ذکر "شرمساری" کارگران در نزد "همسران" و "فرزندانشان"، از این واقعیت سخن گفت که خانواده های کارگران به دلیل مواجهه با فقر و فلاکت وحشتناک، از هم پاشیده و "فرزندانشان بر اثر بی پولی به فساد کشیده می شوند".

این روزنامه افزود که کارگران "چاره دیگری جز بی اعتنائی به هشدارهای نیروهای انتظامی ندارند و" علیرغم تیراندازی های هوایی، کارگران به اقدام اعتراضی خود ادامه دادند به گونه ای که رفت و آمد اتوموبیل ها مختل گردید".

مبارزات قهرمانانه کارگران "جامکو" و "شادان پور" که در شرایط سلطه اختناق و سرکوب مدام وحشیگری های بی حد و حصر حکومتی صورت می گیرد بیانگر عزم طبقه کارگر ایران در مقابله با سرمایه داران وابسته زالوصفت و رژیم حافظ آنان است. هم از این روست که این مبارزات ترس و وحشت شدید سرمایه داران و مقامات مزدور جمهوری اسلامی را برانگیخته است. چرا که رشد و گسترش مبارزات کارگری بنر و امید هرچه بیشتری را در دل توده های ستمدیده ما در تداوم مقاومت و مبارزه شان برعلیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برای تحقق خواسته‌های دمکراتیک و انقلابی آنها می کارد.

درد بی پایان به کارگران قهرمانی که به شرایط نکبت بار زندگی کنونی شان تمکین ننموده و تنها راه نجات خود از شرایط وحشتناک زندگی ای که توسط سرمایه داران وابسته و رژیم حامی شان جمهوری اسلامی برای آنها فراهم آمده است را در مبارزه بی امان با این مرتجعین و نظام استثمارگرانه آنها جستجو می کنند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد جنبش انقلابی طبقه کارگر!

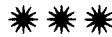
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

با ایمان به پیروزی راهمان

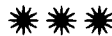
چریکهای فدایی خلق ایران - ۲۵ تیر ۱۳۸۰

## تداوم اعتراضات قهر آمیز کارگری

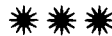
در حالیکه کارگران کارخانه چیت ری در اعتراض به تعویق افتادن پرداخت حقوق هایشان در مقابل مجلس رژیم دست به تحصن اعتراضی زده بودند کارگران کفش شادان پور نیز به آنها پیوسته و ضمن حمایت از خواست آنها خواهان پرداخت دستمزدهای عقب افتاده خودشان شدند. در جریان این حرکت اعتراضی علیرغم تلاشهای تعدادی از نمایندگان جهت فریب کارگران، کارگران معترض بخشی از میله های دور مجلس را از جا کنده و خواهان برخورد جدی با مطالبات بر حقشان شدند. یکی از کارگران معترض به خبرنگاران گفت: "وقتیکه خواهان حقوق خود می شویم آنها ما را ضدانقلاب خطاب می کنند در حالیکه فرزندان من گرسنه اند و چند ماه است که کرایه خانه من عقب افتاده است".



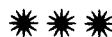
در ۲۸ فروردین ماه حدود هزار نفر از کارگران کارخانه چیت ری در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهایشان دست به یک تجمع اعتراضی زده و به مدت سه ساعت رئیس کارخانه "سالارنجفی" را به گروگان گرفتند. بدنبال حمله نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی رئیس کارخانه که بوسیله کارگران گوشمالی شده بود آزاد شد و تعدادی از کارگران مجروح و دستگیر شدند. کارگران معترض ضمن اینکه خواهان پرداخت سه ماه حقوق معوقه خود بودند اعلام کردند "به ما مواد اولیه بدهید تا تولید را دوباره راه اندازی کنیم".



تعدادی از کارگران مجتمع مهمات سازی پارچین در مقابل دفتر خاتمی دست به یک حرکت اعتراضی زده و خواهان رسیدگی به خواستههایشان از جمله پرداخت حقوقهای عقب افتاده و جلوگیری از تعطیل کارخانه شدند.



کارگران کارخانه ریسندگی بارش اصفهان در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهایشان جاده اصفهان - تهران را بستند. بدنبال این اقدام اعتراضی، "خانه کارگر" رژیم مجبور شد بخشی از حقوق معوقه را به ۱۳۵۰ کارگر بپردازد.



در اوایل تیرماه تعدادی از کارگران کارخانه کوه فرد (ناسیونال سابق) در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهایشان دست به یک تجمع اعتراضی زده و خواهان رسیدگی به خواستههایشان شدند.

## تقلب نمایندگان مجلس!

به گزارش رسالت در زمان رای گیری برای انتخاب هیات رئیسه مجلس تابلوی مجلس رقم ۲۳۷ نماینده حاضر در جلسه را نشان می داد ولی در گلدانهای رای گیری ۲۴۶ رای انداخته شده بود!!

## درگیری خونین روستائیان با نیروهای سرکوب

به نوشته روزنامه همبستگی ۲۳ خرداد در جریان درگیری روستائیان روستای سرتنگ با ماموران سد تنگسیر در ۲۵ کیلومتری شهر ایوان دره دو نفر کشته و تعدادی دستگیر شدند. بدنبال این اقدام سرکوبگرانه اهالی خشمگین روستا به ساختمانهای بانکهای کشاورزی و تجارت حمله کرده و خساراتی به آنها وارد ساختند. در رابطه با علت این حرکت اعتراضی در مطبوعات رژیم آمده است که با آغاز عملیات احداث سد تنگسیر بخشی از اراضی روستای سرتنگ جز حوزه آبرگیر سد قرار گرفت اما تلاش ۵ ساله روستائیان جهت جبران خسارت وارده به آنها به جایی نرسید و هیچکس پاسخگویی خواست برحق آنها نشد در نتیجه در ۲۱ خرداد ماه روستائیان دست به یک حرکت اعتراضی زدند که بوسیله ماموران رژیم سرکوب شد.

## عقب نشینی وزارت آموزش و پرورش در مقابل دانش آموزان

به دنبال اعتراض دانش آموزان سال سوم مقطع متوسطه نسبت به سوالهای انتخابی رشته فیزیک که پاسخگویی به آنها خارج از توان دانش آموزان بود، وزارت آموزش و پرورش مجبور به عقب نشینی شده و اعلام کرد نمرات سوالهایی که خارج از کتاب بوده بین سوالهای دیگر توزیع می شود و دانش آموزانی هم که مایلند می توانند دوباره امتحان بدهند.

آدرس الکترونیک E-mail  
ipfq@hotmail.com

شماره فکس و تلفن برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران:

۰۰۴۴ - ۲۰۸۸۰۹۴۱۳

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051  
London  
WC1N 3XX  
England

## "پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:  
<http://www.fadaee.org/>

حکتهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.  
National Westminster Bank  
Branch Sort Code: 60-24-23  
Account Name: M.B  
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082  
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England